

۱۹۸۹ م

شماره فوری

آریه

مجله اطلاعات کادری پاکستان

دوره شانزدهم

دفتر انکشاف و ترویج کادری



ایکلیس

شرف قادی

مفتی اعظم پاکستان

مدیر:

پروفیسر محمد نور

قبرستانِ مبارک

اقبال اکادمی پاکستان

این مجله تحقیقی علمی از نشریات اقبال اکادمی پاکستان به زبان فارسی هر شش ماه یکبار نشر می شود و درباره فکر و اندیشه علامه محمد اقبال و همچنین فرهنگ و معارف اسلامی، فلسفه و تاریخ، مذهب و ادب میباشد از استادان علاقمند به زبان و فرهنگ فارسی که تحقیقاتی در مطالب بالا نموده اند دعوت میشود مقالات تحقیقی خود را برای درج در این مجله به دفتر اکادمی اقبال ارسال فرمایند -

30721



بهای اشتراك

۲ دالر

۶۵ روپيه

تك شماره

دفتر مرکزی: ۱۳۹ - اے - نیو مسلم ٹاؤن - لاہور: تلفن ۸۶۱۸۲۰ و ۸۶۲۵۰۷
دفتر فروش: ۱۱۶ - خیابان میکلود - لاہور تلفن ۵۷۲۱۴
صندوق پستی: ۱۴۰۸ - لاہور
تلگرافی: اکیدمی

فهرست مطالب

۱۱	عبدالرفیع حقیقت	۱- اقبال رفیع (شعر)
۲۳- ۱۳	دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی	۲- یادى از اقبال
۳۷- ۲۵	دکتر مریم میراحمدی	۳- احمد در رابطه با مسأله شرق و غرب
۶۱- ۳۹	دکتر محمد ریاض	۴- انعکاسات بیدل در اشعار اقبال
۷۷- ۶۳	دکتر رضا مصطفوی	۵- مدینه فاضله و انسان آرمانی اقبال
۹۶- ۷۹	دکتر خلیل هاشمیان	۶- بزرگداشت اقبال بزرگ
۱۱۶- ۹۷	دکتر منوچهر خدایار محبی	۷- عشق و اسلام در جاوید نامه اقبال
۱۲۵- ۱۱۷	دکتر وحید قریشی	۸- شعر اقبال
۱۳۵- ۱۲۷	دکتر غلامرضا ورهرام	۹- مسایل تاریخی از دیدگاه اقبال
۱۶۱- ۱۳۷	دکتر خواجه حمید یزدانی	۱۰- علامه اقبال در آئینه "انقلاب"
۱۶۹- ۱۶۳	دکتر سید جعفر شهیدی	۱۱- دو نکته از اندیشه بلند اقبال
۱۸۰- ۱۷۳	دکتر عبدالشکور احسن	۱۲- تصورات انقلابی اسلام در شعر اقبال
۱۹۲- ۱۸۱	دکتر غلامرضا ستوده	۱۳- تحمیدیه در آثار فارسی اقبال
۲۱۸- ۱۹۳	دکتر شهبان مقدم صفیاری	۱۴- چهل سال در خدمت اقبال
۲۴۶- ۲۱۹	دکتر وحید عشرت	۱۵- مأخذ و مصادر فلسفه اقبال
۲۵۵- ۲۴۷	حسن شادروان	۱۶- تحقیقی درباره اقبال شناسی
۲۷۲- ۲۵۷	پروفسور محمد منور	۱۷- فقر از دیدگاه علامه اقبال
۲۹۱- ۲۷۳	دکتر علوی مقدم	۱۸- مفاهیم انسانی در شعر اقبال
۲۹۶- ۲۹۳	دکتر اسماعیل حاکمی	۱۹- تضمین غزل اقبال
۳۰۰- ۲۹۹	کریم شهنشاهی	۲۰- درغم اقبال
۳۰۴- ۳۰۱		۲۱- اخبار فرهنگی

همکاران این شماره

- | | |
|--|-----------------------------|
| رئیس جامعه مترجمان و مؤلفان ایران | عبدالرفیع حقیقت |
| ایران شناس پاکستانی، وابسته | دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی |
| سابق فرهنگی سفارت پاکستان در ایران | |
| استاد یار دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد | دکتر مریم میراحمدی |
| و پژوهشگر موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی | |
| رئیس شعبه اقبالیات دانشگاه آزاد | دکتر محمد ریاض |
| علامه اقبال اسلام آباد - پاکستان | |
| استاد دانشگاه علامه طباطبائی تهران | دکتر رضا مصطفوی |
| استاد سابق دانشگاه کابل افغانستان | دکتر خلیل هاشمیان |
| - مقیم امریکا | |
| استاد دانشگاه تهران | دکتر منوچهر خدایار محبی |
| رئیس بزم اقبال لاهور | دکتر وحید قریشی |
| استاد دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد | دکتر غلامرضا ورهرام |
| و پژوهشگر موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ایران | |

دکتر خواجه حمید یزدانی

استاد یار دانشکده دولتی لاهور

دکتر سید جعفر شهبیدی

استاد دانشگاه تهران و رئیس

سازمان لغت نامه دهخدا

دکتر عبدالشکور احسن

رئیس مرکز تحقیقات اجتماعی پاکستان

دکتر غلامرضا ستوده

معاون سازمان لغت نامه دهخدا تهران

دکتر شهبین کامران مقدم صفیاری

مدیر سابق گروه تاریخ دانشگاه تربیت

معلم و سردبیر مجله اقبالیات فارسی ،

اقبال اکادمی پاکستان

دکتر وحید عشرت

معاون ادبیات اکادمی اقبال پاکستان

حسن شادروان

محقق و پژوهشگر دانشگاه شهبید

بهشتی تهران

پروفیسور محمد منور

رئیس اکادمی اقبال پاکستان

دکتر علوی مقدم

استاد دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد

دکتر اسماعیل حاکمی

استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

کریم شهبهانی

ایران

مجله

اقبالیات

فارسی

شماره ویژه ۴

بمناسبت پنجاهمین سال وفات علامه محمد اقبال

۱۹۳۸-۱۹۸۸



مسئول و سردبیر فارسی

هیأت مدیره

دکتر سپین مقدم صفیاری

مدیر

پروفسور محمد منور

نائب مدیر

محمد سهیل عمر

معاون مدیر

دکتر وحید عشرت

ATP/AAPI

ATP/AAPI

اقبال رفیع

رفیع حقیقت (رفیع)

هله عاشقان بشارت، که نوای دلبر آمد
دل مستمند مارا شرری ز آذر آمد
به حریم بت پرستان، زمین خود پرستان
رخ بت شکن نگاری به میانه اندر آمد
به سرود شوق خواندم، به نوای نای "اقبال"
به تو مزده باد ای دل، که دگر غمت سرآمد
تب و تاب بی قراران به قرار شد مبدل
به نوای دردمندان، اثری ز دل برآمد
به طلوع روی خورشید و ظهور ماه رخشان
اثری به تابناکی، زجهان خاور آمد
چو زطیع او گرفتم شرری "رفیع" گشتم
که شرار شوق جانم، زجهان برتر آمد
چو به عمق جان نوشتم خبری زحسن جانان
بشنیدم این ندا را که به گوش جان در آمد
هله عاشقان بشارت که نوای دلبر آمد
دل مستمند مارا شرری ز آذر آمد

این تلمیحی از نام علامه محمد اقبال لاهوری شاعر و متفکر بزرگ مشرق زمین است که آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع) سروده اند -

یادی از اقبال

دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی

روز اول اردیبهشت ۱۳۲۹ و ۲۱ آوریل ۱۹۵۰ بیاد مرحوم علامه محمد اقبال شاعر پارسی گوی پاکستانی جشنی در سفارت خانه پاکستان برپا بود و عده ای از دانشمندان و رجال پایتخت حاضر بودند - ابتدا فیلم جشن استقلال کشور پاکستان نمایش داده شد - سپس آقای غضنفر علی خان سفیر کبیر دانشمند پاکستان راجع به اهمیت زبان و فرهنگ ایران نزد مسلمانان اقلیم شبه قاره بفراسی سخنرانی کردند - پس از آن آقای ملک الشعراء بهار فرمودند:

وقتی مردی سیاستمدار یا دیپلمات از مملکت و کشوری یاد میکند نخست معادن و ذخایر طبیعی آنکشور و امتیازاتی که میتوان از آنجا بدست آورد در برابر چشم وی جلوه مینماید -

هنگامی که شخصی تاجر و سرمایه دار از کشوری یاد میکند نخستین بار از معاملات تجاری و داد و ستد و امر بازار و بازاریابی و امتیازات تجاری آن کشور یاد می نماید و دراین معنی غور و تأمل میکند که از چه راه میتوان سیم و زر فراچنگ آورد -

اما هر وقت دانشمندی، شاعری و صاحب دلی در مورد مملکت و کشوری فکر میکند بیشتر ازهر چیز و قبل ازهمه علما و هنرمندان آنکشور، و پایه و مایه ذوق و هنر و فرهنگ عمومی و آداب ملی آن مملکت را در نظر گرفته و فوراً بزرگترین شاعر و صاحب دل را در آنجای میجوید و بیاد میآورد - زیرا حقیقت یک مملکت مردم آن مملکت است نه امتیازات سیاسی و تجاری یا ثروت یا زراعت و حقیقت مردم مملکت بفرهنگ و زبان و ادب تربیت علمی و ادبی ایشان و حقیقت فرهنگ و زبان و ادب و تربیت علمی و ادبی ایشان نیز در اشخاص بزرگ و مربیان و ادیبان و قانونگذاران کشور و پیشوایان ملی دیده و یافته میشود -

پس اگر کسی خالی از اغراض دنیوی و مطامع فرومایه مادی بخواهد مملکت و قومی را بنگرد بلاشک پیشوایان و زعمیان ملی را خواهد دید خاصه که از لحاظ فرهنگ و ادب رابطه و علاقه جنسیت و سابقه های تاریخی درمیان باشد -

بدین سبب هر وقت من بفكر "پاكستان" می افتم بی اختیار 'علامه دكتر محمد اقبال طاب ثراه' بیادمن میآید - بهمین دلیل نخستین بار در پنجسال پیش از این كه هنوز هندوستان و پاكستان مستقل وجود نداشت و فرشته امید تازه بتازه براین سرزمینها بال میفشاند من بیاد هندوستان در تالار دانشسرای عالی ضمن جشنی با حضور گروهی از نخیه رجال ادب و علم و سیاست و استادان و بعضی سفرای كبار و دانشجویان سخنرانی منظوم در عهده گرفتم در آن منظومه آزادی هندوستان را پیش بینی نمودم و فالی نيكو رزم و تاریخی از گذشته و حال داستان یارسی گویان هند بیان كردم و نام شاعران و صاحب‌دلان و شهریاران و شهر بانوان ادب دوست را بمیان آوردم و نتیجه آن منظومه بزرگ (كه در ایران و هند بطبع رسیده است) معرفی و ستایش علامه دكتر محمد اقبال رحمه الله علیه بود

من اقبال را خلاصه و نقاوه مجاهدات و مساعی جاویدان نهصد ساله غازیان و عالمان و ادبای اسلامی ومیوه رسیده و كمال یافته این بوستان نهصد ساله دانستم و پس از ذكر دانشوران و هنرمندان و رجال اسلامی در باره ممدوح خود چنین گفتم:

عصر حاضر خاصه اقبال گشت
واحدی كز صد هزاران بر گذشت
هیکل گشت از سخن گوئی بها
گفت: كل الصید فی جوف الفرا
شاعران گشتند جیشی تار و مار
وین مبارز كرد كار صد سوار

بانهایت تاسف و دریغ بسبب بسط سیاستهای استعماری يك قرن افزون شد كه رابطه و علقه طبیعی میان ایران و برادران شبه قاره ای وی مقطوع گردیده بود - گاه نیز تحریكها و تضریبهائی در كار بود كه رشته محكم و متین ارتباطات موجود دوستی و و داد و حسن تفاهم و اتحاد طبیعی میان ما و برادران ما را بخصوصیت و عناد بدل سازند ... لیكن هیچوقت این تفتین ها و تحریكات اثر مطلوب نمی بخشیده و تبعه و سوء عواقب آن بمسبب و محرک اصلی باز میگشته است -

این معنی مخصوصا پس از بوجود آمدن "پاكستان" تحقق یافت - آری بعد از

ایجاد این دولت بزرگ اسلامی یکباره پرده ضخیم و هنگفت صد و پنجاه ساله که میان ما و برادران ما فرو کشیده بودند برداشته شد و ناگاه محسوس گردید که این صد و پنجاه سال جدائی و عدم حشر و آمیزش و تحریکات ماهرانه شیطانی نتوانسته است ذره ای از روابط همدردی و همخونی و هم‌کیشی و هم‌زبانی ما و برادران ما بکاهد. بعین مانند قطعه خاکی که بذرها و تخمهای مفید و گوناگون در آن قطعه افشاندند باشند ولی از تابش نور و ترشیح رطوبت بآن قطعه خاک مضایقت رفته باشد - مدتی گذشت که حرکت و جنبش در آن زمین بارور مشهود نمی افتاد و یکباره پس از رفع موانع و وصول نور و حرارت و رطوبت و هوای کافی آنزمین بجوشش و حرکت طبیعی در آمده قوه نامیه بوظیفه خویش قیام کرده ریاحین و گلپای بدیع سیرغمها و شکوفهای لطیف و خوشبوی سر از خاک بر آوردند -

اکنون امیدوارم میوه ها و محصولات گرانبهایی که نتیجه سوابق تاریخی و مساعی بزرگان و وحدت و یگانگی هزاران ساله است بی هیچ مانع و رادعی فراهم آید و این دو گلشن بدیع و برطراوت و دو بوستان پر نعمت بمدد همت روح پر فتوح قائداعظم 'جناب' نورالله رمسه و روان پاک علامه دکتر محمد اقبال طاب الله ثراه دو موجد بزرگ پاکستان و غیرت و سعی روز افزون دانشمندان و علما و ادبای دو کشور چنان بیکدیگر متصل گردد که خط فاصل صوری و حجاب تشریفات بالمره از میان برخیزد و قسم اعظم آرزو و آمال آن شاعر و مصلح بزرگ (یعنی وحدت شرق) لااقل درمورد ایران و پاکستان دو دروازه بزرگ آسیا صورت واقعی بخود گیرد و بیکر راستین پذیرد -

ضرب المثل است که فال شاعر کارگر است: هاتقسم که درباره ایران دیدیم سخنان شاعر و حکیم نامدار ایرانی "ابوالقاسم فردوسی طوسی رضوان علیه" و فالهای خوشی که از الهامات یزدانی بوده چگونه مؤثر افتاده ملتی منقرض شده و کشوری تارومار شده را بقوه و مدد الهامات و تاثیر کلمات آسانی خود زنده کرد بل از حیز عدم بعرضه وجود آورد، عینا در مورد پاکستان که با آنهمه مخالفتها و متافرتها نیکه درمیان بود دیدیم، چگونه نعره جانبخش و ندای دل انگیز اقبال لاهوری که ملهم من عندالله بود و فالهای فرخی که زد و آثار جاویدان و پاینده که منتشر نمود تاثیر بخشوده و ملتی زنده و جاوید و مملکتی عظیم و مفید بوجود آورد - پس بی سبب نیست که ما نیز مانند برادران پاکستانی خود قدر چنین نابغه ای را دانسته و بتاثیر وجود و آثار جاوید

او اعتراف داریم و حق می‌دهیم همان‌قسم که حکیم و نابغه استاد فردوسی طوسی را موجد و بانی ایران اسلامی می‌شماریم آنها نیز اقبال لاهوری را موجد و بانی "پاکستان" بزرگ و ستون صلح مشرق می‌شمارند -

امیدوارم چنانکه گفتیم ایران و پاکستان در سایه همدردی و حسن تفاهم و روابط قلبی و ایمان محکم و قوی بتوانند پایه صلح و امنیت آسیای میانه را بر اصول محکم استوار و پایدار سازند - آری در برابر قوه جنیش و خواست ملل خاصه که مبنای آن جنیش و خواهش برخیر و صلاح و منفعت بشر و عالم انسانیت و بسط و ترقی عمران و تمدن نهاده باشد هیچ قوه ای قادر بمقاومت نخواهد بود و باز جای دارد در این مقام یک بیت از اشعار اقبال را ذکر کنم که می‌فرماید

فارغ از اندیشه "اغیار" شو!
قوه خوابیده بیدار شو!

سپس صادق سرمد شاعر ایرانی این منظومه را خواندند

اگرچه مرد بمیرد بگذردش مه و سال
نمرده است و نمیرد محمد اقبال
حیات صورتش از طی شده است، طی نشود
حیات سیرتش، از طی شود هزاران سال
بیاد روز بزرگش که "روزاقبال" است
درود باد بر این بزم و روز فرخ فال
درود باد به لاهور و خطه پنجاب
که زاد و پرورد این شاعر خجسته خصال
بزعم هر چه چمن زاد و ناز پرورد است
ز خاک مرده دمید آیت جمال و جلال^۱
ز خاک مرده دمید آیت حیات چنانک
حیات دولت پا کان از او گرفت کمال
چو شمع منزل ویران خود نفس میسوخت
که طوف سوزش پروانه ای زند پرو بال^۲

چراغ لاله شد و آنقدر بصحرا سوخت
 که شمع محفل اقبال گشت و روشنحال^۳
 زمام ناقهٔ اسلام زی قطار کشید
 اگرچه دست طبیعت بدو نداد مجال^۴
 درست خواهی آغاز زندگی مرگ است
 که میکشند بمیزان صحیفهٔ اعمال
 حدیث چشمهٔ حیوان و دولت جاوید
 حقیقتی است که فهمش نمیکنند چہال
 زلال چشمهٔ ایسان بنوش و باقی زی
 که آب چشمه حیوان از آن گرفت زلال
 کسیکه زنده بحق شد چو حق نمیمیرد
 که بر وجود و عدم حق و باطل است مثال
 رجال حق همه آیات ذات لم یزلند
 حیات لم یزلی کی شود اسیر زوال
 بین بصفحه تاریخ و حق مردان بین
 که نیست تاریخ الا مساعی ابطال
 بطل شنیدی و نشناختی بطل زیراک
 بطل شناس نه ای ز آن سبب شدی بطل
 بطل نه آنکه باهنک طبل خواند سرود
 بطل نه آنکه بشیمور رزم شد طبال
 بطل نه آنکه سپر کرد سینه بر باطل
 که حق مردم بیدست و پا کند پامال
 بطل کسیکه بروز بلا بلا جوید
 که دفع شر کند از خیر خلق بداحوال
 بطل کسیکه بشر را بحق هدایت کرد
 که باطلش نکشاند پیرنگاه ضلال
 چنین بطل که ادا کرد حق خدمت خلق
 خدای خود نکند حق خدمتش ابطال

درود باد بر ابطال حق که از دمنشان
 مسیح زنده شود روز رجعت آمال
 قیام مرد خدا کمتر از قیامت نیست
 که بعث ملت و دولت کند باستعجال
 گواه دولت پاكان بپین پاكستان
 كه خود چگونه بر افراشت پرچم اقبال
 اگرچه قائد اعظم به نهضت پاكان
 جناح لشكر اسلام بود و قلب رجال
 بحق دولت پاكان عظیم خدمت كرد
 عظیم بادا اجرش ز ایزد متعال
 ولیك نغمه اقبال اگر نبود نبود
 نوای لشكر پاكان سرود استقلال
 سخن سرائی اقبال بدر دین افشاند
 برغم دشمن بیدین و كافر قتال
 بخوان "زبور عجم" و "رموز اسرارش"
 "پیام مشرق" بشنو بخوشترین اقوال
 رسول وار به تبلیغ حق كتاب آورد
 كه قدر حق بشناسد منافق محتال
 اگر كتاب نبود و اگر رسول نبود
 چه بود قدرت ابطال و غیرت ابدال
 درود باد بر اقبال و سعی مقبولش
 كه عزت ابدی آمدش به استقبال
 سخن سر آمد و سرمد مجال شعر نداشت
 وگرنه حق سخن بود و جای بسط مقال

سپس اینجانب درباره افکار و پایه شعر اقبال سختانی بیان کردم و بنا بر گفته عراقی:

شوری شد و از خواب عدم چشم گشودیم
دیدیم که باقیست شب فتنه، غنودیم

ولی داستان زندگانی بزرگان باین اختصار پایان نمیپذیرد، چنانکه اقبال گوید:

زندگانی نیست تکرار نفس
اصل او از حی و قیوم است و بس
قرب جان با آنکه گفت "انی قریب"
از حیات جاودان بردن نصیب
زندگی خواهی خودی را بیش کن
چار سو را غرق اندر خویش کن
بگذر از مرگی که سازد بالحد
زانکه این مرگ است مرگ دام و دد
مرد مؤمن خواهد از یزدان پاک
آن دگر مرگی که بر گیرد زخاک
مردن وهم زیستن ای نکته رس
این همه از اعتبارات است و بس
زندگی هم فانی و هم باقی است
این همه خلاق و مشتاقی است
در شکن آنرا که ناید سازگار
از ضمیر خود دگر عالم بیار
بنده آزاد را آید گران
زیستن اندر جهان دیگران
نقطه نوری که نام او خودی است
زیر خاک ما شرار زندگی است
مرد خودداری که باشد پخته کار
با مزاج او بسازد روزگار

گر نسازد با مزاج او جهان
میشود جنگ آزما با آسمان
میکنند بنیاد موجودات را
میدهد ترکیب نو ذرات را

در تمهید گلشن راز جدید که بطرز محمود شبستری سروده است ناله های خود
را بمناسبت عقب افتادن ملل شرق از قافله تمدن بدین شیوه یزبان میآورد:

زجان خاوران سوز کهن رفت
دمش واماند و جان او زتن رفت
چو تصویری که بی تار نفس زیست
نمیداند که ذوق زندگی چیست؟

و در جایی دیگر خاور زمین را مخاطب قرار داده میگوید:

ز جان خاک ترا پیگانه دیدم
باندام تو جان خود دمیدم
از آن ناری که دارم داغ داغم
شب خود را بيفروز از چراغم



زندگی جهد است و استحقاق نیست
جز بعلم انفس و آفاق نیست
علم اشیاء داد مغرب را فروغ
حکمت او ماست می بندد زدوغ
علم اشیاء علم الاساستی
هم عصا و هم ید بیضا ستی
دشنه زن بر پیکر این کائنات
در شکم دارد گهر چون سومنات
سینه شاعر تجلی زار حسن
خیزد از سینای او انوار حسن

از نگاهش خوب گردد خوب تر
فطرت از افسون او محبوب تر
وای قومی کز اجل گیرد برات
شاعرش وا بوسد از ذوق حیات

سید اقبال در کتاب "روحانی خیانت" به شرح و تفسیر این شعر پرداخته و می‌گوید:
"این شعر از آن دسته شعرهاست که در آنجا که شاعر به بیان احساسات و افکار خود می‌پردازد، به جای استفاده از کلمات و جملات ساده و صریح، از کلمات و جملات پیچیده و شاعرانه استفاده می‌کند. این شعر از نظر ساختار و محتوا، از آن دسته شعرهاست که در آنجا که شاعر به بیان احساسات و افکار خود می‌پردازد، به جای استفاده از کلمات و جملات ساده و صریح، از کلمات و جملات پیچیده و شاعرانه استفاده می‌کند."

سید اقبال در کتاب "روحانی خیانت" به شرح و تفسیر این شعر پرداخته و می‌گوید:

سید اقبال در کتاب "روحانی خیانت" به شرح و تفسیر این شعر پرداخته و می‌گوید:

سید اقبال در کتاب "روحانی خیانت" به شرح و تفسیر این شعر پرداخته و می‌گوید:
"این شعر از آن دسته شعرهاست که در آنجا که شاعر به بیان احساسات و افکار خود می‌پردازد، به جای استفاده از کلمات و جملات ساده و صریح، از کلمات و جملات پیچیده و شاعرانه استفاده می‌کند. این شعر از نظر ساختار و محتوا، از آن دسته شعرهاست که در آنجا که شاعر به بیان احساسات و افکار خود می‌پردازد، به جای استفاده از کلمات و جملات ساده و صریح، از کلمات و جملات پیچیده و شاعرانه استفاده می‌کند."

سید اقبال در کتاب "روحانی خیانت" به شرح و تفسیر این شعر پرداخته و می‌گوید:

سید اقبال در کتاب "روحانی خیانت" به شرح و تفسیر این شعر پرداخته و می‌گوید:

سید اقبال در کتاب "روحانی خیانت" به شرح و تفسیر این شعر پرداخته و می‌گوید:

سید اقبال در کتاب "روحانی خیانت" به شرح و تفسیر این شعر پرداخته و می‌گوید:

سید اقبال در کتاب "روحانی خیانت" به شرح و تفسیر این شعر پرداخته و می‌گوید:

سید اقبال در کتاب "روحانی خیانت" به شرح و تفسیر این شعر پرداخته و می‌گوید:

سید اقبال در کتاب "روحانی خیانت" به شرح و تفسیر این شعر پرداخته و می‌گوید:

سید اقبال در کتاب "روحانی خیانت" به شرح و تفسیر این شعر پرداخته و می‌گوید:

سید اقبال در کتاب "روحانی خیانت" به شرح و تفسیر این شعر پرداخته و می‌گوید:

سید اقبال در کتاب "روحانی خیانت" به شرح و تفسیر این شعر پرداخته و می‌گوید:

سید اقبال در کتاب "روحانی خیانت" به شرح و تفسیر این شعر پرداخته و می‌گوید:

سید اقبال در کتاب "روحانی خیانت" به شرح و تفسیر این شعر پرداخته و می‌گوید:

سید اقبال در کتاب "روحانی خیانت" به شرح و تفسیر این شعر پرداخته و می‌گوید:

سید اقبال در کتاب "روحانی خیانت" به شرح و تفسیر این شعر پرداخته و می‌گوید:

سید اقبال در کتاب "روحانی خیانت" به شرح و تفسیر این شعر پرداخته و می‌گوید:

سید اقبال در کتاب "روحانی خیانت" به شرح و تفسیر این شعر پرداخته و می‌گوید:

سید اقبال در کتاب "روحانی خیانت" به شرح و تفسیر این شعر پرداخته و می‌گوید:

سید اقبال در کتاب "روحانی خیانت" به شرح و تفسیر این شعر پرداخته و می‌گوید:

سید اقبال در کتاب "روحانی خیانت" به شرح و تفسیر این شعر پرداخته و می‌گوید:

۱ - اشاره باین شعر اقبال در مقایسه خود با گوته است

او چمن زادی چمن پرورده ای

من دمیده از زمین مرده ای

۲ و ۳ - اشاره بقطعه "شمع" او است

دوش میگفتم بشمع منزل ویران خویش

گیسوی تو از پر پروانه دارد شانه ای ۱۰۰۰ الخ

۴ - اشاره باین شعر اقبال است

نغمه کجا ومن کجا ساز سخن بهانه ایست

سوی قطار میکشیم ناقه بی زمام را

۵ - زیور عجم و اسرار و رموز پیام مشرق نام سه کتاب اقبال است -

انجمن فارسی پاکستان

از علاقہمندان بہ عضویت در انجمن فارسی پاکستان خواہشمند است
فرم زیر را تکمیل نموده یک کپی آنرا بہ ادرس اقبال اکادمی پاکستان
یا بہ قسمت فرہنگی سفارت پاکستان در تہران ارسال فرمایند۔

برگ درخواست عضویت

مجھے انجمن کے اغراض و مقاصد سے اتفاق ہے اور میں
برضائے خاطر اس انجمن کی رکنیت قبول کرتا / کرتی ہوں۔

نام

پتا

.....

ٹیلی فون نمبر

انجمن فارسی پاکستان کی رکنیت کے سلسلے میں کم از کم

مبلغ روپے ادا کیے۔

دستخط

جهان بینی محمد اقبال و جلال آل احمد در رابطه
بامسأله شرق و غرب

دکتر مریم میر احمدی

Handwritten text in a rectangular frame, likely a manuscript page. The text is written in a cursive script, possibly Arabic or Persian, and is arranged in several lines. The handwriting is somewhat faded and the ink is light. The text appears to be a formal document or a letter, with a clear structure and a formal tone. The frame is simple and rectangular, enclosing the text. The background of the page is a light, textured surface, possibly parchment or paper. The overall appearance is that of an old, handwritten document.

اینکه چگونه جهان سوم و بطور کلی مشرق زمین در مقابل نفوذ سرزمینهای غربی مقاومت کند، همواره توجه متفکران و روشنگران شرق را به خود جلب کرده است - از دیدگاه اقبال "اصول بنیاد اشتراک ایمان" عامل مهمی در رابطه جلوگیری از نفوذ غرب است - اقبال این اشتراک ایمان را در ایدئولوژی اسلامی می بیند و آن را سدی در برابر نفوذ فرهنگ غرب می داند، و براساس همین پیش است که ضرورت ایجاد یک جامعه ای نو براین بنیاد را توصیه می کند - جهان اسلام بویژه در شرق، از قبایل، نژاد، زبان و رسوم متفاوتی تشکیل شده است و لذا این وجوه بسیار حالات گوناگون را نمی توان جز در یک جامعه متحد، متشکل ساخت - اتحاد در چنین جامعه ای مسلماً بر اشتراک ایمان است و آن ایمان چیزی نیست جز اعتقادات در چهار چوب اسلام -

در دو قرن اخیر که بتدریج جهان اسلام بگونه ای تحت سلطه اروپائیان و غرب قرار گرفت، می بایست در نحوه برخورد مسلمانان در مقابله بانفوذ فرهنگ غرب شیوه جدیدی به وجود آید، زیرا که استعمارگران برای حفظ سلطه خویش، کشورهای اسلامی مستقل یا نیمه مستقل کوچکی را تشکیل دادند (۱) بدینسان کسانی بعنوان مصلح و آزادیخواه وظیفه روشنگری جامعه را برعهده می گیرند و ضرورت اصلاحات اجتماعی را برای جامعه خویش بازگو می کنند و اقبال خود، یکی از آنان بود - اقبال سعی می نمود که اندیشه های خود را علاوه بر سخنرانیها، بصورت شعرهای سیاسی - اجتماعی بگوش مردم برساند آنچه که وی در کلام و سخن خود بدان تکیه می کرد، نه فقط آزادی مشرق زمین از یوغ غرب بود، بلکه مسأله اسلام و اتحاد جامعه مسلمانان در شرق، مسأله اساسی فکر او را بخود مشغول می کرد - اقبال در طی سالها و در سرودن اشعار خویش، همواره این امر را نکته اصلی هدفهای خویش قرار داده بود - آگاهی و شناخت از هویت اسلامی و شخصیت اسلامی در اعتقادات اقبال یکی از بهترین دست آوردهای بود که وی به جامعه خویش به ارمغان داد - اقبال اگرچه خود تحصیلات خویش را در اروپا به اتمام رساند (۱۹۰۹م) اما کوشش در شناخت این فرهنگ را به دست فراموشی نسپارد شناخت این فرهنگ و شناساندن آن به جامعه و

مردمش، اولین، رسالت اقبال بود - باین فکر، در حقیقت اقبال نوعی قیام فرهنگی را در مقابل تهاجم سیاسی غرب خواستار بود - فرهنگی بسیار غنی، که دارندگانش از نیروی محرکه آن غافل بودند، چه می بایست کرد جز اینکه خود را بهتر شناخت و "اسرار خودی" را کشف کرد - این "خودی" علاوه بر آنکه مفهومی فلسفی داشت، نوعی بازیابی شخصیت، خود اندیشی و خود شناسی بود شناختن خود و شناختن ارزشهای فرهنگی خود - شناخت نظام ارزشی اسلام در مقابل ارزشی بیگانه و غربی - اقبال بعنوان یک متفکر اجتماعی و انقلابی، این وظیفه را در اشعار خود برعهده می گیرد و در بازیابی این حقیقت که می توان "خود" و بدور از بیگانگان بود، "اسرار خودی" را به کلام می کشاند -

پیکر هستی زآثار خودی است
هرچه می بینی ز اسرار خودی است
خویشتن را چون خودی بیدار کرد
آشکارا عالم پندار کرد
وانمودن خویش را خوی خودی است (۲)
خفته در هر ذره نیروی خودی است
بدینسان اقبال براین اعتقاد است که نیرویی عظیم در هر "ذره خودی" وجود دارد - در واقع "خود این خودیت خودی در فرد و استحکام شخصیت خودی در فرد هم یکی از مفاهیم اجتماعی اسلام است و تاآن شخصیت خودی مستحکم نشود، اجتماع به صورت حقیقی و مستحکم به وجود نمی آید" (۳)
اشعار اقبال بخوبی بیانگر استحکام بخشیدن به شخصیت خودی در مفهوم اجتماعی آن با بینش اسلامی است:

نقطه ی نوری که نام او خودی است
زیر خاک ما شرار زندگی است (۴)
و یا درجای دیگر تمرکز این نقطه نور و عشق و شرار زندگی را چنین می بیند:
دل ز عشق او توانا می شود
خاک، همدوش تریا می شود
در دل مسلم مقام مصطفی (ص) است
ابروی ما ز نام مصطفی (ص) است

اقبال به اتحاد مسلمانان نه تنها صحنه می گذارد، بلکه بدان نیز پافشاری می کند، زیرا از این اتحاد قدرتی الهی و حقانی بوجود می آید:

از محبت چون خودی محکم شود
قوتش فرمانده عالم شود
پیرگردون کز کواکب نقش بست
غنچه ها از شاخسار او شکست
بنجه ی او بنجه ی حق می شود
ماه از انگشت او شق می شود
و برای تقویت روحی مسلمین چنین توصیه می کند:

قلب را از صیغه الله رنگ ده
عشق را ناموس و نام و تنگ ده
طبع مسلم از محبت قاهر است
مسلم از عاشق نباشد کافر است
در "زبور عجم" اقبال مستقیماً اروپائیان و غرب را به انتقاد می کشد:

فریاد ز افرنگ و دلایزی افرنگ
فریاد ز شیرینی و پرویزی افرنگ
عالم همه ویرانه ز جنگیزی افرنگ
معمار حرم باز به تعمیر جهان خیز
از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز
از خواب گران خیز (۷)

اقبال این "صیغه الله" و این "فریاد ز افرنگ" را در نوعی وحدت در تشکیل یک دولت اسلامی و سرانجام حکومتی از دول مشترک می بیند - آرزوی اقبال این است که "اتحاد عالم به شکل یک حقیقت سیاسی و جغرافیایی بالاخره به منصفه ظهور" برسد - (۸) بدین ترتیب اقبال اسلام را سدی در برابر نفوذ فرنگ و یعبارتی غرب می داند و این امر، مطلبی است که باید بویژه روشنگرانجامعه به تجزیه و تحلیل و تبلیغ آن پردازند -

زمینه چنین اندیشه ای را در ایران جلال آل احمد، نویسنده معروف عناصر دنیال می کرد - وی دنیای شرق و جهان سوم را در آن می دید که:

”به جبر اقتصاد و سیاست و آن مقابله دنیایی فقر و ثروت، بایست مصرف کنندگان نجیب و سربراهی باشیم برای ساخته های صنعت غرب“ : (۹)

آل احمد پس این سوال را مطرح می کند که چگونه ما شرقی ها، شرقیهای خاورمیانه و نواحی دیگر آسیا می توانیم در مقابل نفوذ غرب بایستیم (۱۰) - آل احمد به ریشه های تاریخی شکستهای تاریخی جهان اسلام در اندلس (اسپانیا، ۷۳۲ میلادی) و نیز حکومت عثمانی در پشت دروازه های شبروین در قرن نوزدهم میلادی اشاره می کند و این رویداد های تاریخی را بگونه ای کشمکش بین جهان غرب و برخورد آن با سرزمینهای شرقی می داند - و اینکه چگونه اگر خود آگاهی و شناخت برای ما شرقیان وجود داشته باشد : تمدن اروپایی و بعبارتی غرب، دستاوردهای ما و ثروتهای ما به یغما خواهد برد -

”بحث دراین است که من آسیایی و افریقایی باید، حتی ادبیم را و فرهنگم را، و موسیقی ام را ، و مذهبم را و همه چیز دیگرم را درست همچو عتیقه از زیر خاک در آمده ای، دست نخورده حفظ کنم تا حضرات بیایند و بکاوند و ببرند“ (۱۱)

محمد اقبال در همین زمینه معتقد است:

ملتی را رفت چون آئین ز دست
مثل خاک اجزای او ازهم شکست (۱۲)

آل احمد هشدار می دهد:

”در همین دوسه قرن است، که ما در پس سپرهایی که از ترس عثمانی به سر کشیده بودیم ، خوابان برد - و غرب نه تنها عثمانی را خورد و از هر استخوان پاره اش گردی ساخت برای روز مبادای قیام مردم عراق و مصر و سوریه و لبنان بلکه بزودی به سراغ ما هم آمد“ (۱۳)

اقبال این خواب غفلت و بندگی را به زیبایی دریافته است و در روشنگری مردم خویش را در ”بندگی نامه“ چنین می آفریند:

از غلامی دل بمیرد در بدن
از غلامی روح گردد بار تن
از غلامی ضعف پیری در شباب
از غلامی شیر غاب افکنده ناب

از غلامی بزم ملت فرد فرد
این و آن با این و آن اندر نبرد
آن یکی اندر سجود این در قیام
کار و بارش چون صلوٰه بی امام
در فتنه هر فرد بافردی دگر
هر زمان هر فرد را دردی دگر (۱۴)

آل احمد غرب را چنین توصیف می کند:

''و آن نکته اینکه غرب یعنی عالم مسیحیت قرون وسطی وقتی به منتهی درجه ممکن محصور عالم اسلام شد، یعنی وقتی از دوسه سمت (شرق و جنوب و جنوب غربی) در مقابل قدرت ممالک اسلامی در خطر نیستی قرار گرفت و مجبور شد دست و پای خود را در همان چند ولایت شمالی دریای مدترانه جمع کند، به سختی بیدار شد و در مقابل خطر اسلام از سر نو میدی به تعرض پرداخت -'' (۱۵)

اقبال جهان عرب و جهان اسلام و نیروی خفته در بانگ حق را این گونه می ستاید:

بانو می گویم زایام عرب
تابدانی پخته و خام عرب
ریز ریز از ضرب او لات و منات
در جهات آزاد از بند جهات
هر قبای کهنه چاک از دست او
قیصر و کسری هلاک از دست او
گاه دشت از برق و بارانش بدرد
گاه بحر از زور و طوفانش بدرد
عالمی در آتش او مثل خس
این همه هنگامه ی لا بود و بس
اندین دیر کهن پیهم تپید
تاجهان تازه نی آمد پدید
بانگ حق از صبح خیزبای اوست
هرچه هست از تخم ریزبای اوست (۱۶)

آل احمد نتیجه "در ماندگی و واماندگی جوامع شرقی را برزمینه "کلیت تجزیه شده اسلامی" می داند و معتقد است که این نیروی مقاومت را تنها می توان در "کلیت اسلامی" یافت و آن را بمثابة سدی در "مقابل گسترش (استعمار) تمدن اروپایی" برمی شمارد. آل احمد پارا از آن فراتر می گذارد و برای روشن شدن اذهان مساجد را "آخرین حصار در مقابل غرب و غرب زدگی" (۱۷) انگاشته است. وی تأکید دارد که نباید "مراکز ادب، حقوق و معرفت ایرانی و شرقی و اسلامی در بند بآء زینت" (۱۸) باقی بمانند، و خارج از "عالم کلیات" به "دامن جزئیات" بیاویزند (۱۹). باید به حقایق پی برد، باید اسرار و رموز خودی و نیروهای شگرفی را که در خود داشت، شناخت -

"آیا اکنون نرسیده است نوبت آنکه ما نیز در مقابل قدرت غرب احساس خطر و نیستی کنیم و برخیزیم و سنگر بگیریم و به تعرضی بپردازیم؟" (۲۰)
 اقبال می گوید:

آدمیت زار نالید از فرنگ
 زندگی هنگامه برجید از فرنگ
 پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟
 باز روشن می شود ایام شرق
 در ضمیرش انقلاب آمد پدید
 شب گذشت و آفتاب آمد پدید
 یورپ از شمشیر خود بسمل فتاد
 زیر گردون رسم لا دینی نهاد
 گرگی اندر پوستین بره نی
 هر زمان اندر کمین بره نی
 مشکلات حضرت انسان ازوست
 آدمیت را غم پنهان ازوست
 در نگاهش آدمی آب و گل است
 کاروان زندگی بی منزل است
 هر چه می بینی زانوار حق است
 حکمت اشیاء ز اسرار حق است (۲۱)

آل احمد می گوید که تاکی دنیای ما باید از صنایع غرب پر باشد و ما به "تسلیم صرف" در این راه تن در دهیم (۲۲)، و بگونه ای در قید آنان باشیم - اقبال نیز این اندیشه را و اینکه چگونه غربیان و بعبارتی فرنگیان در سرزمینهای شرق و درجهان سوم مطامع خویش را دنبال می کنند، در "پس چه باید کرد؟" می گوید:

دانی از افرنگ و از کار فرنگ
تا کجا در قید زار فرنگ
زخم ازو نشتر ازو سوزن ازو
ما و جوی خون و امید رفو
خود بدانی پادشاهی قاهری است
قاهری در عصر ما سوداگری است (۲۳)

آل احمد نیز غرب را مایه بسیاری از نابسامانیهای فرهنگی مشرق زمین می داند و گله مند از آن است که غرب و اروپا انسانها را بی اعتقاد می پروراند -

"آدم غرب زده هرهری مذهب است، به هیچ چیز اعتقاد ندارد ۰۰۰ نه ایانی دارد، نه مسلکی، نه مرامی، نه اعتقادی" - (۲۴)

آل احمد برای رهایی از نفوذ سیاسی غرب، نفوذ فرهنگی غرب و نفوذ اقتصادی غرب براین باور است که چاره فقط:

"جان این دیو ماشین [غرب] را در شیشه کردن است - آن را به اختیار خویش در آوردن است" ۰۰۰ در بندش نبایست ماند - گرفتارش نباید شد" (۲۵) اقبال نیز بگونه ای همین توصیه را برای رهایی از نفوذ غرب دارد و اتحاد را در از بین بردن غرب بسیار مؤثر می شمارد:

ای اسیر رنگ، پاک از رنگ شو
مؤمن خود، کافر افرنگ شو
رشته ی سود و زیان در دست تست
آبروی خاوران در دست تست
این کهن اقوام را شیرازه بند
رایت صدق و صفا را کن بلند
اهل حق را زندگی از قوت است
قوت هر ملت از جمعیت است (۲۶)

اقبال نقش اروپا و غرب و سیاستی را که آنان اعمال می کنند ، جز مکر و حيله عليه کشور های شرق چه آسیا و چه افریقا نمی داند - آنان را گرگی در لباس بره می داند که جز فتنه در جهان در رابطه بامنافع خود ، چیزی را در نظر نمی گیرند :

زندگانی هر زمان در کشمکش
عبرت آموز است احوال حیش
شرح یورپ بی نزاع قیل وقال
بره را کرد است بر گرگان حلال
نقش نو اندر جهان باید نهاد
از کفن دزدان ، چه امید گشاد
در جنیوا چیست غیر مکر و فن
سید تو این میش و آن نخچیر من
نکته ها کو می نه گنجید در سخن
یک جهان آشوب و یک گیتی فتن (۲۷)

اقبال برای بازیابی شخصیت افراد در شرق ، شناخت و آگاهی از خود و انسجام و تحکیم و اتحاد در حکومتی واحد را پشتد و به کرات توصیه می کند :

ای که جان را باز می دانی زتن
سحر این تهذیب لا دینی شکن
روح شرق اندر تنش باید دمید
تابگردد قفل معنی را کلید (۲۸)

آل احمد در شناخت روح شرق تعصب دارد و نقد می کند کسانی را که خود را از طریق خود و اسرار خود نمی شناسند و به غربیان متوسل می شوند -

«... این دیگر زشتترین تظاهرات غرب زدگی است - خودت را هیچ بدانی و هیچ انگاری و اعتیاد به نفس و به گوش و به دید خود را از دست بدهی و اختیار همه حواس خودت را بدهی به دست هر قلم ، به دست درمانده ای که به عنوان شرق شناس [غرب] کلامی گفته یا نوشته!» (۲۹)

وی معتقد است که بازگشت جان به تن ، شخصیت و روح شرق به تن مشرق زمین باید به دست خود و خودی باشد -

اقبال معتقد است:

لرد مغرب آن سراپا مکر و فن ،
 اهل دین را داد تعلیم وطن
 او بفکر مرکز و تو در نفاق
 بگذر از شام و فلسطین و عراق
 تو اگر داری تمیز خوب و زشت
 دل نبندی با کلوخ و سنگ و خشت (۳۰)

سپس اقبال راه چاره را در آن می بیند و می افزاید :

چیست دین برخاستن از روی خاک
 تا ز خود آگاه گردد جان پاک

آل احمد نیز همانند اقبال سعی در بیدار نمودن و روشن کردن حقایق زمان دارد:

” آخر چرا ملل شرق نباید به دارایی خویش بیدار و بینا شوند؟؟ و چرا فقط
 به این عنوان که ماشین غربی است و ما از اقتباس ناچاریم ، تمام دیگر ملاکهای
 زندگی غرب را نیز بگیرند و جانشین ملاکهای زندگی و ادب و هنر خود کنند؟ “ (۳۱)
 این تشابهات و تطابقات اندیشه و ذهن ، در محمد اقبال و جلال آل احمد در رابطه با
 نفوذ غرب در سرزمینهای شرق و مسأله شرق و غرب به کرات به چشم می خورد -
 هر دو اندیشمند ، تنها یک راه چاره برای رهایی از سلطه گوناگون غرب یافته اند :

بنده حق بی نیاز از هر مقام
 نی غلام اورا نه او کس را غلام
 بنده حق مرد آزادست و بس
 ملک و آئینش خدا داد است و بس
 گرچه دارد شیوه های رنگ رنگ
 من بجز عبرت نگیرم از فرنگ
 ای به تقلیدش اسیر، آزاد شو
 دامن قرآن بگیر آزاد شو (۳۲)

حواشی

- ۱ - جاوید اقبال (دکتر): "اقبال - اتحاد اسلام و جهان سوم" در کتاب "در شناخت اقبال". مجموعه مقالات بزرگداشت علامه اقبال لاهوری تهران اسفند ۱۳۶۳ - به کوشش غلامرضا ستوده (تهران ۱۳۶۵)، ص ۳۱
- ۲ - محمد اقبال (علامه): "اسرار خودی" در کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، (تهران ۱۳۳۲) ص ۱۱
- ۳ - سید علی خامنه ای (حجت الاسلام): "نطق افتتاحیه اقبال" در کتاب در شناخت اقبال، ص ۳۳
- ۴ - محمد اقبال (علامه): "اسرار خودی" در کلیات، ص ۱۳
- ۵ - "اسرار خودی" در کلیات، ص ۱۹
- ۶ - همان منبع، ص ۳۳
- ۷ - "زبور عجم" در کلیات، ص ۱۳۱
- ۸ - دکتر جاوید اقبال در: "در شناخت اقبال" ص ۳۳
- ۹ - جلال آل احمد: غرب زدگی (تهران ۱۳۵۶)، ص ۲۷
- ۱۰ - آل احمد: غرب زدگی، ص ۳۱، ۳۲
- ۱۱ - همان منبع: ص ۳۳
- ۱۲ - محمد اقبال: "رموز بیهودی" در کلیات، ص ۸۲
- ۱۳ - آل احمد: غرب زدگی ص ۵۸
- ۱۴ - اقبال: کلیات، ص ۱۷۹
- ۱۵ - آل احمد: غرب زدگی، ص ۵۹
- ۱۶ - اقبال: "پس چه باید کرد" در کلیات، ص ۳۹۳ و بعد
- ۱۷ - آل احمد: غرب زدگی، ص ۱۵۳
- ۱۸ - آل احمد: غرب زدگی، ص ۱۸۳
- ۱۹ - همان جا
- ۲۰ - آل احمد: غرب زدگی، ص ۵۹ و بعد
- ۲۱ - اقبال: "پس چه باید کرد" در: کلیات، ص ۳۰۹
- ۲۲ - آل احمد: غرب زدگی، ص ۱۱۸ و صفحات متعدد دیگر
- ۲۳ - اقبال: کلیات، ص ۳۱۱
- ۲۴ - آل احمد: غرب زدگی، ص ۱۳۳

۲۵ - همانجا ، ص ۱۱۸ و بعد

۲۶ - اقبال : "پس چه باید کرد" در کلیات ، ص ۳۱۰ و بعد

۲۷ - اقبال : کلیات ، ص ۳۱۰

۲۸ - همان جا

۲۹ - آل احمد: غرب زدگی ، ص ۱۵۱ و بعد

۳۰ - اقبال : کلیات ، ص ۳۰۴

۳۱ - آل احمد: غرب زدگی ، ص ۲۰۸

۳۲ - اقبال : "حکومت الهی" در "جاوید نامه" کلیات ، ص ۳۱۰ و بعد - و سخن آخر آل احمد

در آخرین صفحه غرب زدگی ، "بعنوان یک مسلمان صدر اول که به وحی آسمانی معتقد است" -

بعضی از انتشارات فارسی اکیدمی اقبال

- | | |
|-----------------------------|---------------------------------|
| ترجمه دکتر شهین مقدم صفیاری | ۱- غزل فارسی اقبال |
| ترجمه دکتر شهین مقدم صفیاری | ۲- جاویدان اقبال (چهار جلد) |
| علامه محمد اقبال | ۳- جاویدان مصور |
| دکتر عبدالحمید عرفانی | ۴- ضرب کلیم |
| دکتر سید محمد اکرم | ۵- اقبال در راه مولوی |
| خواجه عبدالرشید | ۶- تذکره شعرا پنجاب |
| مرزا محمد اصلح | ۷- تذکره شعرا کشمیر (چهار جلد) |
| ڈاکٹر محمد ریاض | ۸- حضرت شاه ہمدان و علامہ اقبال |

انعکاسات بیدل در آثار علامه اقبال

دکتر محمد ریاض

הנה משה ואלה שמות

בני ישראל אשר באו אל משה ואל אהרן
במדבר סיני

במדבר סיני

והיה שמות בני ישראל אשר באו אל משה ואל אהרן
במדבר סיני

והיה שמות בני ישראל אשר באו אל משה ואל אהרן

یک دو نفس خیال باز رشته شوق کن دراز
تا ابد از ازل بتاز، ملکِ خداست زندگی
(بیدل)

ابوالعانی میرزا عبدالقادر بیدل بدرستی شاعر و نویسنده بسیار توانا و متفکر بزرگ شبه قاره است که در حدود صد هزار بیت در همه اصنافِ سخن و سه رساله فارسی از خود بیاد بود گذاشته است. آثارش کم و بیش در شبه قاره و تماماً در افغانستان چاپ گردیده و غیر ازین دو کشور کتابها درباره وی در تاجیکستان شوروی و چند مقاله درباره شعر وی در ایران هم چاپ شده است. در پاکستان و هند کتابها و مقالاتی پیرامون احوال و اندیشه وی به اردو و انگلیسی چاپ گردیده است. "انتخاب" و "فیض قدس" از روی حساب ابجد تاریخ ولادت بیدل است یعنی ۱۰۵۳ هـ. او در عظیم آباد (پته) چشم به گیتی گشود و در دهلی رخت از جهان بریست (۱۱۳۳ هـ).

سایر تذکره نگاران و ناقدان ادبی معاصر و متاخر تا این روز فکر بکر و ذهن وقاد و گیرا و ندرت سبک بیدل را باخاطر گشوده ستوده اند. مثلاً به کتب تذکره زیر می توان رجوع کرد:

- ۱- تذکره سفینه الشعراء بنذر ابن خوشگو (متوفی ۱۱۷۰ هـ) نوشته شده ۱۱۵۵ هـ
- ۲- تذکره کلمات الشعراء محمد افضل سرخوش (۱۰۵۰ تا ۱۱۱۶) - این هر دو تذکره نویس شاگرد بیدل بوده اند
- ۳- مجمع النفائس و داد سخن تالیف سراج الدین علی خان آرزوی اکبر آبادی (۱۱۰۰-۱۱۶۹ هـ)
- ۴- تذکره های سرو آزاد (۱۱۶۶ هـ) و خزانه عامره (۱۱۷۶ هـ) از غلام علی آزاد بلگرامی
- ۵- تذکره ریاض الشعراء از واله داغستانی (م - ۱۱۷۰ هـ)
- ۶- تذکره عقد ثریا (۱۱۹۹ هـ) نوشته غلام همدانی مصحفی
- ۷- تذکره چمنستان از اندروم مخلص (م - ۱۱۶۴ هـ)

- ۸ - تذکره حسینی (۱۱۶۳هـ) از میر حسین دوست سنهلی
- ۹ - چمنستان شعرا از لجهمی شفیق اورنگ آبادی (متولد ۱۱۵۸هـ)
- ۱۰ - تذکره گلزار ابراهیم از علی ابراهیم خلیل (م ۱۲۰۸هـ)

به ده نویسنده فوق بعنوان مشتی از خروار اشاره نمودم - درمیان متاخران دیگر تذکره نگاران اردو هم بذکر بیدل پرداخته اند و توصیفات میر تقی میر و میرزا غالب و محمد حسین آزاد از وی معروف اند - بنظر علامه اقبال فکر بیدل همواره نو است و او واضح و خاتم سبک خویش است (۱) - اقبال در مقاله ای نوشته که بعد از فیلسوف هندوی شبه قاره شنکر اچاریه که در قرن سوم میلادی زیست، بیدل دومین شخصیت صاحب تفکر این سرزمین پهناور است (۲) - فکر بیدل پیش تاز عصر خویش است - اقبال معتقد است حتی هنری برگسون فیلسوف فرانسوی (۱۸۵۹-۱۹۴۱م) ایده زمان خویش را از اشعار بیدل استنباط نموده است - (۳) البته خوانندگان اگر بخواهند که پیش از مطالعه تاثیر بیدل در هنر و اندیشه علامه اقبال شمه ای از احوال و آثار و سوانح عصر وی را بدانند، آنان در خواش خود مصاب می باشند -

مختصری از احوال و آثار و سوانح عصر بیدل

مستند ترین احوال و سوانح بیدل در رساله "چهار عنصر" نوشته خود شاعر و نویسنده مبدع، می توان دید ولی این رساله مثنوی که مزوج بانظم هم است، در سال ۱۱۱۶ هـ اختتام می یابد و مابقی وقایع زندگانی بیدل را از مآخذ دیگر می توان استخراج کرد -

البته یاد آوری این نکته بی مورد نیست که نثر بیدل در اکثر موارد از شعر وی مشکل تر است - نویسنده در لا بلای نثر مصنوع و مسجع خود، اشعار و امثال و حکایات زیاد نقل می کند - بهرحال اگر رساله بیدل در پرتو منابع تذکره ها و تاریخهای معاصر خوانده شود، مطالب سودمند بدست می دهد -

بیدل به تیره ترکان برلاس چغتائی منتسب بود - نیاکانش در زمان تیموریان بزرگ شبه قاره از ماوراءالنهر حرکت نموده در نقاط بنگاله و پته سکنی گزیده بودند - افراد خانواده بیدل وارد خدمت نظامی شدند و ثروت و ضیاع وافق کسب نمودند - پدر بیدل عبدالحالقی و عمش معروف به میرزا قلندر شغل سپاهیان و مشرب درویشانه داشته اند - بیدل در سال ۱۰۵۴/۱۶۴۴م متولد شد - در پنج سالگی (۱۰۵۹هـ) پدر را از

دست داد و در کمتر از دو سال (۱۰۶۱ هـ) مادرش هم فوت کرد - مربی بعد بیدل عمش میرزا قلندر بود (م ۱۰۷۴ هـ) - یکی از خویشان بیدل میرزا عبداللطیف و میرزا قلندر در ۱۵ سالگی این شاعر و نویسنده را وارد خدمت نظامی ساختند - او در قشون شاهزاده شجاع ابن شاهجهان شرکت جست بود (۱۰۶۹ هـ) - البته در ظرف سه ماه شبه قاره بیدل به کارزاری شد؛ پادشاه تیموری شاهجهان چهار فرزند داشت که عبارت بودند از داراشکوه و اورنگ زیب و شجاع و مراد - داراشکوه استاندار نقاط مرکزی بود - اورنگ زیب نواحی جنوب را اداره می کرد، شجاع پتنه و نقاط اطراف را در تصرف داشت و مراد حاکم بنگاله بود - در آن اوان پادشاه شاهجهان شدیداً مریض شد و برادران به طالع آزمائی بجان یک دیگر افتادند و نتیجه نهائی بنفع اورنگ زیب شد که شجاع را در میدان اله آباد منہزم ساخت - بیدل در چهار عنصر بتوصیف این جنگ پرداخته است - در نتیجه تار و مار شدن عساکر شجاع، میرزا عبداللطیف، میرزا قلندر و بیدل هم از نقاط مسکونی خود مهاجرت نموده در نقاطی منزوی شدند - میرزا بیدل با خالشی میرزا ظریف که مرد فاضلی بوده، به کتک (اریسا) رسید و تا در گذشت وی که در سال ۱۰۷۵ هـ اتفاق افتاد همانجا ماند - در ۱۰۷۵ هـ، در ۲۱ سالگی بیدل وارد دهلی شد -

در رساله چهار عنصر، بیدل بسیاری از درویش را ذکر می کند که صاحبان دل و کرامت و حال بوده و افکار و امیال شاعر را تحت تاثیر گذاشته اند : شیخ کمال، شاه قاسم هواللهی، شاه فاضل، شاه کابلی، شاه ملوک، و شاه یکه آزاد - البته اینان افراد تاریخی مشهوری نمی باشند -

بیدل به انزوا و گوشه گیری رغبت داشت - در دهلی تا ۱۵ سالگی مردم به شخصیت علمی و ادبی او پی نبردند - البته او احياناً به مترا و اکبر آباد رفته و ماهها آنجا اقامت داشته است - زندگانی بیدل در فقر و تهی دستی گذشت - البته امیر کامگار مقیم اکبر آباد به نبوغ او پی برد و او را کرااً در محافل شعر و مقاله خوانی دعوت کرد - امیر کامگار فرزند عمده الملک جعفر خان (خال اورنگ زیب عالمگیر) بوده و اکثر مقاله های بیدل که در رساله چهار عنصر مندرج است مانند سرمه اعتبار و فتوت و خست به تشویق همان امیر نوشته شده است - این امیر در سال ۱۰۹۰ هـ در رکاب اورنگ زیب راهی راجپوتانه و دکن شد و دیگر باین سو نیامد - در دهلی البته امیر عاقل خان رازی مربی بیدل شد - بعداً شاهزاده اعظم و امیر شکارخانه خان و بسیاری از

دیگران تفقد حالش نموده اند - در سال ۱۱۳۱ هجری بیدل بعلت نکوهیدن بی وفائی سادات باره نسبت به پادشاه فرخ سیر، به لاهور آمد و در سال ۱۱۳۳ هجری به دہلی مراجعت کرد - بندر این خوشگو در تذکره خود تاریخ رحلت بیدل را چنین آورده است :

افسوس که بیدل ز جهان روی نہفت
و آن جوہر پاک در تہ خاک بخفت
خوشگو چو زعقل کرد تاریخ سوال
"از عالم رفت میرزا بیدل" گفت

۱۱۳۳ هجری

آثار بیدل

صرف نظر از منتخبات متعدد، کلیات جامع نظم و نثر بیدل از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۴ هجری در کابل انتشار یافته است - در این کلیات قطور و پر حجم، سایر اصناف سخن وی دیده می شود - دیوان غزل وی در حدود ۲۸ هزار بیت دارد و نسخه خطی آن را علامه اقبال هم از نظر گزارنده (۴) بود - جلد اول کلیات بیدل چاپ کابل همین رامحتوی است - در جلد دوم (صفحه ۴۳۶) ترجیع و ترکیب بند و قصیده و قطعه و رباعی یکجاست - ترکیب بندی با ۶۳۰ بیت بیدل را در این صنف سخن گوینده وی بیدل معرفی می نماید - موضوع این بند وحدت الوجود است - جلد سوم کلیات ۴ مثنوی را در بر دارد : یکی محیط اعظم نام دارد بایش از دو هزار بیت - این مثنوی از نظر معنی دور عقیده وحدت الوجود می گردد و در بحر متقارب مثنی مقصور یا محذوف است یعنی در وزن شاهنامہ فردوسی یا بوستان سعدی مثنوی دوم طلسم حیرت نام دارد ، در حدود چهار هزار بیت است - وزن آن بایر مثنوی شیرین و خسرو نظامی یکی است یعنی هزج مسدس مقصور - موضوع این مثنوی اخلاق و الهیات است و شاعر در عین حال تحیر ، درس سعی و عمل می دهد، مثلاً :

طلب شرط است در تحصیل مقصود
فروغ شعله ممکن نیست بی دود
زخود یک لحظه گر فهمیده باشی
فروغ هر دو عالم دیده باشی

در همین بحر مذکور مثنوی ادبی و ربیعہ بیدل است در ۱۳۰۰ بیت موسوم به طور معرفت یا گلگشت حقیقت - این مثنوی را شاعر بعنوان مہبان امیر شکرالله خان

در نزهتگاه (منطقه ای در هند) سروده بود - مثنوی چهارم "عرفان" است که حقیقت نام دارد - این چهار هزار بیت را شاعر متفکر در حدود سی سال متناوباً سروده است - بحر این مثنوی همانند وزن مثنوی حدیقه الحقیقه سنائی است یعنی بحر خفیف مخبون محذوف (فاعلاتن مفاعلن فعلن در هر مصرع) :

عقل و حس، سمع و بصر، جان و جسد
همه عشق است هوالله احد
عشق از مشیت خاک آدم ریخت
آنقدر خون که رنگ عالم ریخت
چیست آدم تجلی ادراک
یعنی آن فهم معنی "لولاکی"

بیدل در نثر سه رساله دارد : چهار عنصر (در شرح احوال خویش)، رقعات (۲۸۸ نامه) و نکات - نثر بیدل رنگ مقامه دارد و آمیخته با نظم است - توجه چند جهتی علامه اقبال به بیدل

اقبال از آغاز کارنامه شعری و فکری خویش به بیدل متوجه بوده و گویا در اوان زندگانی سایر آثار وی را از نظر گذرانده بود - شیوه متفکرانه بیدل او را تحت تاثیر قرار داد - چنانچه در بخش اول نخستین مجموعه شعر اردوی وی موسوم به بانگ درا (تا سال ۱۹۰۵م)، به سه شعر زیر بیدل مواجه می شویم که در منظومه های متفاوت اقبال تضمین گردیده است :

- درین حسرت سرا عمریست افسونِ جرس دارم
زفیض دل تهییدن ها خروش بی نفس دارم (۵)
تا ز اغوش وداعش داغِ حیرت چیده است
همچو شمع کشته در چشم نگه خوابیده است (۶)
شور لیلی کو که باز آرایش سودا کند؟
خاک مجنون را غبار خاطر صحرا کند (۷)

بیدل مفتون "حیرت" آئینه وار بوده است - اقبال در کتاب یادداشتها نوشته بزبان انگلیسی در ۱۹۱۰م و در دیباچه مثنوی اسرار خودی (۱۹۱۵م) بیت زیر حیرت آموز بیدل را نقل نموده است - البته در مورد اول (۸) او از نظر ایده آن، تصور بیدل را می ستاید ولی در مثال دیگر (۹) او رکود آموزی و درس بی عملی را نکوهش می نماید -

حیرت بیدل تفکر زاست و درعین حال این عمل سعی و کوشش را ارج می نهد -
 مثنوی طلسم حیرت بیدل مبرهن اینگونه ایده های اوست - بیدل بشیوه زیر حیرت و
 جستجوی خویش را عرضه می نماید :

بحر بیتاب که آن گوهر نایاب کجاست
 چرخ سرگشته که خورشید جهان تاب کجاست
 دیر از غصه در آتش که چه رنگ است صنم
 کعبه زین درد سیه پوش که محراب کجاست
 ای سمندر به هوس داغ فروش آتش کو
 ماهیان تشنه بمیرید، دم آب کجاست

اقبال دل باخته تراکیب وضع نموده بیدل بوده است - لازم بیاد آوری است که بیدل
 طراح و واضع بسیاری از لغات و تراکیب است که معاصرین و متأخرین آنها را پذیرفته
 و در آثار خود بکار برده اند - در مورد اقبال من باب مثال تراکیب زیر بی تأمل بخاطر
 می آید که در اشعار بیدل بفرآوانی بکار رفته است : بانگ درا ، الطاف عمیم ، ذوق
 نمود ، لطف خرام ، توسن ادراک ، ذوق تبسم ، برق تجلی ، قافله رنگ و بو ، از خود
 رمیده ، مزرعه تسلیم ، خون جگر ، عشق غیور - ابیات زیر غزلیات بیدل بعضی از
 تراکیب ارائه شده را احتوا می نمایند :

زندگی محمل کش و هم دو عالم آرزوست
 می شد در هر نفس صد کاروان "بانگ درا"
 از خود رمیده نیست عروج دماغ من
 جام نظر ز گردش چشم غزال داشت
 مزرع تسلیم ، ادب حاصلم
 سرنکشد گردن آب و گلم
 پر غره نباشید چه تحقیق چه تقلید
 اینها همه بی حاصلی عشق غیور است

بیدل مصادر نوین هم وضع کرده است ، مثلاً خرامکاشتن ، بمعنی گام زدن و راه رفتن -
 این ترکیب مورد انتقاد لغویان قرار گرفته ولی سراج الدین علی خان آرزو اکبر آبادی
 (۱۱۶۹ هـ) و علامه اقبال از ابتکار بیدل دفاع نموده اند

هر گاه دو قدم خرام می کاشت

از انگشتم عصایکف داشت (۱۰۰)

استاد خلیل الله خلیل افغانی (در پاکستان روز ۴ مه ماه ۱۹۸۷م) در کتاب "فیض قدس" خود تراکیب نو زیر را از روی رساله "چهار عنصر" بیدل ارائه می دهد: برگ گل، آستین قح، روشن سواد لطائف، عشرت خرام، شتاب نشناسی، ابد قیاسی، تپش آهنگی، تحقیق نوا، خاموشی سرمایگان، سلامت آناری، نیستی آهنگان، عافیت کناری، (۱۱) دکتر نبی هادی استاد فارسی دانشگاه اسلامی علی گر در "اثر میرزا بیدل" خود به استعارات ذیل بیدل توجه خوانندگان را مبذول می نماید: موج فریب نفس، قافله دشت خیال، غبار بالِ عنقا، زیر و بمِ دهر، مرغزارِ عدم، نیرنگِ هوس، (۱۲) حیرت کده دهر - البته براین فهارس لغات را می توان افزود - علامه اقبال خودش واضح و طراح تراکیب تازه و بدیع اس - نمونه های چند از تراکیب فارسی وی را در زیر عرضه می کنیم: رنگین بیان، بی چگون، پخته کار، نرم خیز، حرف باف، بیگانه شو، مژگان مثل، سکندر خط کم نظر، چمن زاد، خلوت آباد ... (پیام مشرق)، طائر پیش رس، زاده باغ و راغ، حوصله زمزمه پرداز، آه خانه زاد، گره خورده نگاه، شعله نمناک، آینده نگاری، حاضر آرائی (۱۳) (زبور عجم - درباره وی این نکته همواره بخاطر داشتی است که او تراکیب پیشینیان را هم وسعت زیاد داده است و در اکثر موارد معانی تراکیب وی هم تازه می باشند -

موضوعات دلپذیر

در یک مقاله اقدم خود بزبان اردو که بعنوان "زبان اردو در پنجاب" نگاشته، اقبال دو بیت زیر قطعه بیدل را برای استشهاد و توثیق معانی نقل می نماید: ... تفهیم شعری یا عبارتی منوط به عواطف و امیال درونی خواننده می باشد ... میرزا بیدل رحمة الله علیه این نکته را بازبان شیوانی بیان داشته است (ترجمه):

میسوه و نقل و ترشح هر یکی بار است و بس
لیک می باید بهر موقع جدا فہم کسی
تار در هر جا مقام ساز گردید است صرف
طبع گر روشن بود ظلمت چرا فہم کسی" (۱۴)

بیدل شاعر و نویسنده ایست استغنا دوست و قانع و سیر چشم و غیور و سخت کوش - او صاحب فقر و درویشی بوده و نوعی به اثبات "خودی" می پرداخت - او عشق را بر عقل ارج می نهاد - پیداست که اینگونه موضوعات فکری وی دلپذیر اقبال بوده است:

مرغِ لاهوتی چه محبوس طبایع مانده ای
شاهباز قدسی و بر جیفه ای مایل چرا؟
حیف نشکافتم پرده دل
دانه بردست مهر خرمنها
بر طبع ضعیفان ز حوادث المی نیست
خاشاک کند کشتی خود موج خطر را

بیتی از غزل بیدل را که حاکی از وسعت قلب و اهمیت سیردرونی اوست اقبال اینقدر پسندیده که در کتاب ضرب کلیم، باضافه نمودن سه بیت اردو آن را تضمین نموده است. در این ضمن نگارنده ترجمه منظومه قطعه را از روی ترجمه فارسی "ضرب کلیم" نقل می نماید:

این بود عین حقیقت یا فریب چشم من
این زمین، آن دشت، آن کهسار، آن چشم کبود
این یکی میگفت "هست"، آن یکی می گفت
"نیست"

کی توان دانست اگر دارد جهان تو وجود؟
عقده مشکل برای اهل همت مانده را
میرزا بیدل بخوبی این گره را برگشود
"دل اگر می داشت وسعت بی نشان بود این چمن
رنگ می بیرون نشست از بسکه میناتنگ بود" (۱۵)

در بخش سوم کتاب "بانگ درا" اقبال قطعه ای دارد بعنوان "مذهب" و در آن هم بیت غزل مرشد کامل، بیدل را با توصیفات ویژه تضمین نموده است. موضوع این قطعه چنانکه از فحوای ترجمه آن پیداست، رجحان عشق بر عقل است یعنی ایمان و یقین نسبت به تعقل و تشکیک برتری دارند:

۱ - تعلیم مرشد غربی فلسفه این است که تلاش کنندگان موجود نایی بی دانش می باشند -

۲ - پیکر اگر آشنای صورت نباشد، آخر چه عیب دارد؟ مگر پیشوای مسلمانان هم مانند برهمنی صنم تراش است -

۳ - مبنای دانش و علوم نوین بر "محسوسات" استوار است و شیشه عقاید را در این

عصر در هم شکسته اند -

۴- "مذهب" در این وهله به جنونِ خام موسوم شده و تفکر انسان از آن ترس و انتعاش دارد -

۵- فلسفه زندگانی البته حرف دیگر می زند : راز این حرف را برای من مرشد کامل (بیدل) بازگفته است :

باهر کمال اندکی آشفته‌گی خوش است

هرچند عقل کل شده ای ، بی جنون مباش (۱۶)

شعر تضمین نموده اقبال را بر صفحه ۷۴۵ جلد اول کلیات بیدل چاپ کابل (۱۳۴۲ ه ش) می توان ملاحظه کرد - ماخذ اقبال شاید آن نسخه خطی ابیات بیدل باشد که او در اختیار داشته و در آن در حدود سی هزار شعر وجود داشته است - در چاپ کابل ، غزل مورد ارجاع بیدل یک دو جین بیت دارد و شعر تضمین شده (شماره ۸) بصورت زیر آمده است :

باهر کمال اندکی دیوانگی خوش است

گیرم که عقل کل شده ای ، بی جنون مباش

از ابیات دیگر غزل مزبور ابیاتی چند هم از ملاحظه خوانندگان می گذرد

بر خود نهی ، کارگر چند و چون مباش

در خانه ای که سقف نباشد ، ستون مباش

علم لدن (۱۷) ، ودیعت انفاس آدم است

محو شغال و زاغ بوهم شگون مباش

با عاجزان فروتنی آثار عزت است

ازهر که همسر تو نباشد فزون مباش

فرهاد نیستی چه تمنای جان کنی است

سنگ ترازوی عمل بیستون مباش

عاجز کشی است شیوه ابنای روزگار

بیدل بچشم خیره نگاهان زبون مباش

اقبال دل باخته تراکیب و شیوه بیان بیدل بوده و تشویق کرده که دیگران از این نوع تراکیب استفاده بنمایند و از قدرت کلام بیدل هم بهره ای بیندوزند (۱۸) -

او زمانی رکن مجلس نصاب ساز دانشگاه پنجاب بوده و علی الرغم رای دیگران که شاکی مشکلات تفهیم بیدل بوده اند، او باصرار و اقامهٔ ادلهٔ متین، منتخبات بیدل را جزو نصاب تدریس قرارداد که به همان صورت بتصویب رسید و سالها مورد تدریس قرار گرفت است.

اقبال "شاعر زندگانی" است - بیدل هم به امکانات توسعه پذیر زندگی متوجه بوده و بطور کلی به سعی و تکاؤ و جدل و پیکار و همچنین به تحرک و تهییج علاقه مندی بسیار نشان داده است، مثلاً در ابیات زیر:

از خویش برّون نیست چو گردون سفرما
سرگشته شوقیم، مه‌رسید کجائیم؟
بخاک خفت درین ره هزار قافله رنگ
مباد کس بغبارِ دلِ ملول افتد
عافیت می طلبی منتظر آفت باش
سر بالین طلبان تحفه دار است اینجا
بحریم و نیست قسمت ما آرمیدنی
چون موج خفته است تیش موبموی ما
آرمیدن در مزاج عاشقان عرض فناست
شعله بی طاقیت ما رفت از خود تانشست
جای آرام بوحشتکدهٔ عالم نیست
ذره نیست که سرگرم هوای رم نیست

* *

دیگر بکجا می روی ای طالب آرام
تیش آباد و زمین زلزله دارد
این زمین و آسمان هنگامه شور است و بس
کر بود آسودگی در عالم دیگر بود

تضمین و تتبع

زمزمهٔ انجم، یک ترکیب بند بی نظیر اقبال است - این ترکیب بند نقطهٔ نهانی مسافرت رومی و اقبال است به عالم بالا در کتاب جاوید نامه - ستارگان به مسافر عوالم

علوی خوش آمد می گویند و راجع به علو و تسلسل زندگانی و موضوعات برجسته دیگر زمزمه می نمایند - از سه بند چهار شعر این ترکیب بند، جزو اول چنین است :

عقل تو، حاصل حیات، عشق نوستر کائنات
پیکر خاک خوش بها این سوی عالم جهات
زهرة و ماه و مشتری از نو رقیب یکدیگر
از پی یک نگاه تو کشمکش تجلیات
در ره دوست جلوه هاست تازه بتازه نوبنو
صاحب شوق و آرزو، دل ندهد بکلیات
صدق و صفاست زندگی، مهر و وفاست زندگی
تاابد از ازل بتاز ملک خداست زندگی

مصرع آخر از آن بیدل است و شعر تام را نگارنده در شروع این مقاله ذکر نموده ام - اقبال در مقاله خود بزبان انگلیسی هم باین بیت (۱۹) ارجاع کرده و حق اینست که در غزل ۱۲ بیتی خود (کلیات جلد اول صفحه ۱۱۷۵، ۱۱۷۶) بیدل - سایر شئون زندگانی را به نیکوئی و شیوائی بیان نموده است :

عمر گذشت و همچنان داغ وفاست زندگی
زحمت دل کجا بریم، آبله پاست زندگی
هرچه دمید از سحر، داشت زشیمی اثر
در خور شوخی نفس، غرق حیاست زندگی
آخر کار زندگی نیست بغیر انفعال
رفت شباب و این زمان، قد دو تاست زندگی
دل بغفان نمی رسد، لب بغفان نمی رسد
کس بنشان نمی رسد، تیر خطاست زندگی
پرتوی از گداز دل بسته ره دراز شمع
زین کف خون نیم رنگ، پاهناست زندگی
تائف آیت بقاست، ناله کمین مدعاست
دود دلی بلند کن، دست دعاست زندگی

از همه شغل خوشتر است، صنعت عیب پوشیت
 پنبه بروی هم بدوز، دلچ گداست زندگی
 یک دو نفس خیال باز، رشته شوق کن دراز
 تا ابد از ازل بتاز، ملک خداست زندگی
 خواه نوای راحتیم، خواه طنین کلفتیم
 هرچه بود غنیمتیم، صوت و صداست زندگی
 شور جنون ما ومن، جوش و فسون وهم و فن
 وقف بهار زندگی است، لیک کجاست زندگی؟
 بیدل ازین سراپ وهم، جام فریب خورده ای
 تابه عدم نمی رسی، دور نه است زندگی

باردیف "که من دارم" بسیاری از شعرا به تعلی پرداخته یا بصیرت نفس خویش را
 ب دیگران عرضه نموده اند؛ بیدل با این ردیف دو غزل دارد، که مطلع غزل نخست وی
 (صفحه ۹۵۶ جلد اول کلیات) چنین است:

عبرت انجمن جانی است ما مئی که من دارم
 غیر من کجا دارد مسکنی که من دارم

عمده ابیات این غزل ۱۲ است و یکی دیگر هم باین ردیف ولی با قافیه و بحر متفاوت
 هم دارای همین تعداد شعر است - وزن آن بحر هزج مثنی سالم است (هر مصرع
 با چهار بار مفاعیلن) و در همین بحر اقبال هم خوانندگان بخش دوم کتاب زبور عجم
 خویش را خطاب نموده است - تنها قافیه متفاوت است - انتخابی از غزل بیدل و متن
 خطاب اقبال را در زیر ارائه می دهم -

بیدل:

میرسید از معاش خنده عنوانی که من دارم
 از آب ناشتاتر میشود نانی که من دارم
 دل آواره با هیچ نفسی راضی نمی گردد
 چه سازم چاره این خانه ویرانی که من دارم
 به حیرت رفت عمرو بریقین نگشودم آغوشی
 به چشم بسته بر بندند مزگانی که من دارم

ز گلچینان باغ آرزوی کیستم یارب
 بر طاووس دارد گرد داماسی کن من دارم
 نمی دانم چسان از شرم نادانی برون آید
 بزمار آشنا ناگشته ایسانی که من دارم
 چو شمع از فکر خاک گشتن بر نمی آیم
 گریبانهاست بیدل در گریبانی که من دارم

در زمینهٔ تتبع غزل بیدل، تنها قالبی که در جاوید نامه اقبال وجود دارد، با دو غزل بیدل
 سنجیدنی است - در این وهله قافیه و لہجہ در نظر من از بحر و وزن مهم تر می باشد -
 بیدل :

به عجز کوش و نشوونما چه میجویی ؟
 یخاک ریشہ تست، از هوا چه میجویی ؟
 دل گداخته اکسیر بی نیازبهاست
 گداز درد طلب، کیمیا چه میجویی ؟
 سراغ قافلہٗ عمر سخت نابیداست
 زرهگزار نفس نقش پا چه میجویی ؟
 زبان حیرت آئینه، این نوا دارد
 کہ ای جنون زده خودرا ز ماجہ میجویی ؟
 بذوق دل نفسی طرف خویش کن بیدل
 تو کعبہ در بغلی جا بجا چه می جویی ؟
 جو محو عشق شدی رهنما چه میجویی ؟
 بہ بحر غوطہ زدی ناخدا چه می جویی ؟
 متاع خانہ آئینہ حیرت است اینجا
 تو دیگر از دل بی مدعا چه میجویی ؟
 بسینہ تانفسی هست دل پریشانست
 رفوی جیب سحر از هواچه میجویی ؟
 ز حرص، دیدہٗ احباب حلقہٗ دام است
 نم مروت از این چشمہا چه می جویی ؟

بجز غبار ندارد تمیدن نفست
زنار سوخته بیدل صداچه میجوئی؟

اقبال:

بآدمی نرسیدی، خدا چه میجوئی؟
زخود گریخته ای، آشنا چه میجوئی؟
دگر بشاخ گل آویز و آب و نم درکش
پریده رنگ! زیاده صباچه میجوئی؟
دو قطره خون دل است آنچه مشک می نامند
نواي غزال حرم در خطا چه میجوئی؟
عیار فقر ز سلطانی و جهانگیری است
سریر جم بطلب، بور یا چه میجوئی؟
سراغ روز خیابان لاله می گیرند
نواي خون شده ما زماچه می جوئی؟
نظر ز صحبت روشن دلان بیفزاید
ز درد کم بصری، توتیا چه میجوئی؟
فلندیریم و کرامات ما جهان بینی است
زمانگاه طلب، کیمیا چه میجوئی؟

(۲۰)

در فوق اشارتی رفته که اشخاص برجسته مانند بیدل و اقبال تعلی پرداز و خودستای
نبوده اند - آنان احیاناً به تحدیث نو^(۲۱) پرداخته معاشران و آیندگان را نسبت به مقام
والای تخصص خویش آگاه می ساخته اند - نقل نمودن چند نمونه سخن مارا روشن
تر میسازد -

بیدل:

بیدل از فطرت ما قصر معانیست بلند
پایه دارد سخن از کرسی اندیشه ما
غمم، دردم، سرشکم ناله ام خون دلم داغم
نمی دانم غرض گل کرده ام یا جوهر عشقم

مَدْعی، درگذر از دعوئی طرزِ بیدل
 سحرِ مشکل که بکیفیتِ اعجاز رسد
 دماغی در هوای یختگی پرورده ام بیدل
 بمغزِ فطرتِ نسبت ندارد فکرِ هر خالی
 نیست جای عشقِ بیدل مستندِ فرزانی
 این شهنشاهی است کز داغِ جنون اورنگ است
 لفظِ من بیدل نقابِ معنیِ اظهار اوست
 هر کجا او سر برآرد من گریبان می کشم
 هجومِ جلوه یار است ذره تا خورشید
 بحیرتم من بیدل دل از که بردارم؟
 بیدل بخود تا زنده ام صبحِ قیامت خنده ام
 کز شورِ نظمِ افکنده ام در گوشه های کر صدا
 بحرِ ندانم بیدل موجِ خیزِ معنی هاست
 مصرعی اگر خواهم سرکنم، غزل دارم

اقبال:

باغبان زور کلامم آزمود
 مصرعی گارید و شمشیری درود
 در چمنِ جزائیه اشکم نکشت
 تارِ افغانم پیود باغِ رشت
 ذره ام مهرِ منیر آن من است
 صد سحر اندر گریبان من است
 خاکِ من روشن تر از جامِ جم است
 محرم از نازده های عالم است
 فکرم آن آهو سرِ فتراک بست
 کو هنوز از نیستی بیرون نجست
 نغمه من از جهان دیگر است
 این جرس را کاروانِ دیگر است

کاروانسها گرچه زین صحرا گذشت
مثل گام ناقه کم غوغا گذشت
عاشقم فریاد ایوان من است
شور حشر از پیش خیزان من است
ذره از سوز نوایم زنده گشت
پرگشود و کرمک تابنده گشت

غالب و بیدل، موضوع تتبعی اقبال شناسی

میرزا اسدالله بیگ خان غالب (م ۱۲۸۵/۵-۱۸۶۹م) از شاعران و نویسندگان بنام اردو و فارسی است که اقبال مقام او را ستوده است. مانند سایر متاخران و شاید بیش از دیگران غالب به آثار بیدل توجه نشان داده و به تتبع وی کوشش نموده است. تتبع غالب از بیدل در اشعار اردو و فارسی غالب مشهود است ولی شاعر عرفاً ادعا داشت که در فارسی او مقلد شاعر و نویسنده ایرانی نمی باشد. او مدعی بود که غیر از امیر خسرو دیگر شاعران فارسی هند را اصلاً مورد توجه قرار نداده، و همواره به تتبع شاعران اصیل ایران مباحثات می ورزیده است مانند:

حلق غالب گرو دشنه سعدی که سرود
"خوبرویان جفا پیشه وفانیز کنند"
هله تازه گشته غالب روش نظیری از تو
سزد این چنین غزل را به سفینه ساز کردن
جواب خواجه نظیری نوشته ام غالب
"خطا نموده ام و چشم آفرین دارم"
این جواب آن غزل غالب که صائب گفته است
"در نمود نقشها بی اختیار افتاده ام"
غالب مذاق مانتوان یافتن زما
رو شیوه نظیری و طرز حزین شناس
غالب نه تو آن باده که خود گفت نظیری
"در کاسه ما باده سر جوش نکردند"

غالب از صهیای اخلاق ظهیری سر خوشیم
پارهٔ بیش است از گفتار ما کردار ما

علّت این اخفای احوال این بود که غالب با شاعران و لغت نویسان محلّ هندی
مناظره و بحث داشته است^(۲۲) - اقبال باین نکته متوجه بود و او کراراً محققین را توصیه
نموده که دراین بابت بررسی نایند - استاد میرزا محمد منور در اثر "غزل فارسی
اقبال"، پیرامون این موضوع بحثی ممتد دارد و محققین پاکستان خاصه عبادالله اختر
و دکتر عبدالغنی^{۲۳} نمونه های تتبعات غالب از بیدل را در آثار خود با شرح و بسط
نقل نموده اند - مابه یک دو مثال بسنده می کنیم -

بیدل:

نیست در دشت طلب مارا به کعبه احتیاج
سجده گاه ماست هر جانقش پا افتاده است

غالب:

در سلوک از هرچه پیش آمد گذشتن داشتم
کعبه دیدم، نقش پای رهروان نامیدمش

بیدل:

بساط نیستی گرم است گو شمع و چه پروانه
کف خاکستری در خود فرو برده است محفل را

نیر:

ز سرود قمریان پیداست بیدل کاندنرین گلشن
پسر خاکستر است از درد گردن طبع موذن را

غالب:

قمری کف خاکستر و بلبل قفس رنگ
ای ناله نشان جگر سوخته چیست؟

شعر آخر الذکر بفکر بیدل منوط است و در حوالی تخلیق کتاب جاوید نامه اقبال - درباره معنی آن بحث های دانشمندانه در مجلات چاپ می شده است - مثلاً در ماهنامه 'معارف' اعظم گر - علامه اقبال هم پس از بیت مذکور شرح منظوم مختصر را در اثر مزبور خود گنجانده است

نالهُ کو خیزد از سوزِ جگر
هر کجا تاثیر او دیدم دگر
قمری از تاثیر او واسوخته
بلبل از وی رنگها اندوخته
اندرو مرگی باغوش حیات
یک نفس اینجا حیات آنجا ممت
آنچنان رنگی که ارژنگی ازوست
آنچنان رنگی که بی رنگی ازوست
توندانی این مقام رنگ و بوست
قیمت هر دل بقدرهای وهوست
یا برنگ آ، یا به بی رنگی گذر
تانشانی گیری از سوزِ جگر

نظر صائب اقبال را اینک ساینس می پذیرند که بیدل بطور کلی مقلد کسی نبود و هیچکس در تتبع وی بطور جمعی موفق نشده است - در این زمینه ما لطیفه تاریخی را نقل نموده این مقال را پایان می دهیم: صاحب تذکره کلمات الشعرا محمد افضل سرخوش (۱۰۵۰-۱۱۱۶هـ) که در زمره معاشران و تلامذ بیدل قرار داشته گوید: بارها سعی بلیغ نشان داده برمصراعهای بیدل تضمینات افزوده و آنها را به استاد نشان داده است - بیدل باکمال صراحت همگی را رد نموده و هیچکدام رانپسندیده است
بیدل:

به فرصت مگوی آخراست تعلیم
برات رنگم و برگل نوشته اند مرا

زبی ثباتی عشرت: نوشته اند مرا
 "برات رنگم و برگل نوشته اند مرا"

بیدل:

عوارض کثرت و همست ذات وحدت ما
 خلل در یکتا نیست گر قامت دو تا گردد

سرخوش:

دوئی که ذات وحدت را به کثرت رهنا گردد
 "خلل در یکتا نیست گر قامت دوتا گردد"

بیدل:

شخص پیری نفی هستی می کند هشیار باش
 صورت قد دو تا آئینه ترکیب ماست

سرخوش:

جلوه گاه نقش پیری مشق تخته خطاست
 "صورت قد دو تا آئینه ترکیب ماست"

بیدل:

بی تکلف مرگ هم آسان نمی آید بکف
 از تماشای دو عالم چشم باید دوختن

سرخوش:

نیست از شمع اجل آسان نگاه افروختن
 "از تماشای دو عالم چشم باید دوختن"

مراجع:

- ۱ - بیدل، (اردو) نوشته عباد الله اختر، لاهور اداره ثقافت اسلامیه ۱۹۵۲م -
- ۲ - مجله اقبال ریویو (انگلیسی) اکادمی اقبال لاهور، اکتبر تا دسامبر ۱۹۸۶م، صفحه ۹۹ -
- ۳ - ایضاً، نگاه کنید کتاب "احیای فکر دینی"، نوشته اقبال، تهران ۱۹۶۷م، بخش: حقیقت زمان
- ۴ - ایضاً مجله اقبال ریویو، صفحه ۲۱، صفحه ۲۱
- ۵ - در نظم تصویر درد صفحه ۶۹
- ۶ - ناله فراق (بیاد آرنولد) صفحه ۷۷
- ۷ - ایضاً در نظم مزبور
- ۸ - بنگرید به دو اظهار نظر اقبال درباره بیدل در *Stray Reflections* لاهور، ۱۹۶۱م
- ۹ - مقالات اقبال مرتبه سید عبدالواحد و عیدالله قریشی، اداره آئینه ادب لاهور ۱۹۸۲م: دیباچه چاپ اول مثنوی اسرار خودی
- ۱۰ - در رثای فرزندش است، بیدل مقدمه
- ۱۱ - فیض قدس، طبع کابل ۱۳۳۴ ه. ش، ۱۹۵۵م صفحه ۶۱
- ۱۲ - میرزا بیدل (اردو)، بخش فارسی دانشگاه اسلامی علی گر ۱۹۸۲م صفحه ۹۶
- ۱۳ - رجوع شود به مقاله نگارنده مجله اقبال ریویو ژانویه ۱۹۸۲م و ژوئیه ۱۹۸۴م
- ۱۴ - مقالات اقبال (اردو)
- ۱۵ - ترجمه فارسی ضرب کلیم، مترجم دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی، اکادمی اقبال ۱۹۵۷م، صفحه ۱۱۴
- ۱۶ - کتاب بانگ درا، کلیات اقبال، اردو لاهور ۱۹۷۳م و بعد، صفحه ۲۴۶
- ۱۷ - تلمیح به سوره کهف قرآن مجید
- ۱۸ - اقبال نامه (مجموعه مکاتیب اقبال) مرتبه شیخ عطاء الله جلد اول، لاهور ۱۹۴۵م، مطبوعات شیخ محمد اشرف، مکتوب به غلام حسین شاکر صدیقی، گوجرانواله و نیز بنگرید انوار اقبال مرتبه بشیر احمد دار، اکادمی اقبال ۱۹۶۸م/۱۹۷۸م (دوم) صفحه ۳۸
- ۱۹ - مرجع ۲ مذکوره فوق صفحه ۲۶، ۳۵
- ۲۰ - کلیات بیدل جلد اول کابل ۱۳۴۱ ه. ش/۱۹۶۲م صفحه ۹۷۷ و جاوید نامه اقبال، قسمت و اواخر آنسوی افلاک -

۲۱ - قرآن مجید ۹۳:۱۱

۲۲ - باحامیان شاعری محمد حسین فیصل و صاحب برهان قاطع (لغت) -

۲۳ - میرزا محمد منور آن کتاب را تألیف نموده و اینک اکادمی اقبال ترجمه فارسی

آن را که خانم دکتر شپین مقدم صفیاری ترجمه نموده اند منتشر کرده است -

کتاب عبادالله اختر قبلا مذکور افتاد - دکتر عبدالغنی به اردو روح بیدل و فیض

بیدل دارد و بانگلیسی احوال و آثار بیدل ، هر سه چاپ لاهور - (ان لقا - ۱)

۲۴ - کلمه "کیاهی" را اقبال "چیست" ساخته است

۲۵ - مآخوذ از فیض قدس استاد خلیل الله خلیلی صفحه ۱۰۱ و ۱۰۲ -

کتاب فارسی زیر طبع

۱- ایقان اقبال : نوشته پروفیسور محمد منور

ترجمہ دکتہر شہین مقدم صفیاری

ترجمہ دکتہر شہین مقدم صفیاری

۲- جاویدان اقبال جلد دوم

ترجمہ دکتہر شہین مقدم صفیاری

۳- جاویدان اقبال جلد سوم

از دکتہر شہین مقدم صفیاری

۴- نگاہی بہ اقبال

”مدینه فاضله“ و انسان آرمانی اقبال^(۱)

دکتر رضا مصطفوی

بیدلی گر رفت اقبال رسید
بیدلان رانویت حالی رسید
عصر حاضر خاصه اقبال گشت
واحدی کز صدهزاران برگذشت
هیکلی گشت از سخن گوئی بیا
گفت: کل القصید فی جوف الفرا
شاعران گشتند جیشی تار و مار
وین مبارز کرد کار صد سوار

“ملک الشعراء بهار ۱۳۲۳”

شاید بتوان میان علامه دکتر محمد اقبال لاهوری شاعر والا مقام پاکستان و حکیم فردوسی طوسی شاعر آرمانی ایران یک وجه تشابه قوی جست و هر دورا ناجیان دو جامعه پاکستان و ایران دانست و این حقیقت را پذیرفت که به همان گونه که فردوسی با شاهکار جهانی اش شاهنامه و سخنان آسمانی و نجات بخش ملتی را از انقراض نجات داد، ندای روح بخش نابغه شرق، علامه اقبال نیز عیناً همان تأثیر شگرف را در جامعه خویش داشت و روحی نو در جامعه از هم پاشیده کشور خویش دمید و استقلال میهن خود را پی افکند و نعره روح افزایش منادی اتحاد و اتفاق و مروج روح تعاون گردید: تا آنجا که تأثیر مجاهدات و تعلیمات ارزنده اش از سرحدات کشور خویش هم گذشت و در میان دیگر ملل جهان و بویژه کشورهای اسلامی نیز منشاء رواج بسیاری از ارزشهای والای انسانی و اسلامی گردید. ایرانیان نیز نه تنها به مقام والایش نیک واقفند که او را تنها پاکستانی نمی دانند و با توجه به این که بخش عمده آثارش به زبان فارسی است و او را هم زبان و هم کیش و هم خون خود و متعلق به ایران نیز می دانند.

“مدینه فاضله” ای که این مصلح بزرگ شرق در آثارش می آفریند نیز همانند فردوسی البته از جهاتی خاص زیبایی و جذابیت ویژه ای دارد. انسان های آرمانی

اقبال فعال و پرتلاشند - خود را در تکامل این جهان شریک می دانند و صلح جوی و آشتی خوی و جنگ گریزند - مدینه او زیبایی خاصی دارد ، خیابانها و گلزار ها و باغهای چشم را خیره می کند و چراغها و آئینه هایش به همه جا نور می پراکند - این مدینه چنان با طراوت و دلکش و مملو از زیباییها و بدور از آلودگیهاست نه انسانهای آنجا حتی آفریدگار جهان را مورد خطاب قرار می دهد و ازین که او بایعوضی از آفریده هایش همچون تاریکی و بیابان و سفال و غیره از کمال و زیبایی این مدینه کاسته و به آن لطمه زده است باز خواست می کند -
به محاوره خدا و انسان در اقبالیات زیر بنگرید:
خدا می گوید :

جهان را ز یک آب و گل آفریدم
تو ایران و تاتار و زنگ آفریدی
من از خاک پولاد ناب آفریدم
تو شمشیر و تیر و تفنگ آفریدی
تبر آفریدی نهال چمن را
قفس ساختی طایر نغمه زن را

و انسان پاسخ می دهد :

تو شب آفریدی چراغ آفریدم
سفال آفریدی ایاغ آفریدم
بیابان و کهسار و راغ آفریدی
خیابان و گلزار و باغ آفریدم
من آمم که از سنگ آئینه سازم
من آمم که از زهر نوشینه سازم (۲۱)

انسان اقبال اهل تلاش و کار و کوشش است در دنیای او سستی و تنبلی و از کارگریزی مفهومی ندارد - و هر کس باید به قدر همتش گرچه نا چیز باشد بکوشد -

سحر در شاخسار بوستانی
چه خوش می گفت مرغ نغمه خوانی

بر آور هرچه اند رسینه داری
سرودی، ناله ای، آهی فغانی

مهم نیست که این انسان کلامش چیست - مهم تعهد او به کاری است که باید بورزد -
اگر دو بینی بکوش تائینی و اگر نسیم سحری، وزیدن گیر اگر شبنمی بر برگ گل
بشین و وظیفه شبنمی رانیکو بکوش و اگر خاری هنر نیکو خلیدن بیاموز:

دانه سیحه به زَنارکشیدن آموز
گرنگاه تو دو بین است، ندیدن آموز
پا ز خلوتکده غنچه برون زن جوشمیم
بانسیم سحر آمیز و وزیدن آموز
آفریدند اگر شبنم بی مایه ترا
خیز و برداغ دل لاله چکیدن آموز
اگر خار گل تازه رسی ساخته اند
پاس ناموس چمن دار و خلیدن آموز
باغبان گر ز خیابان تو برکنند ترا
صفت سبزه دگر باره دمیدن آموز
تا تو سوزنده تر و تلخ تر آیی بیرون
عزالت خمکده ای گیر و رسیدن آموز
تا کجا در ته بال دگران می باشی؟
دره‌وای چمن، آزاد پریدن آموز
در بتخانه زدم مغبجگانم گفتند
آتشی در حرم افروز و تپیدن آموز (۳)

انسانهای جامعه آرمانی اقبال نه تنها از هیچ خطری گریزان نیستند بلکه به استقبال
آن هم می روند و راه بی خطر جستن را طریق دون همتان می دانند:

وای آن قافله کز دونی همت می خواست
ره‌گذاری که درو هیچ خطر بیدانیست

و یا:

به کیش زنده دلان زندگی جفا طلبی است
سفر به کعبه نکردم که راه بی خطر است

زندگی بی تاریکی و ستیز لذتی ندارد:

میارا بزم بر ساحل که آنجا
نوا ی زندگانی نرم خیز است
به دریا غلط و باموجش در آویز
حیات جاودان اندر ستیز است

اقبال می گوید:

ساحل در برابر دریا و موج آن هیچ ارجی ندارد چون متحرک نیست و در حقیقت مثل
این است که نیست اما موج وجود دارد چون تحرک و جنب و جوش دارد :

ساحل افتاده گفت "گرچه بسی زیستم
هیچ نه معلوم شد، آه که من چیستم"
موج زخود رفته ای تیز خرامید و گفت
"هستم اگر می روم، گرنروم نیستم"

انسانهای مایوس و بی هدف و امید در دنیای اقبال راهی ندارند - چه دلهای
ساکنان مدینه او مالا مال از تمناست - حیات دلهایشان از سوز شوقها و آرزوهاست و
سرمایه زندگی شان چیزی بجز تمنا نیست و عقل با همه عظمتش از آفریدگان بطن
آرزوست:

دل زسوز آرزو گیرد حیات
غیر حق میرد چو او گیرد حیات
چون ز تخلیق تمنا باز ماند
شهرش بشکست و از پرواز ماند
آرزو هنگامه آرای خودی
موج بیتابی ز دریای خودی

زنده رانفسی تمنا مرده کرد
شعله را نقصان سوز افسرده کرد
عقل ندرت کوش و گردون تاز چیست؟
هیچ میدانی که این اعجاز چیست؟
زندگی سرمایه دار از آرزوست
عقل از زائیدگان بطن اوست

زندگی در جستجو و تلاش خلاصه می شود و اصل این جستجو در گرو آرزوهاست و آرزو جان این جهان است و حتی تپش دل در درون سینه ها از اوست به خاک طاقت پرواز می بخشد و آن را همدوش تریامی نهد و به دل نیرو و توانائی می رساند و شعاعش به ماروشنائی می دهد - برای صید همه مقاصد حکم کمند را دارد و دفتر افعال را شیرازه است :

زندگانی را بقا از مدعاست
کاروانش را درا از مدعاست
زندگی در جستجو پوشیده است
اصل او در آرزو پوشیده است
آرزو را در دل خود زنده دار
تانگردد مشیت خاک تو مزار
آرزو جان جهان رنگ و بوست
فطرت هر شیء امین آرزوست
از تمنا رقص دل در سینه ها
سینه ها از تاب او آئینه ها
طاقت پرواز بخشد خاک را
خضر باشد موسی ادراک را
آرزو صید مقاصد را کمند
دفتر افعال را شیرازه بند
عشق را از تیغ و خنجر پاک نیست
اصل عشق از آب و باد و خاک نیست

ما ز تخلیق مقاصد زنده ایم
از شعاع آرزو تابنده ایم
دل زعشق او توانا می شود
خاک همدوش ثریا می شود (۴)

از گرمی خون انسان گرفته تاروشنایی جهان و گرمی حیات همه نقش آرزوست و به
طور کلی آنچه زیبا و جمیل یافت شود آفریننده آرزوهاست -

گرم خون انسان ز داغ آرزو
آتش این خاک از چراغ آرزو
از تمنای به جام آمد حیات
گرم خیز و تیز گام آمد حیات
از چه رو خیزد تننا دمبدم؟
این نوای زندگی را زیر و بم
هر چه باشد خوب و زیبا و جمیل
در بیابان طلب ما را دلیل
نقش او محکم نشیند در دلت
آرزوها آفرینند در دلت
حسن ، خلاق بهار آرزوست
جلوه اش پروردگار آرزوست (۵)

زندگی درمیدینه فاضله اقبال با زندگی انسانها در این جهان خاکی تفاوت دارد - تصویر
او از زندگانی آنان حتی خاکیان را به وجد و شوق می آورد :

زندگی در صدف خویش گهر ساختن است
در دل شعله فرو رفتن و نگداختن است
عشق از این گنبد درسته بیرون تاختن است
شیشه ماه زطابق فلک انداختن است
مذهب زنده دلان خواب پریشانی نیست
از همین خاک جهان دگری ساختن است (۶)

در جامعه آرمانی اقبال شعر مقامش بدان اندازه والاست که شاعر حکم دل را در آن جامعه دارد و ملتی که از نعمت وجود شاعر بی بهره باشد نه تنها شکوه و عظمتی ندارد بلکه حکم انبار گل را دارد - شعر وسیله ای برای رسیدن به مقصود است - شاعر درحقیقت نجات دهنده مردم از پستی ها و گمراهی ها و رذالت اخلاقی است و سوق دهنده آنان به سوی صفات عالیہ انسانی و معنویات ، به همین جهت وجودی پیامبر گونه دارد و وارث انبیاء است -

فطرت شاعر سراپا جستجوست
خالق و پروردگار آرزوست
شاعراندرسینه ملت چودل
ملتی بی شاعری انبار گل
سوزو مستی نقشبند عالمی است
شاعری بی سوزو مستی ماتمی است
شعر را مقصود اگرآدم گری است
شاعری هم وارث پیغمبری است

اومی خواهد به وسیله شعر در درون ملت آتش برافروزد و بیدارشان کند که خفته نمانند - او شعر و ادب و هنر را در حقیقت مکمل زندگانی می داند - هنر مند یا شاعر میتواند بهترین مصلح و رهبر خلق باشد و بایبان احساسات عالی خود بهترین نقش را در جامعه خود ایفا کند - مبنای زندگی انسان تمناهای اوست و این تمنا ها را اشیاء خوب این جهان در دل او پدید می آورد و بنا براین حسن و جمال سبب آفرینش آرزو ها می گردد و دل شاعر جایگاه این زیبایی هاست -

سینه شاعر تجلی زارحسن
خیزد از سینای او انوار حسن
ازنگاهش خوب گردد خوب تر
فطرت از افسون او محبوب تر
ازدمش بلبل نوا آموخت است
غازه اش رخسار گل افروخت است

سوز او اندر دل پروانه ها
عشق را رنگین از او افسانه ها
بحر و بر پوشیده در آب و گلش
صد جهان تازه مضمر در دلش
خضرو در ظلمات او آب حیات
زنده تر از آب چشمش کائنات
کاروانها از درایش گامزن
دریسی آواز نایش گامزن (۷)

اقبال معتقد است شعر وسیله ای برای بیان مکنونات درون است و می تواند نقش بسیار سازنده ای در بیدار کردن و آگاهانیدن و در نتیجه بهم پیوستن و سامان دادن ملت ها داشته باشد -

نغمه کجا و من کجا؟ ساز سخن بهانه ایست
سوی قطار می کشم ناقه بی زمام را

اقبال می گوید: افرادی که جامعه باید با یکدیگر هم فکر و هم اندیشه و متحد باشند و از پیشرفت و قوت یک ملت نیز در جمعیت آنها خلاصه می شود - پراکندگی و تفرقه ملتی سبب از هم گسیختگی آنان خواهد شد -

ای اسیر رنگ پاک از رنگ شو
مومن خود کافر از رنگ شو
رشته سود و زیان دردست تست
آبروی خاوران دردست تست
ای کهن اقوام را شیرازه بند
رایت صدق و صفا را کن بلند
رای بی قوت همه فکرو فسون
قوت بی رای جهل است و جنون
اهل حق را زندگی از قوت است
قوت هر ملت از جمعیت است

شجاعت و مردانگی از دیگر صفات انسانهای آرمانی جامعه اقبال است و در نظر او یک لحظه "شیر بودن" بر صد سال میش بودن ترجیح دارد -

زندگی راجیست رسم و دین و کیش ؟
یکدم شیری به از صد سال میش

در مدینه فاضله اقبال انسانها به زیور ادب آراسته اند دانش با همه ارجمندی اش اگر با ادب همراه نباشد ارجی ندارد -

ادب پیرایه نادان و داناست
خوش آن کو از ادب خود را پیا راست
ندارم آن مسلمان زاده را دوست
که در دانش فزود و از ادب کاست

انسانهای مطلوب اقبال باید به خود متکی باشند و از دیگران توقع یاری ندارند -

تراش از تیشه خود جاده خویش
به راه دیگران رفتن عذابست
گراز دست تو کار ندارد آید
گاهی هم اگر باشد ثوابست

مردمان جامعه آرمانی اقبال مسلمانند و در دین استوار در جهان بینی اقبال مکتب حیات بخش اسلام عالی ترین مکتبی است که تمام ویژگیها و صفات عالی و کامل را برای به ساحل رساندن کشتی های بی آرام و طوفان زده و سرگردان جوامع انسانی داراست - انسان کامل از نظر اقبال شخصیت والای پیامبر اسلام است و تنها دستورات و رهنمود های اومی تواند توفیق الهی را نصیب امتش گرداند -

هر که عشق مصطفی ﷺ سامان اوست
بحر و بر در گوشه دامن اوست
روح راجز عشق او آرام نیست
عشق او روزی است کو را شام نیست

همه فضائلی که اقبال برای مدینه فاضله خود در نظر دارد تنها در پرتو دین مبین اسلام امکان می پذیرد زیرا او معتقد است که اسلام تنها نظام فکری ای است که می تواند گردانندگان خود، را سعادتمند کند -

اُمّت مسلم زآیات خداست

اصلش از هنگامه قالمو بلی است

از اجل این قوم بی پرواستی

استوار از نحن نزلناستی

در نظر علامه اقبال بردگی فکری از بردگی سیاسی و اقتصادی و همه انواع دیگر بردگی ها خطر بیشتری دارد و بنابراین پاکی اندیشه و تطهیر فکر بر هر چیزی تقدم دارد و در این صورت جهان مطلوب او باید از بردگی فکری نجات یابد -

فکر شرق آزاد گردد ازفرنگ

ازسرود من بگیرد آب و رنگ

زندگی ازگرمی فکراست و بس

حریت از عفت فکراست و بس

چون شود اندیشه قومی خراب

ناسره گردد به دستش سیم ناب

پس نخستین بایدش تطهیر فکر

بعد ازان آسان شود تعمیر فکر

کسی که خود را اسیر رنگ و بو کند و شوق و آرزوها در دلش می میرد و آنکه گرفتار جیفه جهان خاکی شود از عالم معنا بازمی ماند:

کسی خود را اسیر رنگ و بو کرد

تهی از ذوق و شوق و آرزو کرد

صفیر شاهبازان کم شناسد

که گوشش باطنین پشه خو کرد

تنها چنین انسان آزاده ای است که می تواند به هستی پشت پا زند و وا رهد -

نهیوسستم درین بستان سرا دل
ز بند این و آن آزاده رفتم
چو باد صبح گردیدم دمی چند
گلان را آب و رنگی داده رفتم

عبودیت و بندگی در مدینه فاضله اقبال وجود ندارد - همه انسانهای آنجا آزادگانی هستند که رسوم بندگی را درهم نوردیده اند و طایر اهام را قفس ساخته اند همشان با قضا مشیر است و حادثات صورت پذیر دست آنان -

نکته بی می گویمت روشن چو در
تاشناسی امتیاز عید و حر
عید گردد یاوه در لیل و نهار
در دل حر یاوه گردد روزگار
عید از ایام می بافتد کفن
روز و شب رامی تند بر خویشتن
مردم حر را زگل برمی کند
خویش را بر روزگاران می تند
عید چون طایر بدام صبح و شام
لذت پرواز بر جانش حرام
سینه آزاده چابک نفس
طایر ایام را گردد قفس
عید را تحصیل حاصل فطرت است
واردات جان او بی ندرت است
از گران خیزی مقام او همان
ناله های صبح و شام او همان
دمبدم نو آفرینی کار حر
نغمه، پیهم تازه ریزد تار حر

فطرتش زحمت کش تکرار نیست
جاده ی او حلقهٔ پرکار نیست
عبد را ایام زنجیراست و بس
بر لب او حرف تقدیراست و بس
همت خُر با قضا گردد مشیر
حادثات از دست او صورت پذیر
رفته و آینده در موجود او
دیرها آسوده اندر زور او (۸)

انسان آرمانی اقبال نه تنها بدبخت و بیچاره نیست بلکه از همان آغاز تولد رسالتی بس مهم و وظایفی بس خطیر به عهده دارد و این چنین انسانی نباید در به انجام رساندن رسالتی تابدین اندازه مهم درنگی و غفلت روادار. در پیام مشرق از میلاد آدم چنین می گوید :

نمره زد عشق که خونین جگری پیداشد
حسن لرزید که صاحب نظری پیداشد
فطرت آشفست که از خاک جهان مجبور
خود گری، خود شکنی خودنگری پیداشد

خبری رفت ز گردون به شبستان ازل
حذر ای پردگیان، پرده دری پیداشد
آرزو بی خبر از خویش به آغوش حیات
چشم وا کرد و جهان دگری پیداشد
زندگی گفت که در خاک تپیدم همه عمر
تا ازین گنبد دیرینه دری پیدا شد (۹)

گزیده مأخذ و منابع مقاله

۱ - اسرار خودی و رموزی خودی از دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی انتشارات بنیاد فرهنگ -

- ۲- اقبال شرق به اهتمام عبدالرفیع حقیقت ازانتشارات بیناد نیکوکاری نوربانی - تهران ۱۳۵۷
 - ۳- اقبال شناسی سید غلام رضا سعیدی ازانتشارات بعثت ۱۳۳۸
 - ۴- اقبال لاهوری شاعر پارسی گوی پاکستان، نگارش مجتبی مینوی - تهران ۱۳۲۷
 - ۵- اقبال معیار تجدید بنای تفکر اسلامی از دکتر علی شریعتی - نشرامامت ۱۳۵۲
 - ۶- اقبال نامه - به قلم چند نویسنده و گوینده معاصر ضمیمه - مجله دانش تهران ۱۳۳۰
 - ۷- درشناخت اقبال (مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت علامه اقبال لاهوری) - تهران اسفند ماه ۱۳۶۴ -
 - ۸- رومی عصر(شرح احوال و آثار علامه محمد اقبال شاعر ملی پاکستان) تالیف خواجه عبدالحمید عرفانی - کانون معرفت بامقدمه استاد سعید نفیسی -
 - ۹- زندگی نامه محمد اقبال اثر دکتر جاوید اقبال ترجمه دکتر شهین دخت کامران مقدم، ۱۳۶۲ -
 - ۱۰- کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری بامقدمه احمد سروش از انتشارات کتابخانه سنائی - تهران ۱۳۴۳
 - ۱۱- نقش اقبال در ادب پارسی - هندی نوشته سید مظفر حسین برتی - ترجمه مهدی افشار - وزارت ارشاد اسلامی - ۱۳۶۴
 - حواشی و زیر نویس
 - ۱- موضوع خطابه ای است که نگارنده به مناسبت کنگره علامه اقبال در پاکستان (لاهور) در بهمن ماه ۱۳۶۶ ایراد کرده است -
 - ۲- کلیات اشعار فارسی اقبال با مقدمه احمد سروش ازانتشارات کتابخانه سنائی تهران ۱۳۴۳ -
- ص ۲۲۸
- ۳- اقبال شرق - انتشارات نوربانی سال ۱۳۵۷ تهران صفحه ۳۳
 - ۴- اقبال شرق ص ۹۴
 - ۵- کلیات اقبال ص ۴۵
 - ۶- اقبال شرق ص ۳۳
 - ۷- کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال - ازانتشارات کتابخانه سنائی ص ۴۵-۴۶ -
 - ۸- اقبال شرق صفحه ۷۷
 - ۹- کلیات اشعار فارسی اقبال صفحه ۲۱۵

A JOURNAL DEVOTED TO THE STUDY
OF ISLAM AND OF CHRISTIAN-MUSLIM
RELATIONSHIP IN PAST AND PRESENT

Sponsored by Hartford Seminary since 1938.

Please make checks payable to *The Muslim World* and mail to:
The Muslim World
 77 Sherman Street
 Hartford, Connecticut 06105, U.S.A.

The Duncan Black Macdonald Center
at Hartford Seminary

بزرگداشت اقبال بزرگ

دکتر خلیل هاشمیان

شگوفه های زاینده فرهنگ دری را بوستانهای ادب که در سر زمین خراسان و شبه قاره هند و پاکستان پرورده شده جاودانه معطر مینمایند - در مکتب ادبی خراسان (افغانستان - ماورالنهر و ایران) بعد از تأمین استقلال سیاسی این منطقه ، شالوده ادب دری از اواسط قرن سوم هجری به بعد شکل گرفت و تقریباً تا دوصد سال بعد همگام با آهنگ سیاسی و اجتماعی آنوقت بسوی پختگی و نضج میرفت - ادب پروری سلطان غزنه و محیطی که محمود برای رشد فارسی فراهم کرد مکتب ادبی خراسان را شگوفان تر ساخت و انگهی در اواخر سده پنجم هجری در نتیجه تحولات سیاسی - اجتماعی زمان دو کشف جدید ادبی در منطقه پدید آمد - یکی تاسیس مکتب ادبی عراق بود (عراق اسم شهریست در ایران که ایرانیها آنرا اراک تلفظ کنند) و در آن بر جنبه اجتماعی شعر توجه بیشتر مبدول گردید - درین دوره بود که اشعار فلسفی - صوفیانه و حماسی متضمن بند و اندرز پدید آمد و این نوعی عکس العمل بود بمقام مداحی که در مکتب خراسان رونق گرفته بود - دومی انتقال و گسترش دین مبین اسلام و معرفی فرهنگ و زبان فارسی به ساکنان شبه قاره توسط مردم افغانستان و ایران بقیادت محمود غزنوی است که در پرتو عرفان اسلامی از امتزاج فرهنگهای سانسکریت و دری مکتب ادبی هند تولد شد و تا قرن هفتم هجری به پختگی و شگوفائی انجامید - ارزشهای ادبی - فلسفی این مکتب بیشتر در سرزمینهای افغانستان و ماورالنهر مقبول افتاد ولی مکتب عراق نو آوریهای مکتب هند را مهجور، مبهم و غریب خواند و از آن فاصله گرفت که خلاء ناشی از آن تا کنون در ایران پر نشده است - در این حالیکه افغانستان در جریان در سر راه هردو مکتب قرار گرفت -

محمد اقبال شاید آخرین شاعر میراث مغتنم مکتب ادبی هند باشد (شاید بخاطری میگوئیم که در اثر بی مبالائی حکومتهای افغانستان و ایران بساطت تدریس زبان و ادب دری در هندو پاکستان که مدت چند قرن زبان رسمی آن سرزمین گردیده بود برچیده شده است) - در پس منظر این مکتب شاعرانی مانند بیدل - غالب - امیر خسرو دهلوی - غنی کشمیری و ده های دیگر سراغ داریم که زبان دری را پرورش داده شاهکار هایی بجا گذاشته اند - و این علاوه بر شاعران فارسی زبانست که از

ایران و ماورالنهر و افغانستان به شبه قاره (هند و پاکستان) رحل اقامت گزیدند مانند صائب تبریزی - طالب آملی - کلیم ، مسعود سعد سلمان وعده دیگر که از هجوم چنگیز خونریز جان به سلامت برده به آن دیار رهسپار شدند - شاعران نامدار مکتب هند بطور عموم سبک خراسان را پرورده اند منتهی مقداری شکر هندی نیز به آن افزوده اند - ولی اقبال از مکتب عراق نیز بهره برداشته و چنانکه در بیت ذیل مدعی است هر آئینه میراث هر سه مکتب ادب دری و عرفان مولوی را "در بزم شوق" آورده است :

آنچه من در بزم شوق آورده ام دانی که چیست
یک چمن گل یک نیسان ناله یک خمخانه می

یک چمن گل

یک چمن گل - صد چمن گل - چمنستان - خون رگ گل و صدها ترکیب دیگر
از این قبیل از اصلاحات و نوآوریهای مکتب ادبی هند است که خصوصا در اشعار میرزا
عبد القادر بیدل بکثرت دیده میشود از باب مثال :

خیال آشتفگی تجمل ، شود اگر صرف یک تامل
دل غباری و صد چمن گل، نگاه موری و صد چراغان

رگ گل مرکز رنگست بیدل
نظر کن خون من در گردن حسن

تو و صد چمن طرب نمو، من و شبنمی نگه آبرو
بهیار عالم رنگ و بو، همه جلوه تو همه دیده من

اقبال ترکیب "یک چمن گل" را بطور استعاره بمعنی میراث مکتب هند افاده کرده و چون خود او مولود این مکتب است آنرا در اول مصرع دوم - مقدم بر دو استعاره دیگر قرارداده است -
یک نیستان ناله :

این ناله همان نای است که رومی نواخته و پشت صد سال است که "آتش عشق"
آن شعله ور میباشد:

آتشست این بانگ' نای و نیست باد
هر که این آتش ندارد نیست باد

اقبال را که خداوند عالم چشم "پرنور" و "دید جان" نصیب فرموده این آتش را یافته و پذیرفته و از "جوشش عشق" آن نیستانی آفریده که هر نای آن "شرح درد اشتیاق" می نالد:

روی خود بنمود پیر حق سرشت
کو بحرف پهلوی قرآن نوشت
گفت ای دیوانه ی ارباب عشق
جرعه ای گیر از شراب ناب عشق
از نیستان همچونی پیغام ده
قیس را از قوم حی پیغام ده
ناله را انداز نو ایجاد کن
بزم را از های و هو آباد کن
زین سخن آتش به پیراهن شدم
مثل نی هنگامه آبستن شدم
گره از کار این ناکاره واکرد
غبار رهگذر را کیمیا کرد
نی آن نینوازی پاکبازی
مرا با عشق و مستی آشنا کرد

اقبال عارف است نه صوفی ، چنانکه پیشوای او مولانا بلخی - صاحب مثنوی معنوی - عارف بود مولانا مفسر قرآن است ، چنانکه مثنوی تفسیر است از کلام رب العالمین "کو بحرف پهلوی قرآن نوشت" کیش وحدت الوجودی که میراث افلاطون و حکمای یونان و مغایر تعلیمات قرآن است در نینامه مولانای روم بقسم روایت آمده است :

هرکسی کو دور ماند از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش

ولی مولانا بعد از توضیح جهانبینی افلاطون که منکر محسوسات عالم وجود و متکی بر هیأت عقل و مُثُل میباشد به زبان عارفانه رابطه معشوق و عاشق را در مصطلحات ایدئالیزم عرفانی در رد پندار افلاطون بیان میدارد و عقل را محدود و عاجز از درک و فهم محیط محاط بر انسان می بندارد که لا حدود میباشد و اما نور پروردگار بهمه جا و در ماورای نا حدود محسوس انسان پراکنده است - چنانکه می گوید:

جمله معشوق است و عاشق پرده ای
زنده معشوق است و عاشق مرده ای
چون نباشد عشق را پروای او
او چو مرغی ماند بی پروای او
پر و بال ما کمند عشق اوست
موکشانش میکشد تا کوی دوست
من چگونه هوش دارم ؟ بیش و پس
چون نباشد نور یارم بیش و پس
نور او در یمن و یسر و تحت و فوق
برسرم برگردنم چون تاج و طوق

اقبال نیز دل را مرکز عشق و ایدالیزم پنداشته عقل جهانبین افلاطون را نمی پذیرد:

تکیه بر عقل جهان بین فلاطون نکنم
در کنارم دلکی شوخ و نظر بازی هست

و چون ناله نای مولانا را بگوش دل شنیده و رمز آنرا در یافته است حکمت افلاطون را افسون و اندیشه وحدت الوجودی او را زیان آور میخواند -:

راهب دیرینه افلاطون حکیم
از گروه گور سفندان قدیم
رخش او در ظلمت معقول گم
در کهستان وجود افکنده سم
آنچنان افیون نامحسوس خورد
اعتبار از دست و چشم و گوش برد

گفت سر زندگی در مردن است
شمع را صد جلوه از افسردن است
عقل خود را برسر گردون رساند
عالم اسباب را افسانه خواند
کار او تحلیل اجزای حیات
قطع شاخ سرو رعنائ حیات
فکر افلاطون زیان را سود گفت
حکمت او بود را نا بود گفت
فطرتش خوابید و خوابی آفرید
چشم هوش او سرابی آفرید
منکر هنگامه موجود گشت
خالق اعیان نا مشهود گشت
قوم ها از سکر او مسموم گشت
خفت و از ذوق عمل محروم گشت

اشعار اقبال همه اش مست از ناله های نی و سرشار از ارادت بمولانا است - هر آینه
حق ارادت را بجا و "یک نیستان ناله" را چنان به نوا اندر ساخته که بهترش در مکتب
ادب هند دیده نشده است -
یک خمخانه می :

از استعارات مکتب ادبی عراقست و مراد اقبال کیف و شور و سوز شاعران و عارفان
این دوره است که بجان وی آتش زده اند:

عطا کن شور رومی سوز خسرو
عطا کن صدق و اخلاص سنایی
گهی شعر عراقی را بخوانم
گهی جامی زند آتش بجانم

در اواخر قرن پنجم هجری ادبیات از موقف درباری بودن بسوی اجتماعی شدن گرائید
وسعی برای بیان ناهمواریهای اجتماعی در قالب شعر - که در نوع خود از یکنوع تکامل

ادبی پیروی میکرد - این چنین پدید آمد - از جانب دیگر تصوف در قلمرو شعر پا گذاشت و بخش مهم و مرغوب آن گردید - صوفی عاشق خدا عشق شوریدگی برای شناخت خدا و کاینات و ذات باری تعالی معشوق صوفی قرار گرفت - صوفیان و عارفان که در طریق شناخت خدا و انسان و اسرار خلقت از اصول اخلاقی خاصی پیروی مینمودند در بیان عقاید خود در قید معنی ظاهری کلمات نماندند بلکه می - میخانه - خمخانه - ساغر و مینا را برای بیان مفاهیم عرفانی بکار گماشتند - این سمبولیزم عرفانی در اشعار سنایی - رومی - سعدی - حافظ و جامی بیشتر جلب توجه مینماید - بطور مثال در این ابیات حافظ که پیر می فروش او را محروم راز نمیسازد ولی پخامشی و می نوشی سفارش میکند - می و می فروش افاده های مجازیست :

احوال شیخ و قاضی و شرب الیهود شان
کردم سوال صبحدم از پیر می فروش
گفتا شگفت نیست سخن گر چه محرمی
در کش زبان و پرده نگهدار و می بنوش

ششصد سال بعد اقبال میخواهد اسرار پیر می فروش را فاش سازد ولی بطوری که "موج می" میشود و در "کسوت مینا" می پیچد :

تابکی چون غنچه میباشی خموش
نگهت خود را چو گل ازان فروش
فاش گو اسرار پیر می فروش
موج می شو کسوت مینا بیوش

آن هم جواب دیگری که اقبال در طریق کشت و درو به حافظ شیرازی داده است :

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو
یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو



تخم دیگر بکف آریم و بکاریم ز نو
کانچه کشتیم زخجلت نتوان کرد درو

اکنون که در کسوت اقبال برگریزه های گلاب خراسان ، نثرن عراق و نرگس

هندوستان را استشمام نمودیم - بیاس ارادتی که این مسلمانزاده به وطن زبان و مشرب ما دارد ، میسزد که در تجلیل روز یادبود او با مردم برادر پاکستان سهیم شویم و از دیوان خاطرات این مرد مومن گلدسته های دیگری به اهل ذوق تقدیم نائیم -

ایمان اقبال

ایمان اقبال اسلام است ولی اسلام شناسی اقبال قدمی فراتر و کاملتر از همکیشان اوست - وی از آن مسلمانانی نیست که چون پدر مسلمان بوده بمیراث اسلام قانع و راضی بوده باشد بلکه عارف و دانشمند است که سایر ادیان را بر خوانده و از بین آنها اسلام را برگزیده است - اقبال در محیطی میزیست که اسلام با تسلط و قدرت چند هزار ساله بودائیت مبارزه کرده ، مسیحیت از طریق دستگاه عظیم استعمار و بقدرت پول تبلیغ میشد و یهودیت و زردشتی نیز پیروان زیاد و آزادی عمل داشتند - او اسلام را باراده خود از طریق عقل و شعور پسندیده و مفید حال بشر تشخیص داده چنانکه در وصف نبی اکرم حضرت سرور کائنات (ص) و آئین و حکومت و مساوات اسلامی و بطلان تبعیضات قومی و نژادی که شریعت محمدی (ص) بازمغان آورده گوید:

در شبستان حرا خلوت گزید
قوم و آئین و حکومت آفرید
در جهان آئین نو آغاز کرد
مسند اقوام پیشین در نورد
از کلید دین در دنیا گشاد
همچو او بطن ام گیتی نژاد
در نگاه او یکی بالا و پست
با غلام خویش بر یک خوان نشست
امتیازات نفس را پاک سوخت
آتش او این خس و خاشاک سوخت

اقبال فلسفه اسلام و پنج بنای مسلمانی را درین پنج بیت خلاصه کرده است :

لا اله باشد صدف گوهر ناز
قلب مسلم را حج اصغر ناز

درکف مسلم مثال خنجر است
قاتل فحشا و بغی و منکراست
روژه برجوع و عطش شیخون زند
خیبر تن پروری را بشکند
مومنان را فطرت افروزاست حج
هجرت آموز و وطن سوز است حج
حب دولت را فنا سازد زکوت
هم مساوات آشنا سازد زکوت

اقبال تاریخ اسلام را مطالعه بل تحلیل کرده اسباب زوال خلافت‌های اسلامی و عقب افتادگی ملل مسلمان را بر شمرده بی تصمیمی و بی ثباتی مسلمانان را مسئول آن میدانند. وی به مسلمانان طعنه میزند که در طریق ثبات از پامی افتند و دوگامی بیشتر نمیگذارند و در حالیکه برهنه بت خود را برای نپایش بر سر طاق میگذارد مسلمان قران را برای نمود بطاق فراموشی میسپارد:

در صد فتنه را بر خود گشادی
دوگامی رفتی و از پا فتادی
برهنه از بتان طاق خود آراست
تو قران را سر طاقی نهادی

اقبال جهانبینی دینی خود را از متن قران و احادیث رسول خدا و رهبر اسلام میگیرد ولی بنا بر زمان و مکانی میزیسته که خرافات بر مسلمانان چیره بود و اشخاص به لباس پیر - ملا و صوفی مردم را می فریفتند - اقبال که رسالت تنویر مسلمانان را متعهد میبشد مقابل این بداع و خرافات می ایستد و بمسلمانان میگوید:

به بند صوفی و ملا اسیری
حیات از حکمت قران نگیری
به آیاتش ترا کاری جزاین نیست
که از یسین او آسان بمیری

اقبال شخصیتی دارد دو بُعد - در بعد ظاهری و تصنعی خود معلم - عالم و

فیلسوفیست که غالبترین مدارج دانش شرق و معیارهای مدنیت غرب را تمثیل مینماید ولی در بعد درون گرایی خود مسلمان و شرقی است و شو و درونی خود را که نشان دهنده عرفان اسلامی و جهانبینی شرقی اوست در قالب شعرهای ناب بزبان فارسی گفته است بنوعی که اگر مثنوی مولوی را تفسیر کامل قرآن بخوانیم دیوان اقبال تفسیر منتخبات است از قرآن کریم - منتهی وی طریق درون روشنی و تزکیه نفس را برای نجات نفس خود یا تحصیل جاه و جلال مادی نمیخواهد - او در غم مسلمان هندی خون جگر میخورد و در جستجوی یک رهبر است تا فکر ساختمان یک جامعه اسلامی را بمسلمانان هند تفهیم کند :

تپ و تاب دل از سوز غم تست
نوی من ز تأثیر دم تست
بنالم زآنکه اندر کشور هند
ندیدم بشده بی کو محرم تست

اقبال در بجنوبه قدرت امپراطوری بریتانیای کبیر چشم بدنیا گشود (۲۲ فروری ۱۸۷۳ م - پاکستان تایمز مورخ ۲۱ اپریل ۱۹۷۹ مقاله ی بقلم احمد نبی خان تاریخ تولد اقبال را سوم ذیقعده ۱۲۹۴ مصادف ۹ نوامبر ۱۸۷۷ نوشته است) و در اواخر سده نوزدهم شهرت او در همه محافل ادبی هند پیچیده بود - انگلیسها باو حرمت و ارج می نهادند ولی طبع حساس او با استعمار نا سازگار افتاد و راه تنویر و تربیت مردم را در پیش گرفت و بدین ترتیب در میدان سیاست داخل گردید - اقبال بمنظور تحریک و بیدار ساختن مردم اسپر هند خصوصاً مسلمانان شبه قاره آثار و اشعاری نوشت که بعد از وفات او حیثیت منشور پاکستان را پیدا کرد - در شبه قاره - هند اگر تاگور را مری هندوان میخوانند - اقبال مرشد مسلمانان شناخته میشود -

با مسلمان را مده فرمان که جان بر کف بنه
یادرسن فرسوده پیکر تازه جانی آفرین
یا چنان کن یا چنین
یا بکش در سینه من آرزوی انقلاب
یا دگر گون کن نهاد این زمان و این زمین

یا چنان کن یا چنین

مبارزه اقبال چند جانبه بود - در دوره استیلای انگلیس قدرت کلیسای مسیحی برای مسیحی ساختن مسلمانان بکار افتاده بود - هندوان برای انتقام جویی و ضعیف ساختن عقاید اسلامی تشویق و تحریک میشدند - انگلیس نمیخواست هندوستان را ترک کند - هندوها نمیخواستند پاکستان ایجاد شود - اقبال با همه اینها و نیز با ارتجاعی که در بین حلقه های اسلامی چراغ غیر را روش میساختند مبارزه میکرد :

بزم مسلم از چراغ غیر سوخت
مسجد او از شرار دیر سوخت
شیخ در عشق بتان اسلام باخت
رشته ی تسبیح از زنار ساخت

اقبال بار اول در جلسه مسلم لیگ منعقدۀ الله اباد (۱۹۳۰) برای مسلمانان شمال غرب هند طرح تاسیس حکومت مستقلی را تجویز نمود و هنگامیکه درباره اسلام و ضرورت حفظ فرهنگ اسلامی و تاسیس یک فدراسیون مسلمان نشین در شبه قاره سخن میگفت این مطلب را بیان کرد :

”من از تاریخ اسلام یک درس آموخته ام و آن اینست که در لحظات حساس و بحرانی تاریخ که مسلمین پشت سر گذاشته اند همیشه این دین اسلام بوده که مسلمانها را نجات داده است نه اینکه مسلمین اسلام را نجات داده باشند -“

باین اساس اقبال موسس پاکستان است - اگرچه مرگ به اقبال مهلت نداد که در جشن استقلال پاکستان شرکت کند ولی حزب مسلم لیگ طرح اقبال را دو سال بعد از مرگ شاعر (قطعنامه پاکستان - ۱۹۴۰) تصویب کرد و چند سال بعد از آن کشور اسلامی پاکستان تاسیس شد - بلی اوضاع در قاره هند در مسیری درآمد که گروه های مسلمان هند مجبور شدند اسلام را به حیثیت یک ایدالوژی - یک طریقه زندگی و یک وسیله تنازع بقا بپذیرند وانگهی تاسیس پاکستان مستقل مسلم شده بود و اینک حدود چهل سال از موجودیت آن میگذرد - ملت پاکستان اینک ۸ سال است از جهاد برحق مردم افغانستان پشتیبانی و با آوارگان ورنجدیدگان ما کمک و مساعدت مینماید - درین فرصت که ملت پاکستان خاطره معلم و مرشد - این عارف بزرگ مشرق زمین - را

تجدید و تجلیل مینماید - جا دارد که افکار و اندیشه های این مربی لاهوری را بهیچم و از آن باز آموزیم :

نوی من ازان پرسوز و بیساک و غم انگیز است
بخاشاکم شرار اقتاده و پاد صیخدم تیز است
مرا بنگر که در هندوستان دیگر نمی بینی
برهمن زاده بی رمز آشنای روم و تبریز است

ایمان راسخ و مبارزه بی غش اقبال را تا سرحد تاسیس کشور جدید در قاره آسیا موفق گردانید و این سرمشقی است برای هر مسلمان متعهد -

اقبال و زبان دری

اردو زبان مادری اقبالست ولی بزبان انگلیسی و آلمانی نیز تحصیل کرده و آثار علمی نوشته که در انگلستان و آلمان نشر گردیده است - لیکن آثار عارفانه اقبال بزبان فارسی است گو اینکه زبان دری عطیه خداوندی و "آه صبحگاهی" است که زبان حال شاعر قرار گرفته چنانکه نفیس ترین اشعار و عالیترین افکار او به فارسی بیان شده است :

بامن آه صبحگاهی داده اند
سطوت کوهی به کاهی داده اند

اقبال "خود" و "رموز خودی" را بزبان فارسی دریافته و باین زبان با خالق کائنات و مخلوقات او سخن گفته سوهان عشق را باین زبان جشیده و اسرار کیف و کم عالم را باین زبان بیان نموده است :

عشق سوهان زد مرا آدم شدم
عالم کیف و کم عالم شدم
حرکت اعصاب گردون دیده ام
در رگ مه گردش خون دیده ام

گرچه هندی در عذوبت شکر است
طرز گفتار دری شیرین تر است
فکر من از جلوه اش مسحور گشت
خامه من شاخ نخل طور گشت

وانگهی اقبال فارسی را با رفعت اندیشه خود موافق یافته و فطرت او این زبان را پسندیده بطوریکه در اشعار اردوی خود نیز ترکیبات فارسی را مسلط ساخته است :

پارسی از رفعت اندیشه ام
در خورد با فطرت اندیشه ام

علامه اقبال این سخنور معجزه آفرین زبان فارسی که غیر از قصیده تمام ابصار و ابواب شعر را پیموده حتی طرحها و قالبهای نو آفریده است - بزبان فارسی تکلم و محاوره نتوانست کرد -

در علم زبانشناسی فراگر فتن زبان دوم یا دوسه زبان افزون بر زبان مادری بخش مهمی را به نام "زبان شناسی روانی - Psycholinguistics تشکیل میدهد و بدو شعبه تقسیم میشود : یکی فراگرفتن زبان دوم (سوم یا چهارم) توسط خردسالان - دیگری توسط بزرگ سالان - از آنجائیکه اقبال زبان فارسی را در جوانی در مدرسه آموخته است این موضوع از لحاظ اصول و اسلوب ، قابل مطالعه میباشد و از لحاظ معیاری های تربیتی حایز اهمیت فراوان است -

در دوره استعمار انگلیس سیستم تعلیم و تربیت انگلیس در مورد تدریس زبان مبتنی بر اصول ترجمه - Translation Method بود که از میراث تربیتی یونان باستان است و بجای گفتار به نیشته بیشتر تاکید می شد بنوعی که حفظ لغات و متون ادبی و تقویت دستور مهم بود و به مکالمه کمتر توجه میشد - از آنجائیکه آموختن زبان دری توسط علامه اقبال محصول تدریس اصول ترجمه است بنا براین اقبال در محاوره تسلط نداشت ولی در نوشتن مبتکر و خلاق است و در حالیکه شاعر شدن کسی نبود بلکه یک استعداد خارق العاده و یک عطیه خداوندی پنداشته میشود اما آموختن زبان کسی میباشد و اشکال مختلف دارد - اقبال زبان فارسی را از طریق آموزش دستوری

آن فرا گرفته و چنان اشعار نغز، پخته و بکر در آن سروده است که بمشکل میتوان
بذرفت بزبان فارسی مکالمه نمیتوانسته است -
اقبال و افغانستان :

درین بخش عوامل و انگیزه هایی بررسی میشود که اقبال را متوجه افغانستان
گردانیده است - اقبال زندگی را در جهد و آزادی را در ستیز می داند و چون آنرا در
محیط خود نمی یابد در جستجوی معشوقه آزادی به افغانستان دل می بندد :

ملم هندی چرا میدان گذاشت؟
همت او بوی کراری نداشت!
مشت خاکش آنچنان گردید سرد
گرمی آواز من کاری نکرد

اقبال فجایع اجتماعی ناشی از بهره برداریها و دستبرد استعمار را بیچشم میدید،
از مشاهده بوغ غلامی در هندوستان رنج میرد و شب غلامان را بدون افق امید می
بنداشت :

شب هندی غلامان را سحر نیست
باین خاک آفتابی را گذر نیست
بها کن گوشه چشمی که در شرق
مسلمانی زما بیچاره تر نیست

اقبال مبارزات آزادیخواهی مردم افغانستان را که در هندوستان سبب قیامها و نهضتهای
آزادی بخش گردیده و بنیاد امپراطوری با عظمت انگلیس را متزلزل ساخته بود ستایش
میکرد، تخم آزادی را که سید جمال الدین افغانی در هندوستان خفته کاشته بود پرورش
و آب میداد و از آن بمنظور بیدار ساختن مردم هند انبام میگرفت - اینجاست که در
بخش سیاست و آزادیخواهی احمد شاه ابدالی و سید جمال الدین افغانی مخاطب او
نزار دارند و در سایر موارد چند بخش دیوان او وقف خصایل نیک مردم افغانستان شده
است - نه تنها این بلکه اقبال موجودیت یک ملت مبارز مانند افغانستان در آسیا را
برای آزادی منطقه ضروری می پندارد و ملت افغان را قلب آسیا میخواند :

آسیا یک پیکر آب و گل است
ملت افغان در آن پیکر دل است

شیوه اسلام گرایی، آزادیخواهی و جایگاه ضد ما دیگرایان سید جمال الدین افغانی، اقبال را در جمله پیروان صادق او قرار داده - پیام "افغانی" را بملت روس که در حقیقت تحلیل پایه های جوبین جهانبینی ماتریالیستی - این کیش غیر بشری و لادخایی - می باشد، صادقانه منعکس نموده است :

روسیان نقش نوی انداختند
آب و نان بردند و دین درباختند
حق بین حق گوی و غیر از حق مجوی
یک دو حرف از من به آن ملت بگوی
چیست قرآن؟ خواجه را پیغام مرگ
دستگیر بنده ی بی ساز و برگ
هیچ خیر از مردک زر کش مجو
لن تتالوا البر حتی تنفقوا
رزق خود را از زمین بردن رواست
این متاع بنده و ملک خداست
بنده مومن امین حق مالک است
غیر حق هر شی که بینی هالک است

اقبال به سه پادشاه افغانستان پند نامه نوشته و هر کدام آن شاهکار ادبیست در تفسیر شریعت و اصول تواضع، عدالت و مردم نوازی که اگر آنها بکاری بستند افغانستان امروز باین سرنوشت دچار نمیگردید - مردم افغانستان که بنظر مسلمانان هند زمانی تاج بخش و آزادی بخش بودند، و بقول اقبال

سر زمینی کبک او شاهین مزاج
آهوی او گیرد از شیران خراج
در فضایش جره بازان تیز چنگ
لرزه برتن از نهیب شان بلند

این مردم اینک امروز بخانه انصار پاکستان مهاجر شده اند چونکه "بی نظام و نا تمام و نیم سوز" ماندند - چونکه دین را میراثی و تضمین شده پنداشتند و رسالت آنرا بجستند، آیات را حفظ کردند ولی بمعنی و محتوی آن نپرداختند و ملا را باین کار گماشتند که او هم در تلاش حلوا شد - رهبران ما خود خواه، کم سواد و دشمن دانشمند - روحانیون ما در پی پر کردن جیب و متاع دنیا و مردم ما بی آذوقه بی مسکن بی مکتب و بیخبر ماندند - نتیجه آن شد که افغانستان - سر زمین ایدالی اقبال، چهل سال بعد از مرگ او - بدست اولاد خودش دستخوش تهاجم اجنبی و در شرف سقوط قرار گرفت معبذا اگر اقبال را هانفی بپذیریم، که هر آینه هست، پس هوشدار اورا نیز باید بخاطر بسیاریم که در مورد افغانستان گفته است :

از فساد او فساد آسیا
در گشاد او گشاد آسیا

وفساد کنونی که کمونیستهای خدا ناشناس باافغانستان آورده اند از همه اولتر متوجه ملت مسلمان و تمامیت ارضی پاکستان است - این طاعونی است که به دروازه پاکستان نفوذ کرده و مرشد پاکستان علاج آنرا جهاد می داند - اقبال جنگ را براه خدا و عقیده بحکم خیر می پذیرد و در طلب مقصود معنوی و دفع شر را بر صلح مرجح میبشارد :

صلح شر گردد چو مقصود است غیر
گر خدا باشد غرض جنگ است خیر
گر نه گردد حق ز تیغ ما بلند
جنگ باشد قوم را نا ارجمند
هر که خنجر بهر غیر الله کشید
تیغ او در سینه ی او آر مید

بعقیده اقبال در جهاد قرب حق جستن مضر است و "مسلم ار عاشق نباشد کافر است" - اقبال حتی بار سنگین تری در ورای تعمیل فریضه جهاد را بر روشنفکران و دانشمندان حواله میدارد :

من آن علم و فراست با پرکاهی نمیگیرم
که از تیغ و سهر بیگانه سازد مرد غازی را

پرداختن به انسان متعهدی چون اقبال که هر لحظه حیات عقلانی خود را وقف تربیت هموعان خود خاصه بیداری ملت‌های مسلمان نموده باین مختصر نا میسر است و انگهی در مورد اقبال هر قدر سخن بگوئیم سخنی مانند او نگفته ایم و چون همه سخن را او خود گفته مقال ما نا تمام است - ولی به منظور سهیم گرفتن در روز اقبال (۲۱ اپریل) که هر سال در پاکستان تجلیل میشود و در افغانستان آزاد نیز برگزار میشود و من در آن زمان در زمرهٔ استادان پوهنتون کابل مقالاتی در این باره خوانده بودم، اینک به نمایندگی از استادان آواره - پوهنتون آزاد کابل این برگ سبز را بعنوان نمونه ارادت مردم آزاده افغانستان به اقبال و هم وطنانش تقدیم میدارم و برای ملت برادر پاکستان استحکام مبانی اسلام و بقای استقلال شانرا مسئلت مینمایم -

عشق و اسلام در جاوید نامه اقبال

دکتر منوچهر خدایار محبی

اگر جهان مانند "تاشاخانه" تصور شود که گذرگاههای تاریخ در صحنه های آن قرار دارد بخلاف سایر جانداران که تنها نقشی در جهان دارند و از حوادث آن نا آگاه، انسان تاشاچی "تاشاخانه" جهان است - آدمیزاد متولد میشود مدتی این آرایشگاه راتاشا میکند و در آن نقش بازی میکند و سپس میمیرد -

هنگامیکه بشر اطراف خود رامی بیند اگر دارای بینش جهانشناسی باشد حس کنجکاو در او این پرسش رامطرح میسازد که از کجا آمده و بکجا میرود و میهن اصلی او کجاست؟ پاسخ به این پرسش الگوی عشق و دین آدمی رانشان میدهد - بهمین دلیل هم در اسلام دین امری فطریست و جهانشناسی در پیروان خود را نمودار میسازد - پس صفت تاشاچی بودن پیش درآمدی است برای شناخت فطرت اسلامی و عشق الهی -

اقبال این نقش را در "جاوید نامه" منعکس میکند و در دیباجه آن خود را باین ترتیب تاشاچی میداند و از همین راه به "مقام عشق و دین" میرسد :

خیال من بتاشای آسمان بود است
بدوش ماه و باغوش کهکشان بود است
گمان مهر که همین خاکدان نشیمن ماست
که هر ستاره جهان است یا جهان بود است

مؤلف "جاوید نامه" تاشاخانه مذکور و آنچه رامی بیند باز هم در چندین مورد تکرار میکند و به باز گوئی از دیدارهای خود می پردازد -

در بخش زیارت ارواح جلال الدین افغانی و سعید حلیم پاشا میگوید :

مشت خاکی کار خود را برده پیش
در تاشای تجلی های خویش
یا من افتادم بدام هست و بود
یا بدام من اسیر آمد وجود

اندروین نیلی تنق چاک از من است ؟
 من ز افلاکم که افلاک از من است ؟
 یا ضمیرم را فلک در بر گرفت
 یا ضمیر من فلک را در گرفت !
 اندرون است این که بیرون است ! چیست ؟
 آنچه می بیند نگه چون است ! چیست ؟
 پر زخم بر آسمانی دیگری
 پیش خود بینم جهانی دیگری

از این تهاشاخانه بزرگ فعلا دو سود میبرد : از یکسو آموزش می بیند و بکار جهان آشنا میشود ، از طرف دیگر کنجکاری و جستجو در او نمودار میگردد و عشق جهان بینی او را آشکار میسازد - هم اکنون قابلیت دارد درباره نقش خود و جهان مطالعه کند و اسرار آنرا دریابد :

جان مارا لذت اندر جستجوست
 شعر را سوز از مقام آرزوست
 ای تو از تاک سخن مست مدام
 گر ترا آمد میسر این مقام
 با دو بیتی در جهان سنگ و خشت
 می توان بردن دل از حور بهشت

نکته ی دیگری که در این مورد اندیشمند را بخود مشغول میکند دوگانه بینی در اوست - میخواهد بداند که وجود در دام او اسیر است و یا او گرفتار "بود" شده است ؟ افلاک به "من" او تعلق دارد یا "من" او متعلق به جهان است ؟ آنچه می بیند اندرونی یا بیرونی سرای گیتی است ؟ چنین طرز تفکری بشر را وادار میسازد و آرزو میکند تا در این جهان پرواز کند و به دنیای دیگری راه یابد : تا خانه را از درون به بیند - در نتیجه این سؤال دوباره مطرح میشود که : چگونه باید راه حق را بدست آورد تا بتواند از میان زمین و آسمان عبور کند ؟ سوره الرحمن در قرآن بخاطرش میآید و او را امیدوار میسازد که :

ای گروه جن و انس : اگر استطاعت دارید تا در میان آسمانها و زمین نفوذ کنید

(کوشش کنید تا) راه یابید - نمیتوانید راه پیدا کنید مگر آنکه (بدانجا) استیلا داشته باشید و یا بگفته دقیق قرآن از وجود سلطان برخوردار باشی^۳ -

گفت: اگر سلطان ترا آید بدست

می توان افلاک را از هم شکست^۴

نکته جالبی که در متن عربی این آیه بکار رفته است اینست که:

“لا تنفذون الاّ بسلطان” : در نفی این استطاعت از کلمه “لا” استفاده شده است و نه از لفظ “لن” - اگر کلمه دوم آمده بود ترجمه آیه این میشد که: “هرگز نمیتوانید راه یابید که در آن امید راه یافتن موجود نیست - ولی کلمه “لا” عملی شدن فعل را تنها مشروط به “سلطان” میکند و بدینوسیله راه را باز میسازد -

از این آیه این نتیجه بدست میآید که دیگر انسان تنها تهاشاجی نیست بلکه خدا استطاعت کار پردازی جهان را در نهاد او قرار داده است مشروط باینکه خود سازی کند و نیروی لازم بدست آورد و اگر بخواهد میتواند باین موقعیت برسد -

ای که گونی محمل جان است تن

سرّ جان را در نگر برتن متن

محملی نی حالی از احوال اوست

محملش خواندن فریب گفتنگوست!

چیست جان؟ جذب و سرور و سوز و درد

ذوق تسخیر سپهر گرد گرد!

چیست تن؟ با رنگ و بو خو کردن است

بامقام جار سو خو کردن است

از شعور است اینکه گونی نزد و دور

چیست معراج؟ انقلاب اندر شعور

انقلاب اندر شعور از جذب و شوق

وا رهاند جذب و شوق از تحت و فوق

این بدن با جان ما انباز نیست

مشت خاکی مانع پرواز نیست

بنظر من آیه مذکور در سوره الرحمن نخستین و زیباترین پیام قرآن به اقبال و کسانیست که مانند او میخوانند "اسلام و قرآن" را در عصر حاضر زیر بنای جهان بینی خود قرار دهند - بویژه و متأسفانه آن گروه از مسلمانان که حتی از شنیدن نام علم و تکنولوژی بیگانه هستند و بعزت بدآموزی گمان می برند : اسلام مانع پیشرفت علوم و فنون است و آنرا بطور وارونه در برابر دین قرار میدهند -

در صورتیکه نه تنها قرآن پراز آیاتی درباره ی تفکر و تعقل است بلکه امتیاز تعلیم و تعلم و علم در آن امری بدیهی است -

مخصوصاً درآیه مذکور در سوره الرحمن سه امر مهم را در جهانشناسی مورد تشویق و آنرا در انحصار شخص و یا گروهی معین قرار نداده است :

(۱) تشویق مردم مستطیع به جستجو در آشکار کردن استعداد خود دراین راه تا هر کس بتواند در سهمی که آمادگی دارد فعالیت کند -

(۲) اجازه راه یافتن بمیان آسمانها و زمین برای آشنایی با مظاهر طبیعت و وجود حق و بقول مؤلف جاوید نامه معراجی که در شعور انسان انقلاب ایجاد میکند -

(۳) شرط سلطان برای بدست آوردن چنین معراجی که مفهوم چنین سلطنتی حاکمیت انسان به علم و تکنولوژی است که در آمد - راه یافتن به علوم و فنون فضائی و در نتیجه "جهانشناسی" است -

ببینوا آنانکه دل دارند و قرآن میخوانند

ولی نمیتوانند خود را بیاری آن باز سازی کنند!

صاحب "جاوید نامه" در مواردی متعدد صورتهای مختلف برداشتهای خود را در دو قلمرو با اصطلاحات زیر قرار میدهد : در یک طرف بترتیب : وجود ، نهان ، خلوت ، باطن ، بی نمود ، و عالم بی رنگ و نامحسوس - در طرف دیگر نمود ، ظاهر ، جلوت ، و عالم رنگین و محسوس^۱ -

دید دوست "وجود" عشق است و پوست آدمی نمود او - دید از اصل وجود است و پوست جلوه دوست نه خود او -

با اقتباس از جلالالدین محمد رومی میگوید :

آدمی دید است باقی پوست است

دید آن باشد که دید دوست است

جمله تن را در گداز اندر بصر
در نظر رو در نظر رو در نظر

✱

در جای دیگر علاوه میکند :

جان شان پرورده اندام نیست
لا جرم خو کرده اندام نیست
تن بخویش اندر کشیدن مردن است
از جهان در خود رمیدن مردن است !
برتر از فکر تو آمد این سخن
زان که جان تست محکوم بدن
رخت اینجا یک دو دم باید گشاد
این چنین فرصت خدا کس را نداد

جاوید نامه در تقسیم عالم و تعریف دل میگوید :

با زبان آب و گل گفتار جان !
در قفس پرواز میآید گران !
اندکی اندر جهان دل نگر
تا ز نور خود شوی روشن بصر
چیست دل ؟ یک عالم بی رنگ و بوست
عالم بی رنگ و بو بی چار سو ست
ساکن و هر لحظه سیار است دل
عالم احوال و افکار است دل !
از حقائق تا حقائق رفته عقل
سیر او بی جاده و رفتار و نقل
صد خیال و هریک از دیگر جداست
این بگردون آشنا آن نارساست !
کس نگوید این که گردون آشناست
بر یمین آن خیال نا رساست !

یا سروری کاید از دیدار دوست
نیم گامی از هوای کوی اوست!
چشم تو بیدار باشد یا بخواب
دل به بیند بی شعاع آفتاب!
آن جهان را بر جهان دل شناس
من چه گویم ز آنچه ناید در قیاس^۹

درجانی دیگر از جاوید نامه روح رومی پرده ها را بر میدارد و از پس کوهسار نایان
میشود و اسرار موجود و محمود و روز الست را شرح میدهد:

گفتمش موجود و نا موجود چیست؟
معنی محمود و نا محمود چیست؟
گفت: موجود آنکه میخواهد نمود
آشکارائی تقاضائی وجود
زندگی خود را بخویش آراستن
بر وجود خود شهادت خواستن
انجمن روز الست آراستند
بر وجود خود شهادت خواستند!
زنده بی یامرده بی یا جان بلب
از سه شاهد کن شهادت را طلب
شاهد اول شعور خویشستن
خویش را دیدن بنور خویشستن
شاهد ثانی شعور دیگری
خویش را دیدن بنور دیگری
شاهد ثالث شعور ذات حق
خویش را دیدن بنور ذات حق
پیش این نور از بیانی استوار
هی و قائم چون خدا خود را شمار!
بر مقام خود رسیدن زندگی است
ذات را بی پرده دیدن زندگی است^{۱۰}

کار عشق ایجاد ذوق دیدار در انسان است - بنابر این دیدار مفهومی تازه پیدا میکند -
هم تهاشاست و هم عمل - بطور مثال : دیدار نه ۹ سپهر در جاوید نامه یعنی :

چیست دیدار خدای نه سپهر

آنکه بی حکمش نگردد ماه و مهر ۱۴

مفهوم دیگر دیدار اینست که آدمی : پیامبر خاتم را بشناسد و فرمان او عمل کند - در اینجا "دیدار" دو سو دارد : باز دیدن خود و پیغمبر اسلام که نتیجه هر دو یعنی : زندگی پیغمبر اسلام را الگو قرار دادن و به سنت او رفتار کردن :

معنی دیدار آن آخر زمان

حکم او بر خویشتن کردن روان

در جهان زی چون رسول انس و جان

تا جو او باشی قبول انس و جان -

اینگونه تعریف از عشق و الگو قرار دادن پیغمبر اسلام آیه یکصد و چهل و پنج از سوره بقره را بیاد میآورد -

"شمارا امت وسط قرار دادیم تا گواهانی (شهدا) باشید میان مردم و پیامبر نیز گواه (شهدید) بر شما باشد" ۱۵ -

شهدید اول پیغمبر اسلام است که زندگی او سر مشق یارانش میباشد - شهدید دوم را مسلمانان با رفتار خود بوجود میآورند تا در میان مردم نمونه ای از رفتار اسلامی باشند و بتوانند مردم را بخود جذب کنند نه اینکه درآنان نفرت بوجود آورند - گرچه آیه مذکور مسئله را بطور کلی در نظر میگیرد ولی این پرسش بعیان میآید : این شهدیان دست دوم را بویژه زمان پیغمبر اسلام چگونه میتوان شناخت ؟ پاسخ اینست که باید آنانرا در میان صحابه آنحضرت یافت - زیرا تفاوت آنان با سایرین در این است که با پیغمبر اسلام معاشرت داشته و در مسیر نخستین احکام اسلامی بوده اند -

پس اگر در این میان بد کارانی نیز وجود داشته باشند چه باید کرد ؟ این پرسش آیه ای از سوره توبه را بنظر میآورد :

پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که از آنان به احسان پیروی

کردند: خدا از ایشان خشنود است و آنان نیز از خدا خشنودی دارند^{۱۶}. پس صحابه پیغمبر اسلام در میان مهاجران و انصار قرار دارند و پیروی از آنان نیکوست. ولی نه هر صحابی بلکه آن گروه که متصف به "احسان" میباشند و لیاقت الگو قرار گرفتن دارند. در نتیجه بررسی آیه مذکور و سایر آیات قرآن، شخص شهید باید دارای "ایمان و عمل صالح" بر بنیاد کتاب و سنت باشد. دینی که آدمی با عقل بدست آورده باشد و باعشق به خدا آنرا ادامه دهد.

عشق صیاد است و آنانرا که برای کشف حقیقت آمادگی دارند صید میکند و در شاهراه حقیقت قرار میدهد. اگر آدمی نیز از نقش حقیقت برخوردار باشد، جهان در تسخیر اوست.

نقش حق داری؟ جهان نخچیر تست

هم عنان تقدیر با تدبیر تست (۱۷)

بنابراین بشر باید سه نقش عمده بازی کند: نقش حق جوئی را در جان خود ترسیم کند. سپس نقش حق را در جهان ببیند و استوار سازد.

در نتیجه نقش جان با جهان پیوستگی مییابد و به دیدار حق عمومیت میدهد.

عشق آدمی را روبه خدا می برد و طالب حق میسازد. ضد آن: از خدا بریدن و راه حق از خود گسستن است. در نتیجه دلیری با قاهری ارتباط مییابد. برای آنکس که دنبال باطل میرود عشق قاهر است و بر ای کسیکه طالب حق است عشق دلیر و معشوق او خداست. در زندگی شریعت عشق است. مفهوم دین تهذیب انسان و دین عشق است. دین عامیان شنیدنی و دین عارفان دیدنی است^{۱۸}. دین جسم را پاک سازی میکند و اندیشه را در جهان پرواز میدهد^{۱۹}. شعری که دارای آتش است اصل آن از خداست (۲۰). جذبه ها از نغمه ها بلند میگردد ناز بی سرود لذتی ندارد^{۲۱}. ظاهر دین سوزناک و باطن آن نور پروردگار جهانیان است:

دین نگردد بخته بی آداب عشق

دین بگیر از صحبت ارباب عشق ۲۲

کار حکمت دیدن و فرسودن است

کار عرفان دیدن و افزودن است

آن بسنجد در ترازوی هنر
این بسنجد در ترازوی نظر (۲۳)

عرفان باجان و حکمت باتن سروکار دارد - ترازوی نظری معیار سنجش عقل و حکمت و هنر به عرفان اختصاص دارد - پس عشق انگیزه پیدایش و پیشرفت هنر نیز می باشد - عقل حاصل حیات و در قلمرو عالم جهات است ولی عشق اسرار آنچه وجود دارد - عشق سوداگر نیست ولی عقل حسابگر است -

عقل به نمود حواس توجه دارد و عشق در تهاشای وجود - از این نظر عشق بخلاف عقل زمان نمیشناسد - عقل اگر طلسم آب و گل را بشکند بصورت پله های نردبان گونه معراج عشق درمیآید - در اینصورت عقل هم باعتباری همان عشق است و عشق عقل - عقل برای پیشبرد مقاصد خود به انگیزش عشق نیازمند است ولی عشق کار عقل را شکوفا میسازد و از قید زمان و مکان میرهاند :

زور عشق از باد و خاک و آب نیست
قوتش از سختی اعصاب نیست (۲۴)

عشق آزاد و غیور و ناشکیبا است و مقامیست کاندرا آن بی حرف میرود کلام^{۱۲۵} - تفاوت گفتار عقلی و دیدار قلبی در اینست که : گفتار باید با عقل استوار باشد و دیدار با پیش قلبی در نتیجه عاشق باید دارای ذوق طلب و اهل ادب و با سوزش سازگار گردد -

زندگی اینجا ز دیدار است و پس
ذوق دیدار است گفتار است و پس (۲۵)



دین سراپا سوختن اندر طلب
انتہایش عشق و آغازش ادب
آبروی گل ز رنگ و بوی اوست
بی ادب بی رنگ و بو بی آبروست (۲۶)

عشق به دو صورت مادی و معنوی مورد استفاده قرار میگیرد: یکی عاشق سودجویی است و دیگری مست عشق الهی^{۲۸} -

صاحب کتاب "جاوید نامه" معتقدات خود درباره پیغمبر اسلام و دین او از قول ابو جهل بیان میکند که تلخیص آنرا میتوان چنین آغاز کرد:

مذهب او قاطع ملک و نسب
از قریش و متکر فضل عرب
در نگاه او یکی بالا و پست
با غلام خویش بر یک خوان نشست
قدر احرار عرب نشناخته
با کلفتان حبش در ساخته
احمران با اسودان آمیختند
آبروی دودمانی ریختند^(۲۹)

اقبال قرآن را مخالف با تقلید بی تحقیق میدانند و چنین رفتاری را دلیل توقف و رکود میشناسد - در صورتیکه اسلام دینی پویا و طالب پیشرفت است - برای اجراء این منظور برای کشتی نجات مسلمین "نا خدا" میطلبد و طالب معلم برای تعلیم قرآن است^{۳۰}

از نظر روابط اجتماعی اسلام میان مردم ارتباط پدری و فرزندی قرار نمیدهد، بلکه همگان را برادران یکدیگر میدانند - اسلام دین اربابی و رعیتی نیست و میان دهخدا و رعیت تفاوت نمیگذارد - این عقیده حدیث منسوب به پیغمبر اسلام صلی الله علیه وسلم و خلیفه دوم رضی الله عنه را پیاد میآورد که گفته اند:

"همه ی شما "راع" هستید و هر "راعی" مسئول رعیت خود میباشد"

مسلمان نباید خود را کوچکتر و یا خود بزرگتر بین نسبت به سایرین بداند و در نتیجه خداوند ستمگر رعیت و غلام شهریار نیست -

ستمعه شدن و استعمار کردن را نمی پذیرد - بطور خلاصه: استعمار را بشرح زیر طبقه بندی میکند: استعمار عواطف پدری و فرزندی که ریشه عشیرتی دارد - استعمار بدنی

با بصورت بردگی که محصول جامعه اربابی و رعیتی است - استعمار مصرفی کردن مردم که زائیده جامعه بورژوازی است و تنها سود جویی را در نظر میگیرد - استعمار آرمانی که از فلسفه های جدید معمول میگردد^{۳۱} -

درباره مسلمان درستکار میگوید: رفتار مسلمان باید به طریقی باشد که موجب رسانیدن زیان بخود او و سایر افراد جامعه نگردد -

محصول "ایمان و عمل صالح" اینست که: بر کسی مهینند آنچه ترا نیست پسند -

یکی از بزرگترین سفارشی که صاحب جاوید نامه برای زنان دارد رعایت حجاب اسلامی است که از نظر تهذیب اخلاقی و مصرفی شدن زنان مسلمان نقش عمده‌ای برای او دارد که تلخیص آن بشرح زیر است:

زندگی ای زنده دل دانی که چیست

عشق یک بین در تماشای دوئی است!

مرد و زن وابسته یکدیگرند

کائنات شوق را صورت گرند!

زن نگهدارنده نار حیات

فطرت او لوح اسرار حیات!

آتش ما را بجان خود زند

جوهر او خاک را آدم کند

درضمیرش ممکنات زندگی

از تب و تابش ثبات زندگی

شعله کزوی شررها در گسست

جان و تن بی سوز او صورت نه بست

ارج ما از ارجمندیهای او

ما همه از نقشبندیهای او

حق ترا دادست اگر تاب نظر

پاک شو قدسیت او را نگر

ای ز دینت عصر حاضر برده تاب

فاش گویم بانو اسرار حجاب

بعقیده صاحب جاوید نامه : زن عامل پرورش آدم ارجمند است بهمین دلیل باید
بطریقی رفتار نماید که وسیله بی برای گسترش آتش شہوات جنسی نباشد بلکه با
پوشش اسلامی خود مانع بروز چنین حوادثی گردد -

در بخش : تذکیر نبیہ مریخ "علاوہ میکند :

ای زنان ای مادران ای خواهران
زیستن تاکی مثال دلبران

در اینجا زن دلبری میکند و به آرایش گیسوی خود میپردازد تا مرد را شکار
خویش سازد - مرد هم به شکار صید میرود و گرد زن میگردد تا او را در زنجیر کند -
سپس به زنان سفارش دارد :

مار پیچان از خم و پیچش گریز
زهرهایش را بخون خود مریز

تا آنجا که میگوید -

رستن از ربط دوتن توحید زن
حافظ خود باش و بر مردان متن ۳۳

آنچه این مبحث را لطیف میسازد و با مسئله زن بی ارتباط نیست ، داستان زروان
در جاوید نامه است که مؤلف از آن دو عالم بدست میآورد : یکی متعلق به "ارحام"
است و دیگری عالم بی ارحام - کودک از عالم ارحام متولد میگردد و به آغوش مادر
آمیزد پناه میبرد - مرد زنده دل نیز باید از این عالم بمیرد و در عالم بی ارحام تجدید
حیات کند و به حقیقت "مادر جهان" راه یابد که همان زروان در قصه جاوید نامه است ۳۴ -

جان بیداری جو زاید در بدن
لرزه ها افتد در این دیرکهن ۳۵

در نتیجه این داستان دو مادر را بیکدیگر پیوستگی میدهد :

مادر انسان مظهر عشق به فرزندان خویش است "مادر جهان" وجود "عشق"

که آفریدگان نموده‌ای او در عالم است - بنا بر این نقش اصلی زن در گیتی نمایان می‌گردد که "پرورش مردم عالم است" -

در نتیجه صلاح او فرزندان او را اصلاح و فساد او جهان را فاسد می‌سازد - اصطلاح مادر، آیه زیر در قرآن را بیاد می‌آورد:

فاسد در زمین میکوشد تا "در آنجا فساد کند و حرث و نسل را نابود سازد - خدا فساد را دوست ندارد" ۳۶ در آیه دیگری در قرآن می‌گوید: زنان شما حرث شاهستند ۳۷ -

در آیه نخستین زن و مرد هر دو نسل بشر را تشکیل می‌دهند و حرث با زمین و کشاورزی ارتباط دارد - در آیه دوم زن هم حرث است زیرا کار او پرورش نسل است - بدن اوست که تخمک و اسپرم را بایکدیگر جفت می‌کند و پرورش می‌دهد -

جاوید نامه به فرهنگ غرب می‌تازد و اصول آنرا با اسلام مقایسه می‌کند:

در ضمیر ملت گیتی شکن
دیده ام آویزش دین و وطن
روح در تن مرده از ضعف یقین
نا امید از قوت دین مبین
ترک و ایران و عرب مست فرنگ
هر کسی را در گلو شست فرنگ ۳۸
مشرق از سلطانی مغرب خراب
اشتراک از دین و ملت برده تاب

در این مبحث صاحب "جاوید نامه" به مسلمانان می‌گوید: تقسیم بندیهائی بنام شام و ترکیه و عراق و یکی را از دیگری تحت عنوان ملیت جدا ساختن کار اهل تمیز نیست بلکه ساخته کسانی است که خوب را از بد تشخیص نمی‌دهند و یا زمانداران مغرب زمین که از این راه می‌خواهند اسلام را تجزیه و آنرا تضعیف کنند - تا مسلمانان کلوخ و سنگ و خشت را به آلمان خود ترجیح دهند - ولی دین می‌خواهد آدمی را از روی خاک بلند کند و او را از شخصیت جان پاکش آگاه سازد - زیرا تن به خاک توجه دارد و جان پهنای جهان را می‌نگرد - آنکس که اهل تمیز است از بستگی به مصر و

عراق و شام میگذرد و در قلمرو جهات باقی نمیآید و به اسلام روی میآورد که میان شرق و غرب تفاوت نمیگذارد - ۳۹

مسلمان باید عشق راز کائنات شرقیان را بازیرکی و کاردانی صاحب نظران غربی همراه سازد و از آن بسود اسلام استفاده کند - غرب چون از معنویات بی بهره است قابل دوام نیست و آینده خوشی در بر ندارد - ۴۰

شرق را از خود برد تقلید غرب
باید این اقوام را تنقید کرد ۴۱

در جاوید نامه آمده است: نیروی مغرب زمین در چنگ و رباب و رقص با دختران نیست - بی دینی آنجا را قوت نمیدهد -

وجود و عدم خط لاتین در پیشرفتش تأثیری ندارد - مسلمانان باید بدانند که: حکمت در تغییر لباس نیست - برای بدست آوردن علوم و فنون باید دارای مغز متفکر بود و نه لباس فرنگی -

نیروی فرنگستان از علوم و فنون است و همین امر موجب پیشرفت آن دیار است - ۴۲ - ابیات چندی بهمین مناسبت بخاطر آمد که گزیده ای از آنها را در اینجا میآورم و پایان مقاله قرار میدهم:

می توحید بریزید به جام
که بود دین حقیقی اسلام
بهتر آن نیست که در صوم و نیاز
نکنی قبله دل شہوت و آرز
تا که از علم گریزان گردند
منکر مذهب و ایمان گردند
رنج بردیم به سی سال بسی
طالب عشق ندیدیم کسی
هیچکس را نبود گوش قبول
مانده فرمان خدا دست رسول

همه در نفس گرفتار شده
 دین مردم همه دینار شده
 اندر این قوم خدا جویی نیست
 صاحب خصلت نیکوئی نیست
 طمع خام بود دام همه
 طی به غفلت شده ایام همه
 همگی دشمن سرسخت یقین
 منکر علم و مخالف با دین
 عرصه شد تنگ به ارباب نظر
 دیگر از اهل خدا نیست خبر
 با چنین قوم بود عین صواب
 که نهرسیم و نگوئیم جواب
 گرچه مارا به کسی کاری نیست
 مسجد و مسند و بازاری نیست
 بهتر آنست کناری گیریم
 در دل خویش قراری گیریم
 بهتر آنست کزین گمراهان
 چشم پوشیم و به بندیم دهان
 بهتر آنست نجویم ز کسی
 همدمی، همقدمی، هم نفسی
 بهتر آنست که عزلت گیریم
 کعبه عشق بهمت گیریم (۱۲)

یادداشتها :

- (۱) جاوید نامه اقبال از انتشارات اقبال آکادمی - پاکستان لاهور، چاپ اول - سال ۱۹۸۲، صفحه ۶۳
- (۲) همان کتاب، صفحه ۱۹۹
- (۳) قرآن - سوره الرحمن، آیه ۳۴: سوره ۵۵
- (۴) جاوید نامه، صفحه ۱۵
- (۵) همان کتاب، صفحه ۲۰
- (۶) همان کتاب، صفحات ۱۵۰، ۱۱۷، ۱۱۶، ۷۵، ۵۴، ۲۱
- (۷) همان کتاب، صفحه ۱۹
- (۸) همان کتاب، صفحه ۱۱۷
- (۹) همان کتاب، صفحه ۱۷۹-۱۸۰
- (۱۰) همان کتاب، صفحه ۱۳-۱۴
- (۱۱) قرآن - سوره اعراف، ۱۷۲ - ۱۷۳: ۷
- (۱۲) جاوید نامه، صفحه ۲۲۳
- (۱۳) همان کتاب، صفحه ۹۹
- (۱۴) همان کتاب، صفحه ۱۵۱
- (۱۵) سوره بقره، ۱۴۵: ۲
- (۱۶) قرآن - سوره توبه، ۱۰۱ همچنین مقایسه شود با آیه ۱۱۹ همین سوره آیات زیر نیز با آیات فوق وجوه اشتراکی دارد: سوره واقعه ۵۶: ۱۱، سوره حدید ۵۷: ۱۱، سوره فتح ۴۸: ۱۸
- (۱۷) جاوید نامه، صفحه ۱۵۲ همچنین مراجعه شود به صفحات ۱۵۳ - ۱۷۷
- (۱۸) جاوید نامه، صفحه ۳۷
- (۱۹) همان کتاب، صفحه ۴۶
- (۲۰) همان کتاب، صفحه ۴۵
- (۲۱) همان کتاب، صفحه ۱۰۳
- (۲۲) همان کتاب، صفحه ۱۲۹-۱۳۰
- (۲۳) همان کتاب، صفحه ۱۳۳
- (۲۴) همان کتاب، صفحه ۱۷ همچنین صفحات زیر دیده شود: ۱۳۹، ۵۷، ۲۳
- (۲۵) همان کتاب، صفحه ۱۷۸

- (۲۶) همان کتاب ، صفحه ۱۸۱
- (۲۷) همان کتاب ، صفحه ۲۳۱
- (۲۸) همان کتاب ، صفحه ۱۱۱
- (۲۹) همان کتاب ، صفحه ۵۹ تا ۱۰۸
- (۳۰) همان کتاب ، صفحه ۷۳-۹۱
- (۳۱) همان کتاب ، صفحه ۷۸-۷۹
- (۳۲) همان کتاب ، صفحه ۷۵-۷۶
- (۳۳) همان کتاب ، صفحه ۱۲۷-۱۲۹
- (۳۴) همان کتاب ، صفحه ۲۱، ۲۲، ۲۳
- (۳۵) همان کتاب ، صفحه ۱۶
- (۳۶) قرآن ، سوره بقره ، ۲: ۲۰۱
- (۳۷) همان سوره ، ۲: ۲۲۴
- (۳۸) جاوید نامه ، صفحه ۶۷
- (۳۹) جاوید نامه ، صفحه ۶۷-۶۸
- (۴۰) جاوید نامه ، صفحه ۷۱-۷۲
- (۴۱) جاوید نامه ، صفحه ۲۰۸
- (۴۲) جاوید نامه ، صفحه ۲۰۹
- (۴۳) ابیات مذکور از کتاب زیر انتخاب شده است :

حساسه حیات از : شاه مقصود محمد صادق عنقا بسمی دکتر جعفر صدیقیانو چاپ سوم ۱۳۵۳

خورشیدی ناشر : کتابخانه امین صفحات ۱۱۷-۱۱۸

شعر اقبال

دکتر وحید قریشی

اقبال یکی از سخنوران عالم‌مرتبه و اساتید سخن اردو و فارسی است که در این قرن می‌زیسته و آثار او امروز در سراسر پاکستان و هند شهرت بسزا دارد - در آغاز کار بزبان اردو توجه بیشتر داشت ، ولی چون بمرور ایام متوجه گردید که کلامش دارای افکاری است که باید عالم اسلام ازان استفاده کند ، فارسی‌گفتن آغاز کرد -

آثار ادبی او را می‌توان به سه دوره تقسیم نمود - در دوره اول شعر اقبال مشتمل بر منظومانی است که بعضی از آنها عیناً از آثار شعرای انگلیسی ترجمه شده و مطالب

بعضی بدون اعتراف از ایشان اخذ شده - از لحاظ سبک این کلام زیبا است - لکن هنوز شعرش تا اندازه ای بفکر سخنور خلاق پخته و نرسیده و در رشته منظمی نیامده بود که در دوره بعد در کلامش آب و رنگ مخصوصی حاصل کرد - اقبال در این امر خیلی دقت و کوشش نمود و زحمات زیادی کشید - در دوره اول شعرش بلحاظ فکر و نظر یک روش مخصوص نداشت و در زبان و بیان او سبکی هموار و دلچسپ بوجود نیامده بود - البته معلوم می‌شود که این شاعر بزرگ در شعر احساسات بکر را بمقصد بظهور می‌رساند و در تخلیق مضامین تازه جهد بلیغ می‌نماید و از اسالیب قدیم نیز شمه ای در شعرش دیده میشود - ازین جهت تراکیب و تشبیهات و استعارات فارسی بطور فراوان در شعر اردوی خود می‌آورد و خیالات تازه در اذهان خوانندگان بوجود می‌آورد ولی تهذیب سبک و ترتیب عبارات و تنظیم ، تراکیب در کلامش طوری نیست که شعرای دیگر بتوانند سبکش را بدون اشکال تقلید کنند - این سبک شعر اردوی اقبال زحمات سی ساله ناسخ و معاصرین او و آن کوشش های داغ و شاگردانش برای تحفظ زبان اردو را تقریباً بی اثر کرد و در قلمرو سخن یک زبانی بوجود می‌آید که اقبال و معاصرانش آن را مورد توجه خود قرار می‌دهند - آقایان ناظر حسین ناظم ، غلام بهیک نیرنگ ، درگاسهای سرور ، چکبست و دیگران مسحور این طرز تازه شدند و زبان اقبال از حیث زبان دوره خودش رواج یافت - این شباهت بعدی رسیده که شعر این شعرا چون به تامل دیده می‌شود ، فرق نامحسوسی میان کلام ایشان و کلام اقبال که در "بانگ درا" است ، یافته می‌شود ، بقول خود اقبال :

اژالی قمریون نے طوطیون نے عندلیبون نے
چمن والوں نے مل کر لوٹ لی طرز فغان میری

(قمریان و طوطیان و عندلیبان همه این اقامت گزینان چمن طرز سخن مرا ربودند) -
از آن چه در سطور بالا گفته شد ، این نتیجه بر می آید ، طرز سخنی که اقبال در شعر
اردو پیش گرفت ، شعرای دیگر هم از آن پیروی نمودند - ولی قبول خاطر و لطف
سخن خدا داد است - و بدون تأیید یزدانی و مدد ربّانی هر کس نمی تواند شعر
بسراید - بهر صورت قبول طرز اقبال و شباهت زیادی میان او و شعرای معاصرش که
دیده می شود ، علل زیادی دارد - ولی مهمترین ، این است که تقلیدش خیلی سهل
است و هر کس که می خواهد به اندک مزاولت کلام اقبال را سرمشق خود قرارداده
میتواند از آن پیروی کند -

اما برای اقبال دوره اول دوره تجربه (Experiment) می باشد - او در حدود
مملکت لفظ و معنی تجربیات نو و بکر را پیش گرفته است - اگر مثل معاصرین کم
کوش خود بر فسون آن درجه اول مفتون گردیده - از سعی و کوشش دست می کشید -
همانا بهمین بایه پست و متزلزل باقی می ماند و از ممتازان و سروران بالا محسوب نمی
شد -
"بانگ درا" که اولین مجربۀ آن شاعر خوش قریحه است ، در این کتاب نفیس از
آن پایه فرا نرفته که آقای مدلثن مری آن را a barren idiosyncrasy of Style قرار
می دهد - اگر تنها از لفظ و ترکیب طرز کسی نشان داده شود ، این کمال بزرگی نمی
باشد ، درست است که اقبال در کلام ابتدائی اردوی خود تراکیب پر عظمت و پر جلال
زبان فارسی را هم جا داده و این کار در بادی النظر گمان طرز تازه را می دهد - لکن
شکوه و جلال زبان مارا کاملاً مسحور نمی سازد و می توان گفت : " دوره اول حد
آخرین سخن قشنگ او نیست ، باوجود این که تراکیب فارسی را بطور فراوان در اردو
بکار برده - ولی صدای باز گشت شعرای سابق اردو زبان مثل غالب و حالی و داغ
و غیرهم بطور جداگانه در کلامش مشاهده می کنیم - شاعر بزرگ باید سخن های
معاصرین و متقدمین خود را در اشعار خود تحلیل کند و یک نغمه تازه را بوجود آورد)
از این ابتکار کامل دست می دهد) - کلام اردوی دوره اول اقبال دارای ابتکار کامل
نیست - و هنوز به کمال نرسیده و طبعش پخته نگردیده بود ، زیرا که در این دوره
کلامش خیلی تحت تأثیر اساتید قدیم و به سبک ایشان می باشد " -

در دوره دوم کلامش بپایه ای بلند می رود، شاعر بزرگ ما لحن مخصوصی را خلق نموده، پیروی شعرای دیگر را دوست ندارد و همواره می گوشتد اشعار تازه گوید و روش نوینی پیش گیرد. سبک مخصوص او واضح تر می شود. طرز و طریقه مولوی بر کلامش پرتومی اندازد. ولی در اصطلاحات و لغات کاملاً تحت تأثیر حافظ و غالب است. باز هم نمی توانیم طرز مخصوص این شعرای بزرگ را در کلامش بطور جداگانه درک نائیم. صداها و این شعرای فارسی زبان در رنگ اقبال درهم و منضم می شود. در "اسرار خودی" و "رموز بیخودی" سبک مولانای روم زیاد تر است، ولی در "زبورعجم" و "پیام مشرق" هیچ رنگ بر رنگ های دیگر غالب نیست. در این دوره کلام اقبال آن مقام بلند و بالا را نشان می دهد که در فهم دیگر شعرای شبه قاره پاک و هند نمی آید. هیچ کس از ایشان نتوانسته است در این طرز تازه، هم رنگ و هم پایه اقبال بشود یا گوی سبقت از او بر باید. این اثر و نفوذ شعرای قدیم که در این دوره در شعر اقبال یافته می شود، خیلی لطیف و زیبا است (رنگ های گوناگون شعرای دیگر بغیر نظر تعمق و تأمل دیده نمی شود) اگر بدقت به بینیم، نفوذ شعرا سابق را می یابیم. نفوذ رومی در سبک اقبال خیلی نمایان است. همین طور اقبال تحت تأثیر حافظ و غالب هم بوده است، تا جایی که ممکن بود، غالب نیز در شعر خود پیروی حافظ کرده ولی این تأثیر نتیجه مطالعه ظهوری بود یعنی غالب کوی حافظ را بدستکاری ظهوری طی نموده، بهمین جهت است که شعر اقبال باوجود اینکه تحت تأثیر شعر حافظ بوده است از غالب طرز جداگانه دارد. گاه گاهی این هم می شود که زیر کی اقبال او را در همین جاده غالب گامزن می سازد. بعضی از ابیات غالب اگر بنام اقبال پیش علاقه مندان ادب خوانده بشود ایشان بدون هیچ شک و بغیر قیل و قال باور می کنند، فی المثل:

فرصت اگر ت دست دهد مقتنم انگار

ساقی و مغنی و شرابی و سرودی

زنهار آزان قوم نیاشی که فریبند

حق را بسجودی و نیی را بدرودی

عجب نیست اگر شاعر ما سبک خود را از این قبیل ابیات غالب و شعرای دیگر گرفته باشد. این مقامی است که آنجا کلامش از شعرای عصر جدا می شود و رنگ هر یک از این شعرای سه گانه که در فوق ذکر آن ها شده، بطور جداگانه دیده نمی شود. رنگ هر یک از این اساتید و زمان به یکدیگر پیوسته و جان شعرش گردیده، در کلامش

زبان گذشته بطور دوره قبل از کار رفته بروز نمی دهد بلکه شامل حال و استقبال گردیده - شعرش را متانت و استحکام میبخشد - اقبال شیوه شعرای سابق را در شعر خود ضم کرده و یک آهنگ نو و سبکی جدید خلق نمود ، این طرز تازه در هر دوزبان بقوة تمام و بتازگی زیادی می درخشید - نفوذ رومی که در هر بیت او دیده می شود ، در اصل قشری ست ، بعد از طی مراحل ابتدائی دوره ثانی سبک رومی و طرز سخن اقبال تماماً با یکدیگر منظم شده و در غزلیات و قطعات او تاثیر شعر رومی مشاهده نمی کنیم - در قطعات ابتدائی "پیام مشرق" و "بال جبریل" رومی جزو سبک اقبال می شود و این دوره را می توان یکی از بهترین ادوار ادبی شعر اقبال شمرد - بلحاظ تکمیل فن و شعر (بال جبریل در اردو و "پیام مشرق" و "زبور عجم" در فارسی نظیری ندارد - افکار فلسفیان و رموز عارفانه که در "اسرار خودی" و "جاویدنامه" برمی خوریم ، آنان را می توان بهترین تخلیقات اقبال تصور کرد ، نمی گوئیم که در کتاب های اول الذکر اقبال افکار فلسفیان دیده نمیشود ، بلکه این کتب هم ملو از افکار فلسفی هستند - لکن در این کتب فلسفه خشک مدون و مرتب نشده ، این جا افکار فلسفیان تحت احساسات لطیف و مشاهدات عمیق آمده ، و کیفیتی و لذتی خاص را شامل شده است - اینها بلحاظ شعر در تالیفات اقبال مقام ارجمند دارند - ولی میان آنها و کتاب های دیگر اقبال فرقی واضح است - اینجا احساسات لطیف بقوة تمام در شعر منتقل شده است و هریک از خوراندگان می توانند مطابق احساسات خود از آن بهره ببرند - این نوع تخلیقات اقبال نتیجه افکار بلند شاعرانه او می باشد .

این ساخت های جذب و شوق دارای احساسات ارجمند و لطیف می شود و سبب این ابلاغ (Communication) بطریق احسن ممکن می شود و ذکاوت شاعر بزرگ ملی ما از ذرائع ادبی زبان و بیان فراتر رفته رنگ مخصوصی را تهیه می نماید و آن مقام را در زبان ادبی می توانیم طرز و فکر آفاقی (Universal) بگوئیم "اقبال باین مقام نایل گردیده قوای تازه او معانی استعارات و تشبیهات قدیم را بعمل می آورد"

آنها را جزو لازم احساسات (Emotional Texture) خود می سازد - علامت های تازه را می تراشد و در شعر خود بکار می برد - تلمیحات جدیدی را وضع می کند و بکار می برد - (بوته های تازه حرف و صوت را خلق می نماید و در سلک کلام خود می آورد نتیجه اش این که در شعر او احساسات عمومی مردم مرتب و منظم می شود و موج سبک شعرش آهنگ نو بوجود می آورد) - تمام غزلیات "بال جبریل" منظوماتی مثل قرطبه ، ذوق و شوق ، ساقی نامه ، قطعات "پیام مشرق" و منظوماتی مانند فصل بهار ، سرود انجم ، کشمیر و چکامه های "زبور عجم" بهترین افکار اقبال و ارفع ترین سرمایه ادبی ماست -

این جواهر پاره ها که در دوره دوم یافته می شود ، خیلی زیبا و دلکش است و مهمترین خصیصه این است که دارای موزیک (موسیقی و ترنم) است - اقبال نغمه و سرود را بسیار دوست می داشت - بعضی از شعرای قدیم اردو زبان در فن موزیک مهارت بسزا داشتند ولی اکثر آنها میان شعر و موسیقی امتیاز داشتند و نمی گذاشتند فنی بر فن دیگر نفوذ بکند - شاید در گروه متقدمین مصحفی تنها کسی ست که موزیک را در شعر خود بکار برده (موزیک از هنر های زیباست) - عده زیادی از شعرای قدیم پاکستان و هند علاقه به این هنر داشتند ولی هیچ کس سعی ننموده است که از آن در شعر استفاده کند -

اقبال این دو هنر لطیف را با یکدیگر ملحق ساخته طرز سخن را با آهنگ جدیدی پیوند داد - نغمه ای که او خلق کرد ، دارای بعضی از صدا های پر پیچ است - در بعضی جا لحنش سهل الحصول هم است - دو سه شاعر دوره ما (مثل حفیظ چالندهری) انطور ترنم و آهنگ را تقلید اقبال در شعر خود بکار برده اند ولی پیچکس از آنها بر مشکل ترین و پر پیچ ترین موزیک اقبال قائل نبودند و نتوانستند که از آن زله ربانی بکنند - زیرا در کتیبه ذکاوت و فهم و ادراک خاص آن شاعر بزرگ علامه اقبال گوی سبقت از شعرای عصر ما ربود - در اشعار ذیل حسن صوت فقط نتیجه انتخاب بحر مترنم و تکرار الفاظ مخصوص است -

سورت نهرستم من ، بت خانه شکستم من
آن سیل سبک سیرم ، هر بند گسستم من
در بود و نبود من ، اندیشه گمان ها داشت
از عشق هویندا شد این راز که هستم من

ناقه سیار من
آهوی تاتار من
درهم و دینار من
انادک و بسیار من
دولت بیدار من

تیز ترک گام زن منزل ما دور نیست



هستی ما نظام ما
مستی ما خرام ما

گردش بی مقام ما

زندگی دوام ما

دور فلک بکام ما ، می نگریم و می رویم

آهنگ شعر محتوی براصوات حلقی (Gutturals) و امواتیکه از لب خارج می شود (Labials) و مشتمل بر الفاظ نمی باشد آن محتمل است بر زندگانی گذشته و امکانات آتیه الفاظ در اشعار زیر همان ترنم بدون هیچ یک از صنعت ها دیده می شود :

آشنا هر خار را از قصه ما ساختی

در بیابان جنون بردی و رسوا ساختی

جرم ما از دانه ای ، تقصیر او از سجده ای

نی بآن بیچاره می سازی نه با ما ساختی

طرح نو افکن که ما جدت پسند افتاده ایم

این چه حیرت خانه امروز و فردا ساختی

*

می تراشد فکر ما هر دم خداوندی دگر

رست از یک بند تا افتاد در بندی دگر

بر سر بام آ نقاب از چهره بیباکانه کش

نیست در کوی تو جو من آرزومندی دگر

یک نگه یک خنده دزدیده یک تابنده اشک

بهر پیمان محبت نیست سوگندی دگر

عشق را نازم که از بینائی روز فراق

جان ما را هست با درد تو پیوندی دگر

تا شوی بیباک تر در ناله ای مرغ بهار

آتشی گیر از حریم سینه ام چندی دگر

ره مده در کعبه ای پیر حرم اقبال را

هر زمان در آستین دارد خداوندی دگر

*

در این اشعار استعمال حروف علت یک کیفیت تازه ای را برای خوانندگان ایجاد

نموده - این جا ذوق فراوان موزیک و احساسات لطیف و بکر بکار رفته و شاعر توانسته است که کاملاً ابلاغ مطلب و اظهار احساسات خود بکند -

وجود اقبال آمیزه پر لطف نگاه و انکشاف خود نگر (Narcissism) باشد

فلسفه خودی اظهار ذات و پیشانی شخصی را در خود پنهان می دارد - این جا سنجش

و تقدیر خوب و زشت فلسفه اقبال پیش نظر ما نیست بلکه مقصود ما این است که فقط اشاره به این امر شود که فلسفه خودی اقبال تعلق بذات او هم دارد - حتی بعضی از نکات فروعی آن از همین نقطه مخصوص کسب فیض می کند - مرد مومن اقبال علاوه بر این که مظهر تسخیر کائنات و علامت قوه هست این قدر علاقه به فوق البشر نطشی (Nietsche) را دارد که خون آشامی شاهین و شاپاز فقط یک مسئله علم الابدان (Biology) نیست بلکه به بعضی از جنبه های ذات اقبال هم آهنگ می شود - شعر اقبال از این نوع رموز و کنایات و استعارات و تشبیهات پر است و توان گفت این علامت ها اساس شعر اقبال است و به مدد آن اقبال نه تنها در بیان عقاید خود از این چیزها استفاده کلی می کند بلکه برای تسکین و تمجید احساس خود موقعیت مهمی پیدا نموده است - این شیوه بعضی اوقات به شوخی رندانه هم می رسد و اقبال از آن غافل نبوده که گفته است :

نه از ساقی نه از پیمانہ گفتم
حدیث عشق بی باکانه گفتم
شنیدم هر چه از پاکان است
ترا با شوخی رندانه گفتم

عمرش بطرف پیری که می رفت الوان و حدود شوخی رندانه اش کمتر می شد - احساساتش رو به زوال و انقراض نمود و افکار فلسفیانہ اهمیت زیادی پیدا کرد -

در دوره سوم احساسات اقبال بطور کلی منقرض شد - بجای سرخوشی و سرجوشی جهانی پیری روی نمود و هنر اقبال تحت موثرات تنزل کرد - شعر بعضی از شعرای ما در پیری جوان می شود - شبلی نعمانی در دوره آخر عمر خود اشعار پر شوق و جذاب می گفت ، اقبال چنانکه گمان می بریم آنقدر خوش بخت نبود - وقتی که عمرش طرف پیری رفت، شعرش هم مقرون به زوال و پیری گردید - در اواخر عمر خود اقبال بمقابله قوه شعر انتقاد کامل بر خطابت پیامبرانہ بیشتری نمود - نتیجه اش هویدا است - این شیوه برای پیغمبران و هادیان ادیان بسیار سودمند است ولی متأسفانه شاعر حقیقی از این ها کمتر استفاده می تواند نمود - وقتی که ضرب کلیم از چاپ خارج شد ، اقبال خود از این شیوه بی مزه آگاهی داشت و ازان در مکاتیب خود (اقبال نامه) سخن رانده است - تفاوتی که می بینیم تنها فرق مراتب احساسات نیست، بلکه کوتاهی ابلاغ نیز در پشت آن می باشد - مجلس شورای ابلیس (در ارمغان حجاز) و همین طور منظومانی به درجه ادبی خضر راه و طلوع اسلام (منظومانی که در بانگ درا می باشد) نمی توان حمل نمود زیرا که این فقط مسئله

افکار فلسفی نیست بلکه مسئله ابلاغ افکار فلسفه هم هست - بطور قطع می توان گفت که خون جگر صاحب فن داستان را رنگین نکرده و شعر اقبال بدرجه ای که در دوره دوم نایل گردیده بود - از آن باین تر آمده است -

مسائل تاریخی از دیدگاه اقبال

دکتر غلام رضا ورهرام

הרב אברהם ברוך

הרב אברהם ברוך

הרב אברהם ברוך
הרב אברהם ברוך
הרב אברהם ברוך

مقام اجتماعی محمد اقبال تاکنون بیشتر در زمینه های فلسفه، حکمت و ادبیات مورد پژوهش قرار گرفته است و جادارد که از دیدگاه تاریخی نیز به یافته ها و تجربیات اقبال توجه گردد. دیدگاه اقبال به مسائل و رویدادهای تاریخی همواره به سر منشاء آن یعنی "پیش اسلام" در حوادث و وقایع بازمی گردد. او به خلقت بشر، تفکرات عقلانی وی، سیر فلسفه و حکمت و ماهیت واقعی فرهنگ از دیدگاه تاریخی، از دریچه اسلامی می نگرد و حتی پا از آن فراتر می نهد و فرهنگ اروپائی را در زمینه عقلانی آن، گسترشی از بعضی "مراحل مهم فرهنگ اسلامی"^۱ می داند. اقبال روح فرهنگ اسلامی را در "آگاهی آدمی" می داند که دسترسی به آن بادرک دقیق از کلام الهی امکان پذیر است. این آگاهی می بایست بر "خصوصیت جهانی باشد که در آن زندگی می کنیم"، زیرا که جهان حقیقت و واقعی است که باید آن را به حساب بیاوریم.^۲

اقبال در کلام الهی و پیامبر اسلام به کلمه "دهر" بمعنی روزگار بسیار توجه کرده است و با پیشینی تاریخی به توصیه پیامبر ارج می نهد.^۳ چرخش زمان گذری است تاریخی، برای آگاهی و بصیرت مردمان، همان گونه که می فرماید:

"خدا شب و روز را با یکدیگر می گرداند و در این برای مردم صاحب بصیرت حیرت و آموزشی است"^۴

سر نوشت آدمی در طول تاریخ این است که در جهان اطراف خود بیندیشد و در روند تدریجی از نیروی خود که در وجودش به امانت گذاشته شده، کمک بگیرد و بدان تصویرها، رنگ آگاهی و معرفت بخشد، و مگر نه این است که تاکید فرهنگ و اصول اسلامی نیز در شناخت تاریخی، "مشاهده واقعی" هاست. مشاهده و نگرستن نه بمعنی فیزیکی آن، بلکه تفکر و نظر و تجزیه و تحلیل در امور است. عبارتی واقعیتهای تجربی از طریق واقعیتهای تاریخی، همچون واقعیتهای دیگر بشری است و قابلیت هر واقعیت تاریخی - برای اینکه در نتیجه تجزیه و تحلیل از آن کسب آگاهی و معرفت شود - به همان اندازه است که قابلیت واقعیتهای دیگر در جهان آفرینش - برای آگاهی از آفرینش، جهان هستی و روند تاریخی پیدایی آنان باید به روندهای

بعدی و رویدادهای تاریخی توجه کامل شود - اگرچه ممکن است که حرکت هریک از این رویدادهای تاریخی، "یک روز خدائی" یعنی ۱۰۰۰ سال عمر داشته باشد و در فلسفه تاریخ و تاریخ خلقت، جز لحظه ای به انجام نپیوسته باشد - حیات هر مقطع تاریخی، مستلزم ترکیب تاریخی مراحل مختلف آن است، بویژه که بدون چنین ترکیبی، نموسازمانداری نخواهد یافت و اهداف و جهت ها در آن محدود می گردد - در روندهای تاریخی، باید گاه اذعان داشت که بنوعی تاریخ جهش نمی کند و در داده های تاریخی نه فقط "میوه های آن" بلکه "ریشه های آن" نیز باید مورد پژوهش و بررسی قرار گیرد، با علم به آنکه تاریخ را نباید مانند عکسی از سلسله حوادث از پیش معین شده، در نظر بگیریم که بتدریج آشکار می شود - بررسی حوادث تاریخی بمنزله ریشه یابی و یافتن علل و تاثیرات آن و نیز آموختن از آن رویدادها، گذشته از گرد آوری اهداف تاریخی، اهمیت اخلاقی و فلسفی آن نیز هست، چنانچه در کلام الهی نیز ذکر حوادث تاریخی، با توجه به نقطه نظرهای اخلاقی آن است - با گسترش فرهنگ اسلام در سرزمینهای مختلف و با اعتقادات گوناگون، زرتشتی، یهودی و مسیحی و غیره که از قلب اروپا تا قلب صحراهای آسیای میانه توسعه یافت، نوعی وحدت درونی و تاریخی به وجود آمد، که نباید در بررسیهای پژوهشها نادیده گرفته شود، باوجود آنکه این سرزمینها مجاز بودند که خصوصیات و ویژگیهای خویش را نیز حفظ کنند -

ابن خلدون، فیلسوف و مورخ مسلمان در بررسیهای خویش به طبیعت و تاریخ به عنوان یکی از منابع مهم آگاهی بشری توجه می کند - توجه وی حتی با مطالعات علمی قرن حاضر نیز هماهنگ است -

"به مدلول قرآن دومین دیگر معرفت نیز هست که یکی از آن دو تاریخ است و دیگری عالم طبیعت -"^۵

بطور مثال در سوره شعراء در مورد ذکر کیفرهای الهی در نتیجه معارضه با پیامبر به "شمارش ساده مثالهای تاریخی"^۶ اشاره شده است -

جاحظ برای اولین بار بدان اشاره می کند که در زندگی مرغان، در نتیجه مهاجرت، تغییراتی ایجاد می شود - همین مطلب را ابن مسکویه در اثر جاودانی خود الفوز الاصفی:

در رابطه با حیات نباتی و جہادی در نظر می‌گیرد و در واقع "حرکت" را نه فقط بمعنی نفوی آن، بلکه با محتوای تاریخی آن در نظر بگیریم، به عمق گفتار وی بیشتر پی می‌بریم:

"..... به این ترتیب همه رشته‌های اندیشه اسلامی به تصور جهانی پویایی انجامد۔ این نظر با نظریه ابن مسکویه که زندگی را حرکتی تکاملی می‌داند، و با نظری که ابن خلدون درباره تاریخ داشته است، تقویت می‌شود۔ تاریخ، یا به زبان قرآن "روزهای خدا" همان گونه که قرآن گفته است، منبع سوم علم و معرفت است۔^۷

محمد اقبال با بینش غنی فرهنگ اسلامی یاد آور می‌شود که در کلام الهی برای بیان مطلب، "پیوسته مثالهای تاریخی" آورده میشود، مانند سوره ابراهیم، آیه ۵، سوره اعراف، آیه های ۱۸۲-۱۸۰، سوره آل عمران، آیه ۱۳۱ و ۱۳۳۔

اقبال آیه مبارکه ۳۲ سوره اعراف "و هر قومی را زمان معین محدودی است" نمونه بارز "یک تعمیم تاریخی خاص" می‌داند: همان گونه که ظاهراً:

"روح و جوهر کتاب مقدمه ابن خلدون بیشتر مبتنی بر الهامی است که این نویسنده از قرآن گرفته بوده است۔"

و نظریه حاکم بر نوشته های وی را با توجه به آیات ۹۸ و ۹۹ سوره توبه می‌داند۔^۸

اقبال معتقد است که توجه پروردگار به تاریخ، تنها به اشاراتی مربوط به تعمیم های تاریخی نیست، بلکه تا اساسی ترین اصول نقادیگری (Criticism) تاریخی پیش می‌رود، زیرا درستی اخبار و گزارشات، شرط ضروری و اساسی بر رسی تاریخ است۔

رشد حسن تاریخی در جامعه و فرهنگ اسلامی از نکات بسیار قابل توجه است۔ این که چه منبعی ناقل خبری است، و آیا تجربه یا روایت است از اولین امور مهم تاریخ نگاری در آمد و شاخه های مختلف در دانش تاریخ مانند حدیث، ذکر، خیر و امر را به وجود آورد، که مورخان معروف جهان اسلام، مانند طبری، مسعودی و یعقوبی وغیره نیز آن را پی گرفتند۔

اقبال حتی پا از این فراتر می‌گذارد "گسترش و تکامل تاریخ" را به عنوان یک علم با "بحث علمی" و "تجربه عقل عملی" درباره ماهیت زندگی و زمان می‌داند. ماهیت زندگی و زمان و عبارتی واقعیت زمان و تجسم زندگی با حرکتی پیوسته در زمان بگونه ای بازگو کننده نظریه ابن خلدون نسبت به تاریخ است. به عقیده محمد اقبال ابن خلدون در طرز نگرش به تاریخ، یعنی "تصور کردن تاریخ به صورت حرکتی پیوسته در زمان" آن را (تاریخ را) به صورت "حرکت اصیل خلاق" درمی آورد و نه به "شکل حرکتی که خط سیر آن از پیش معین شده باشد".

"تأیید مابعدالطبیعه اسلامی به اینکه زمان را همچون امری عینی بنگرد، نظر ابن مسکویه نسبت به زندگی که آن را حرکتی تکاملی میدانند، و بالاخره توجه قطعی بیرونی به این که طبیعت را فرایند حدوث و شدن تصور کند، شمه از اموری است که از ابن خلدون به ارث برده شده است."^{۹۰}

ابن خلدون سیر زندگانی را همچون "حرکت پیوسته ای در زمان" می‌داند و همین تصور زندگی و زمان است که نظریه ابن خلدون را نسبت به تاریخ می‌سازد. حتی فلینت (Flint) با توجه به نظریه های افلاطون، ارسطو و آگوستین معتقد است که تنها یک مسلمان مانند ابن خلدون می‌توانسته است به تاریخ همچون حرکتی پیوسته و اجتماعی و همچون پیشرفتی واقعی و اجتناب ناپذیر در زمان نظر کند. احتمالا می‌توانسته است که ابن خلدون با الهام از دیدگاه الهی و این که "شب و روز در پی یکدیگر می‌آیند،" و "هر روزی در کاری است"، به روند تاریخ توجه کرده است. درباره نظریه های اسپینگلر که در کتاب انحطاط غرب، (Decline of the West) اقبال تأکید می‌کند که در برخی نواحی اسلامی، فرهنگ مشترکی حاکم است، یعنی برخی آراء و عقاید ادیان قدیمتر مانند زرتشتی، ادیان قدیم کلدانی، یهودیت و مسیحیت در مناطق اسلامی بگونه ای در آداب و رسوم منطقه به حیات خود ادامه می‌دهد، اما نظر وی را در مورد این که خدایان بانامهای مردوک، اهورامزدا و بهوه یکی هستند، بشدت رد می‌کند و اسپینگلر را در ابراز ارزشهای فرهنگی در مورد ادیان الهی، بویژه اسلام موفق نمی‌داند.

درباره سقوط بغداد در سال ۶۵۶ ق/ ۱۲۵۸ م به دست هلاکوخان، که نوعی تجزیه و تزلزل در گسترش فرهنگ اسلامی به وجود آورد، محمد اقبال معتقد است که این امر در وهله اول موجبات نگرانی را فراهم کرد، اما بعد ها دیده شد که حیات اجتماعی

حتی اگر سازمان دهی از جانب حکام جدید تعیین گردید، تداوم یافت و آنچه که عمیقاً در فکر اندیشه مردم جای داشت، رشد کرد. در واقع "حکم تاریخ این است که اندیشه های فرسوده هر گز نمی توانند در میان افراد ماتی که آنها را فرسوده کرده اند، دوباره نیرو بگیرند"^{۱۱}

با این وجود نباید گفت که در تاریخ، اسلامی ترکی، عربی، ایرانی و یا هندی وجود دارد، زیرا که کلیت حقایق علمی انواع گوناگون فرهنگهای عامی ملی به وجود آمده، رویم رفته همگی نشانگر معرفت بشری و سیر گسترش تاریخی هر ملت است، باوجود آنکه عوامل محلی نیز گاه در روند فرهنگها تاثیر گذاشته است.

در تاریخ معاصر نیز اقبال نظریه های خود را چه در سخنرانیها و چه در اشعار خود بیان داشته است. وی سمبل مبارزه با قدرتمندان و دولتهای استعماری وقت بود. اقبال به تاریخ سرزمین خود و بویژه موطنش لاهور، مانند سرزمینی می نگریست که همه چیز خود را باخته است، سعی اقبال در آغاز بر آن شد که به سرزمین خود، و هم کیشانش موجودیت بخشد. سرزمینی که سالیان سال در استبداد و استعمار انگلیس بسر می برد و خویش را در "اسرار و رموز" پاک باخته می دید - چگونه اقبال می توانست برای مردم خویش از "اسرارخودی" بگوید و آنان را "جاوید نامه" کند - رها کردن "امور بیخودی" و دور ماندن از هویت خویش کار آسانی نبود. آیا عجم با "زبورش" و حجاز "با ارمغانش" پیامی از شرق بود؟ می شد که "نقش فرنگ" را نادیده گرفت و چون "مسافری" سرگردان شب را در گوشه ای به صبح رساند؟ "پس چه باید کرد؟ آیا نباید؟" "پیام مشرق" را بگوش همگان رسانید، و بصورت یک مفهوم انسانی و اجتماعی به فکری نو و اقبالی نو به ارمغان آورد. وی که شاید علت زوال اقوام شرق را دریافته بود، سعی نمود که این خود آگاهی رایج دیگران نیز الغاء کند - این خود آگاهی بگونه ای بصورت آرزو مندی در جهان اسلام و روند تاریخ منعکس می گردد و قوام خویش را در استحکام جامعه می بیند - جامعه ای که:

از حجاز مصر و ایرانیم ما
شبشم یک صبح خندانیم ما^{۱۲}

اقبال جامعه و تاریخ را در مقابل استعمار خطاب قرار می دهد و چنین می سرايد:

آدمیت کشته شد چون گوسفند

پیش پای این بت نارجمند^{۱۳}

اقبال مخالف هرگونه "بندگی نامه" در روند تاریخ سرزمین خویش است و سرزمین "بانگ درا" را در "بال جبرئیل" می بیند -

اقبال شیفته تاریخ مملکت خویش است و برای ولایت خویش و اقوام شرق آرزو می کند که :

سپاه تازه برانگیزم از ولایت عشق

که در حرم خطری از بغاوت خرد است^{۱۴}

اقبال بنیاد زندگی سیاسی خود را با تکیه بر اسرار خودی، یعنی زندگی مسلمانان و پیامبرش می گذارد و برای محفوظ ماندن از استعمار در روند تاریخی سرزمینها و در "ولایت عشق" چیزی نمی بیند جزآنکه :

ای ترا حق خاتم اقوام کرد

بر تو هر آغاز را انجام کرد^{۱۵}

حواشی

- ۱- محمد اقبال لاهوری: احیای فکری دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام، (تهران ۱۳۴۶ - این مقاله با توجه به نظریه های محمد اقبال در کتاب مذکور و نیز کلیات اشعار از فارسی مولانا اقبال لاهوری، به کوشش احمد سروش، "تهران"، سنائی، ۱۳۴۳) نوشته شده است
- ۲- اشاره به آیات مبارکه قرآن در سوره آل عمران، آیه ۱۹۰ و ۱۹۱ و نیز سوره عنکبوت، آیه ۲۰
- ۳- لا تسبوا الدهر، فان الدهر هو الله "زندگی از دهر و دهر از زندگی است" لا تسبوا الدهر فرمان نبی است "کلیات
- ۴- با توجه به: قرآن کریم، سوره نور، آیه ۴۴
- ۵- محمد اقبال: احیای فکر دینی در اسلام، ص ۱۴۷
- ۶- هانجا، ص ۱۴۹ -
- ۷- هانجا، ص ۱۵۱
- ۸- هانجا، ص ۱۶۰
- ۹- هان جا، ص ۱۶۳
- ۱۰- قرآن کریم، سوره الرحمن، آیه ۲۹
- ۱۱- محمد اقبال: احیای فکر دینی در اسلام، ص ۱۷۳
- ۱۲- به نقل از "اسرار خودی در کلیات اشعار فارسی، ص ۱۶
- ۱۳- به نقل از مقدمه کتاب رموز بیخودی، کلیات اشعار فارسی، مولانا ص ۹۵
- ۱۴- پیام محمد اقبال در آغاز "پس چه باید کرد ای اقوام شرق" کلیات ص ۳۸۸
- ۱۵- کلیات فارسی ص ۵۵



Hundreds of books are published every month from East and West on Islam and the Muslim world. It is humanly impossible for individuals to keep up with the information explosion. This unique quarterly publication of the Islamic Foundation aims not only to introduce but to give a comprehensive and critical evaluation of books on Islam and the Muslim world with due consideration to the Muslim viewpoint. The reviews are written by scholars of Islam and area specialists. The four issues are published in Autumn, Winter, Spring and Summer.

No scholar or library concerned with the contemporary world, whose future is now inextricably linked with that of the Muslim world, can afford to miss this important journal.

THE MUSLIM WORLD BOOK REVIEW

- Keeps abreast of important periodic literature on Islam and the Muslim world.
- Critically evaluates issues in important books through in-depth and short reviews.
- Contains comprehensive bibliographies on some important themes.
- Includes a classified guide to resource materials on Islam, cataloguing recently published books and monographs as well as articles on selected Islamic themes published in periodicals and other collective publications from all over the world.

SEND YOUR SUBSCRIPTION NOW

To: The Subscription Manager **Muslim World Book Review**

Please enter my subscription for MWBR. I enclose cheque/PO

for £/\$ (Make cheque payable to the Islamic Foundation)

Name:

Address:

..... City Area Code County
(Please write in capital letters)

Annual subscription rates: Please tick.

	UK (postage paid)	OVERSEAS (by Airmail)
☐ Individuals	£13.00	£16.00 (\$25.00)
☐ Institutions	£17.00	£20.00 (\$32.00)
☐ Single copies	£4.00	£5.00 (\$8.00)

Advertising — send for rates

THE ISLAMIC FOUNDATION

223, London Road, Leicester, LE2 1ZE. Tel: (0533) 700725

Note: The Islamic Foundation (one of Europe's leading publishers of Islamic books), has published over 100 titles on Islam for readers of all age groups. Some of the books are also available in German, French, Dutch, Portuguese and Spanish languages. For further information and a free copy of catalogue write to the Sales Manager at the above address.

علامه اقبال در آئینهٔ “انقلاب”

دکتر خواجه حمید یزدانی

انقلاب، چنانکه معلومست، قبل از بوجود آمدن پاکستان یکی از روزنامه های بزرگ زبان اردو بوده است - مدیران این روزنامه فقید عبدالمجید سالک و فقید مولانا غلام رسول مهر بودند که از دانشمندان و روزنامه نویسان بنام شمرده میشدند. هر دو مدیر علاقه فراوان به علامه داشتند و بعلمت همین علاقه بارها خدمت علامه رسیده کسب فیض میکردند - نیز اینکه راجع به علامه هر خبر و آگاهی و اطلاعی را در روزنامه خود انتشار میدادند - دراین مورد روزنامه انقلاب را میتوان دستاویز مهم و مرجع اساسی قرارداد - بکلمات دیگر انقلاب بخش بیشتر زندگی علامه اقبال را احاطه میکند - بعضی از این اطلاعات و آگاهی ها بسیار جالبست و علاقمندان علامه را کیف و سرور عجیبی می بخشد - اگر این خبرها و آگاهیها و اطلاعات را جمع آوری کنیم، بدون تردید یک کتاب ضخیمی بوجود میآید - برای خوانندگان گرامی مجله اقبالیات ما فقط چند اقتباس را بفارسی برگردانده ایم تا برادران عزیز ایرانی هم از بعضی از گوشه های زندگانی این نابغه جهان آشنا گردند - باید این انتخاب را مشتی نمونه از خروار گفت -

بعضی تعبیرات را بهمان صورت نوشته ایم که در انقلاب چاپ گردیده است، تا بر خوانندگان گرامی ایرانی روشن شود که در زبان اردو این چنین تعبیرات را به چه سهولت بکار می برند - این تعبیرات را در "واوین" نوشته ایم -

چیزیکه باین خبرها و آگاهی ها وغیره آشکار میگردد اینست که مسلمانان شبه قاره به علامه احترام وافری میگزاردند و اینکه هم در زندگانی خود شهرت بزرگی بدست آورده بود، حتی خارج از شبه قاره هم نام و شهرت وی رسیده بود - اینک باید منتخبات روزنامه انقلاب لاهور را مثل یک سلسله نایشنامه ای دانست که میتوان آنرا بصورت فیلم بنمایش در آورد و تحولات فکری و عملی علامه اقبال را دربرده سینیای فکر مشاهده نمود:

علامه اقبال و مقدمه قرآن حکیم

سر مقاله روزنامه (شنبه - ۲۱ مه ۱۹۲۷ میلادی)

اگرچه قرآن حکیم کتاب کامل و عالمگیر است که از یک چوبان بی سواد تا یک فیلسوف فاضل، همه کس بقدر فهم و استعداد خود از آن بهره اندوز هدایت گردیده اند، ولی حقیقت اینست که این کتاب دریای ناپیدا کناریست از حقایق و معارف؛ و برای فهم منظور حقیقی و "احاطه طرز بیان" آن دیباجه فاضلانه ای لازمست که در مطالعه این کتاب رهنمای ذهن انسانی باشد، تا فکر و تدبیر راه خود را گم نکند و در تفسیر کلام الله "حتی الامکان" فتنه انتشار آراء، راه نیابد - نیز فضایی را، که انقلابات علمی و اکتشافات ذهنی، ویژه دوره حاضر، در جهان بوجود آورده است، در نظر داشته لازم میآید که فرمایشات قرآن حکیم را بطرز و شیوه صحیح به اهل علم معرفی کنند تا "منظور و مقصود تبلیغ دین حق" بانجام برسد - نزد ما برای "تحریر و تسوید" همچنین مقدمه در شبه قاره هیچ شخصیتی بهتر و شایسته تر از علامه اقبال وجود ندارد، زیرا که حضرت علامه "جامع علوم شرقیه و غربیه" عالم متبحر غوامض دین و "ضرورت شناس" ملت بیضا میباشد -

ما شخصاً میدانیم که حضرت علامه، مدتیست که آهنگ "تحریر و تالیف" چنین مقدمه ای دارد اما همیشه "قلب فرصت و سرمایه سید راه" وی گشته است - مشکل بزرگ دیگری که در شبه قاره دچار آن هستیم اینست:

که برای این تصنیف باشکوه علمی و دینی مواد لازم بهم نمیرسد، زیرا بعلت غفلت و بی اعتنائی مسلمانان کتابهای وزین آنان را به دانشگاه ها و کتابخانه های اروپا برده اند و تا وقتی که کسی چند سال بآنجا (اروپا) نماند نمی تواند این کار باشکوه را بپایه تکمیل برساند - در "اشاعت تازه" مسلم آوت لک (Muslim Outlook) آقای خان نیازالدین جالندهری پیشنهاد کرده است که باید سرمایه ای فراهم آورد تا علامه اقبال را برای این کار وادار کنند و وی همه مشاغل خود را ترک نموده به اروپا تشریف برد و نامدتی آنجا بسر کرده مقدمه قرآن حکیم را بتحریر آورد - برای فراهمی سرمایه آقای مزبور وحو پیشنهاد کرده است - اول اینکه همینکه تصنیف تازه علامه اقبال "زبور عجم" بچاپ رسید، در لاهور جلسه ای برپا کنند که در آن این کتاب تازه حضرت علامه را با کلمات معرفی پیش مردم نهایش بدهند و باید ورود این جلسه بوسیله بلط باشد - دوم اینکه اقلاً پنج هزار جلد زبور عجم بطبع برسانند و ارزش هر جلد مبلغ پنج روپیه باشد - دیگر - که هیئت اعزامی که مشتمل بر چند نفر باشد، بوسیله مسافرتی پنج هزار خریدار این کتاب پیدا کنند، تا باین طریق طریق مبلغ بیست و پنج هزار روپیه فراهم

باید - اگر این پیشنهاد را بعمل آورند، یقین است که علامه اقبال حاضر خواهد بود
نا برای تحریر مقدمه قرآن حکیم باروفا تشریف بهرد -

ما این پیشنهاد قابل عمل آقای خان نیاز الدین خان را "بنظر استحسان" می
بینیم و برای موفقیت این پیشنهاد ما حاضریم بتوسط روزنامه انقلاب هر جور خدمتی
که باشد، بجا آوریم - لذا مناسب و شایسته تر این باشد که آقای خان خودش برای
چند روز بلاهور تشریف آورده این پیشنهاد خود را پیش "اکابر مسلمین" مطرح کند
و پس از آن رضایت علامه اقبال را معلوم کرده طبق هدایت وی (علامه) آغاز کارکنند -
مطالعه قرآن و دکتر سر اقبال:

(شنبه ۶/آوریل ۱۹۲۹م)

دکتر شیخ سر (Sir)^۱ محمد اقبال از آن بزرگان برگزیده روزگار میباشد که ادب
و فلسفه بر آنان افتخار بجا میتواند کرد - جناب دکتر نه تنها شاعری هست بلکه یک
"محقق عالم و ادیب" هم میباشد - مصنف "اسرار خودی" و "رموز بیهودی" و
"پیام مشرق" و فیلسوفی که در سخنرانیهای خود راجع به اسلام "انتقاد محققانه"
میکند، در شخصتهای شهر جهان مقام ارجمندی را داراست و شما (خوانندگان
روزنامه انقلاب) بدون تردید بیتاب میشاید تابه زبان او "اسرار و غوامض" قرآن
حکیم سباعت کنید؛ لذا بهمین مسلمانان این "نوید جانفزا" میدهیم که در جلسه
سالیانه آینده "انجمن حمایت اسلام، لاهور" جناب ممدوح (علامه) درباره مطالعه
قرآن سخنرانی محققانه ای خواهد کرد که در آن راجع "بتعلیلات قرآنی و نتایج و
امکانات" آنها، هم اظهار نظر می گردد -

مطالعه صحیح و شایسته قرآن ملت کوچکی را رهنمای همه اقوام عالم ساخت و
بواسطه آن، این ملت در تقدیم نمودن تمدن و تهذیبی که در تاریخ مذاهب کم نظیر
است، موفق گردید - لذا در عصری که الحاد برمعنویت و روحانیت چیره همی گردد،
این موضوعیست شایسته و مناسب ترین، و باید که هر مسلمان، بلکه هر انسان آماده
باشد تا راجع باین موضوع افکار و نظرات این محقق شهر دنیای اسلام را بشنود -
(خبر نگار) -

فیلسوف اسلام، اقبال در مرکز علمی علیگر

(انقلاب چهار شنبه - ۲۷ نوامبر ۱۹۲۹)

علامه اقبال "مرکز توجهات" جهان فرهنگی علیگره گردیده است - همه وقت گردا گرد وی "ازدحام شائقین" میبایست ۰۰۰ از طرف بخش فلسفه دانشگاه علامه مدح در عصرانه ای مدعو بود که نزدیکی "حوضی" ترتیب داده بودند - در این عصرانه علاوه بر نایب رئیس دانشگاه همه اعضای دانشگاه حضور داشتند - تا ساعت شش بعد از ظهر این، "صحبت بامزه" ادامه داشت ۰۰۰۰

باز صبح روز ۲۲ نوامبر تشنگان علم برای کسب فیضان از این، "منبع علم" (علامه) خدمت رسیدند -

علامه اقبال عازم انگلستان گردید

اجتماع احباب در ایستگاه (پنجشنبه - ۱۰ سپتامبر ۱۹۳۱م)

لاهور - ۸ سپتامبر - حضرت علامه اقبال امشب ساعت هشت و نیم بوسیله فرنتیر میل^۲ (Frontier Mail) عازم بمبی گردید - از آنجای روز ۱۲ سپتامبر بوسیله کشتی شرکت "پی ایند او"^۳ "ملوچا" به انگلستان تشریف خواهد برد - به ایستگاه جم غفیر احباب و علاقمندانی که به شئون مختلف زندگی مربوط بودند مثل بزرگان ملت، وکلای مرافعه و وکلای قانونی، مدیران روزنامه ها، و استادان دانشکده وغیرهم بودند که برای خدا حافظی جمع شده بودند - درین موقع سیتھ حاجی عبدالله هارون^۴ هم ۰۰۰ با علامه اقبال ملاقات کرد - این دو بزرگ تقریباً پانزده دقیقه راجع به مسایل سیاسی صحبت داشتند - بنابر تقاضای جناب سالک، مدیر روزنامه انقلاب، حضرت علامه، پیغام مختصری داد - از خدای متعال مسئلت مینمائیم که دراین مسافرت محافظ و نگهبان حضرت علامه باد و علامه با موفقیت و کامرانی به هند مراجعت نماید - آمین -

پذیرائی باشکوه از "حضرت علامه اقبال" در دهلی
(خطاب بمسلمانان که باید برای جنگ آماده باشید)

(جمعه ۱۱ - سپتامبر ۱۹۳۱م)

دهلی - ۱۱ سپتامبر - دبیر "مسلم یوتھ لیگ"^۵ پیغام تلگرافی زیر ارسال نموده است:

امروز صبح وقتی حضرت علامه از دهلی عبور کرد هزاران هزار مسلمان برای پذیرائی وی در ایستگاه حضور داشتند - علاوه بر سترل مسلم یوتھ لیگ^۶، بسیاری از انجمنها "سپاسنامه ها" تقدیم نمودند و حضرت علامه در پاسخ آنها مسلمانان بویژه جوانان را خطاب فرمود که باید زندگانی را بعنوان یک مسلمان حقیقی بسر آورید و برای جنگ^۷ آتیه آماده باشید. زیرا که مسلمانان در کنفرانس میزگرد^۸ هیچ دستور اساسی را نخواهند پذیرفت که در آن "مطالبه های" آنان را پتنام و کمال برنمی آورند - علامه سر اقبال خرم و شادان بنظر می آمد -

ملک الشعراى آسيا در انگلستان

ایراز احترام به خدمت محمد اقبال

(روزنامه انقلاب سه شنبه - ۱۰ نوامبر ۱۹۳۱ میلادی)

لندن ۶ نوامبر - بسیاری از مدعوین مسلم کنفرانس میز گرد و آقایان دیگر تحت ریاست (His Highness Sir) آغا خان، نسبت به علامه سر محمد اقبال جلسه خیر مقدمی منعقد کردند - در این جلسه تأسیس "اقبال لتریبری ایسوسی ایشن"^۹ بعمل آمد - سر عبدالقادر، مستر ای آر نکلسون (۱۰) و آقای عبدالله یوسف علی^{۱۱} خدمت علامه مدح فعالیت‌های باشکوه وی را خراج تحسین تقدیم نمودند -

انجمن مزبور سپاسنامه ای تقدیم کرد که در آن هدف شاعری (علامه را) باجهال تذکر داده و گفته بودند که علامه برای شعر گوئی زبان فارسی را باین منظور برگزید که فکر میکرد ممکنست مردمانی که استعدادی ندارند پیغامش را درک کنند، و دچار اشتباه شوند ۱۲ ازین روشی اختیار کرد که کمتر مردم هند از آن آگاه هستند - خانم سروجنی نائیدو^{۱۳} احترامی بعلامه گزارده ویرا "ملک الشعراى آسيا" نامید - خانم سروجنی گفت: پیش من علامه اقبال علامتی از هند متحده ای هست که امید جهان و امن عالم بر آن (هند) اساس دارد -

بسیاری از مدعوین کنفرانس میزگرد در این جلسه شرکت داشتند که یکی از آنان

مستر گاندی ۱۴ بود -

حضرت علامه سر محمد اقبال ۰۰۰ به لاهور رسید
در ایستگاه منظرهٔ باشکوه پذیرائی گرم

(انقلاب - جمعه ۱ - ژانویه ۱۹۳۲م)

لاهور - ۳۰ دسامبر - امروز صبح حضرت علامه اقبال بوسیلهٔ فرنریر میل به ایستگاه لاهور وارد گردید - عدهٔ کثیری از بزرگان سرشناس و "اکابر شهر" و احباب و علاقمندان علامه برای پذیرائی گرم باسکله رسیده بودند - علاوه بر آنان ۰۰۰ بسیاری از اعضای هیئت رئیسه و اعضای دیگر "جمعیت اسلام" هم آنجا حضور داشتند - همینکه قطار پیش سکو رسید حضار شعار "الله اکبر" بلند کردند و علامه را بقدری با حلقه های گل آراستند که وی چندین مرتبه مجبور گردید آنها را از گردن خود در آورد -

اعضای جمعیت اسلام خدمت حضرت علامه "سپاسنامه" ای تقدیم نمودند، ولی بعلت انبوه مردم نتوانستند به استماع حضار برسانند - در این سپاسنامه بمناسبت مراجعت علامه از مسافرت انگلستان جمعیت اسلام و فرزندان دیگر اسلام "هدیه ای تبریک" پیشکش نموده خدمات بی غرضانه ملی و کشوری علامه را ستوده بودند و در پایان آن "عذر خواهی" کرده بودند که چون اطلاع تشریف آوری حضرت علامه "بوقت بسیار تنگ" موصول گردید و در لاهور مادهٔ (۱۴۴) ۱۵ هم اعلام شده بود، ازینرو مسلمانان نتوانستند که پذیرائی شایان و شایسته ای برای رهنمای محبوب خود کنند -

آگاهی

یوم اقبال^{۱۶} (روز اقبال)

(انقلاب - یکشنبه ۲۱ فوریه ۱۹۳۲ میلادی)

روز یکشنبه ششم ماه مارس تحت نظارت "اسلامک ریسرچ انستی تیوت"^{۱۷} در تالار وائی ایم - سی^{۱۸} اے لاهور جشن روز اقبال برگزار خواهد شد - در این موقع راجع به "فرزند مایهٔ ناز دنیای اسلام" "ترجمان حقیقت" حضرت علامه محمد اقبال ایم اے پی ایچ دی (M.A. Ph.D) مقالات زیر قرائت میشود - افراد هر ملت و مذهب درین موقع تشریف آورده بر اطلاعات خود دربارهٔ این "شاعر فیلسوف نامور مشرق" اضافه "معتدبه" کنند - ورود جلسه بدون بلیط می باشد:

- ۱- صوفی غلام مصطفیٰ تبسم (فوق لیسانس) دانشیار گورنمنٹ کالج لاہور: شعر اقبال (اردو)
 - ۲- حکیم احمد شجاع (لیسانس) لاہور: اقبال بحیث یک "شارح تعلیم اسلام" (اردو)
 - ۳- ممتاز حسن (فوق لیسانس) حسابدار عمومی (Accountant General): اقبال و تخیل غرب (انگلیسی)
 - ۴- شیخ اکبر علی ارسطو (لیسانس قانونی - (B.A.L.L.B): اقبال و تصوف (انگلیسی)
 - ۵- سید محمد عبداللہ لاہور: اقبال و سیاسیات عالیہ عالم (اردو)
 - ۶- پرفسور محمد دین تاثیر (فوق لیسانس): "ارتقای ذهنی اقبال" (انگلیسی)
- المعلن (اعلام کنندہ) ابوالخیر محمد عبداللہ - اسلام ریسرچ انسٹی ٹیوٹ لاہور

آگاہی

یوم اقبال (انقلاب یکشنبہ ۶/مارس ۱۹۳۲ میلادی)

برای معرفی فعالیت های بزرگ فرهنگی و اسلامی "فرزند مایہ ناز دنیای اسلام" "شاعر مشرق" "ترجمان حقیقت" علامہ سر شیخ محمد اقبال ایم اے بی ایچ دی بیرسٹریٹ لاء

(M.A.Ph.D. Barrister-at-Law) به "اصحاب علم دوست" تحت نظارت اسلامک ریسرچ انسٹی ٹیوٹ لاہور روز یکشنبہ ۶ مارس در تالار وائی ایم سی اے "روز اقبال" برگزار خواهد شد - "باصحاب هر مذهب و ملت" التماس است کہ تشریف آورده از کارهای بزرگ فرهنگی و ادبی شخصیت پر افتخار خاور آشنا بشوند - دکتر ایس - ایس بهتتاگر ۱۹ رئیس جلسہ می باشند - دعوت جای به افتخار علامہ اقبال

(انقلاب چهار شنبہ - ۹/مارس ۱۹۳۲ میلادی)

لاہور - ۷ مارس - امروز ساعت ۵ بعد از ظهر از جانب "لورینگ اسلامک ریسرچ انسٹی ٹیوٹ" در ضمن "روز اقبال" دعوت جای بعمل آمد - تقریباً یکصد

و پنجاه نفر معزز شهر حضور داشتند - مولانا سالک، مدیر روزنامه انقلاب، در سخنرانی مختصری از طرف اسلامک ریسرچ انستی تیوت از "مدعوین" تشکر و سپاسگزاری کرد و از حضرت علامه استدعا نمود که بخاطر هدایت و رهنمائی اعضای مخلص انستی تیوت چیزی بفرماید ۰۰۰ حضرت علامه در نطق مختصر ولی "عالمانه" خویش توجه اعضای انستی تیوت را به بعضی از قسمتهای علم و تحقیق منعطف کرد و ضمن تحسین و تقدیر نهضت (اسلامک ریسرچ انستی تیوت) فرمود که برای 'بزرگداشت' ادبیات اسلامی و تاریخ و تمدن اسلامی در نوجوانان مسلم، بوجود آمده است - پس ازان این "صحبت پاکیزه" بخیر و خوبی بانجام رسید -

پذیرائی باشکوه از علامه اقبال در "دارالعوام" (لندن)

(انقلاب دو شنبه ۲۶ دسامبر ۱۹۳۲م)

لندن - ۳۰ دسامبر - "شخصیت بلند پایه" محترم آقای چوهدری رحمت علی محتاج هیچ معرفی نیست - در بحبوحه کنفرانس میز گرد هم وی سرگرمی بیشتری از خود نشان داده بود - در مورد "تحفظ حقوق و واجبات مسلمانان" رویداد مشاغل وی را گاه گاهی بنظر خوانندگان گرامی (انقلاب) گزرانده ایم - تلگراف زیر (آقای چوهدری) نیز در مورد یکی از همین موضوعات است:

روز ۱۵ دسامبر یک "جلسه تاریخی" امرا و عموم مردم در 'دارالعوام' برپا گردید که در آن از علامه سر محمد اقبال پذیرائی شایانی کردند - لرد لیمنگتن (Lord Lamington) رئیس جلسه بود - 'علامه موصوف' در سخنرانی عالمانه خود "مطالبات اسلامی" را توضیح نموده فرمود که ۳/۱ (یک درسه) نشست (Seats) در مجلس مرکزی، اصلاحات در بلوچستان و "خود مختاری" ایالتی خلاصه مختصری از 'مطالبات اسلامی' است - علامه وضعیت حقیقی اسلام را در هند و آسیا توضیح نموده فرمود که وجود اتحاد بین "شرق و غرب" منحصر است بر 'تنظیم و قوت آزادی مسلمانان' - سر آغا خان ۲۵ و دیگر اعضای کنفرانس میز گرد هم نطقی ایراد کردند - یکی از اعضای مجلس سرهنگ اپلسن ابراز تشکر نموده از طرف مجلس اطمینان داد که مجلس "تائید و حمایت مطالبات اسلامی" خواهد کرد -

حسن استقبال از طرف "امرا و عوام"

اعتراف از "مساعی جمیله" نیشنل لیگ (National League)

(انقلاب چهار شنبه ۱۲ - ژانویه ۱۹۳۳ م)

روز ۱۵ دسامبر موقعیکه اعضای "دارالعوام" و "دارالامراء" (انگلستان) پذیرائی شایانی از "امام الشعرا و فیلسوف جهان شرق" علامه سر محمد اقبال و دیگر مدعوین کنفرانس میز گرد کردند جمعیت زیادی حضور داشت - انعقاد این جشن پر جمعیت "رهین منت مساعی جمیله" اعضای نیشنل لیگ میباشد که از این قرارند:

وائی کاؤنت بیزی آف تیم، لُرد تمپلتاؤن، لُرد ازلنگتن لیمنگتن، لُرد آرمسترونک، لُرد دینزفورد و سر این ایس سندیان، سر هنری بیچ کرافت، میجر جنرل (سرگُرد عمومی) سرایل فردنوکس، مستر جان ریمر ۰۰ و سر ولیم ویلیند -

علامه سر اقبال اظهار نظر کرده گفت: مابجهت خدمات مخلصانه شما و لیگ (League) ابراز کمال تشکر و امتنان میکنیم - من روزنامه های انگلیسی می خواندم و باکمال خوبی حس میکنم که عصر حاضر برای اسلام و بریتانیا بسیار وخیم است - انگلستان تنها دچار مسئله هند است و خوشحالم از اینکه انگلستان واقف به وضعیت حقیقی این مسئله هست -

مراجعت حضرت علامه اقبال (سر مقاله از آقای مهر)

(انقلاب دو شنبه ۲۷ فوریه ۱۹۳۳ م)

امروز، پس از چهار ماه، "حضرت علامه اقبال" مدظله العالی باز "رونق افروز لاهور" میباشد - مابمناسبت این مراجعت که بخیر و عافیت انجام گرفت، خدمت آنجناب از طرف همه مسلمانان "هدیه تبریک و تهنیت" تقدیم میکنیم و در "بارگاه خداوندی" اظهار تشکر میکنیم که آنجناب از مسافرت بلاد فرنگ باموفقیت و کامرانی برگشت -

حضرت علامه ممدوح در کنفرانس سومین میز گرد در "حمايت حقوق مسلمانان" خدمات بسیار ارزنده انجام داده است و در مورد تمایلات فرهنگی و سیاسی مسلمانان شبه قاره "شخصیت جلیل القدر" آنجناب "ارباب علم و سیاست انگلستان" را بسیار بسیار تحت تأثیر گرفته است - بدون تردید تصمیم فرقه ای پیشتر از عزیمت آنجناب گسترش یافته بود ولی تصمیم در تفکیک سند (از بمبی) و یک در سه ۱/۳

نشست برای مسلمانان در مجلس مرکزی هند بریتانی، در بحبوحه توقف آنجناب در انگلستان گرفتند، و ما شواهد این امر داریم که این مساعی پیهم مخلصانه حضرت علامه بود که سر سیمویل هور را وادار کرد که این دو مطالبه بسیار مهم مسلمانان را قبول کند -

پس از فراغت از جلسه کنفرانس آنجناب باسپانیا رهسپار گردید تا بر "شوکت گذشته" عربها اشک ریزی کند - در آنجا زیارت مسجد قرطبه کرد و درمادریدر یک محفل علمی (فرهنگی) راجع به فنون زیبای مغول و مورها نطق فاضلانه ای ایراد فرمود - تبحر علمی این "عالم مایه ناز آسیا" اهل علم اسپانیا را شدیداً تحت تأثیر گرفت - قبلاً حوزه های علمی ایتالیا و آلمان از فرمایشات آنجناب مستفیض گردیده اند - منتهی در ظرف این چهار ماه لحظه ای نگذشته است که علامه خدمتی از اسلام، چه علمی و فرهنگی و چه سیاسی، انجام نداده باشد - از خدای متعال مسئلت مینمائیم که حضرت علامه را زندگانی درازی دهد تا وی مدت مدیدی خدمت اسلام و مسلمین انجام دهد -

حضرت علامه از اروپا تشریف آورد (مراجعت کرد) پذیرائی باشکوه در ایستگاه لاهور (انقلاب - جمعه ۳ مارس ۱۹۳۳ م)

لاهور - ۲۵ فوریه - حضرت علامه اقبال امروز بوسیله فرنتیر میل بلاهور رسید - قطار تقریباً بیست دقیقه دیر آمد - هنوز ساعت هشت بود که مسلمانان در ایستگاه جمع شدند، در نتیجه پیشتر ازینکه قطار برسد بیشتر قسمت سکو از مستقیلین پر شده بود - ۰۰۰ (اسپای سرشناسان و بزرگان و معزین شهر که برای پذیرائی آمده بودند) - وقتی قطار وارد ایستگاه شد شعارهای "الله اکبر" در ایستگاه بلند شد - حضرت علامه را باحلقه های فراوان گل آراستند، و انبوه مردم بحدی بود که حتی مصافحه (باعلامه) بسیار دشوار گردیده بود -

اعضای "جمعیت الاسلام" در همانجا خدمت حضرت علامه سپاسنامه ای تقدیم نمودند - از طرف جمعیت، آقای خواجه فیروز الدین بیرستر (Barrister) سپاسنامه قرائت کرد - بعضی از اقتباسات آن ازینقرار است:

امروز زبونی مسلمانان شبه قاره "بمصدقای عیان را چه بیان" میباشد و این ملت باشکوه که گاهی بخوشبختی خویش در جهان فرمانروایی میکرد اکنون دچار "تشتت و افتراق" شده در شبه قاره "قدر و منزلت تاریخی" خود را از دست داده است - چشمهای "حقیقت بین" می بینند که علت این زوال و پستی ما، روگردانی ماست از

"اصول زرین مذهب حقه اسلام"

ساقی مدام باده باندازه میدهد
این بیخودی گناه دل زود مست ماست

"شخصیت جناب والا" علاوه بر خوبیهای دیگر، بدین جهت در دل‌های مسلمانان جایگزینست که "حضور والا" بوسیله "ترنم ریزیهای" خود دروس فراموش شده را بیاد مسلمانان آورده اید، دروسی که قبل از سیزده قرن روی ریگهای سوزان عرب صاحب مزمل (صلی الله علیه و آله و سلم) بآهنگ "دلنواز و روح پرور" به اعراب یاد داده بود - به "بیباکی و استعداد عالمانه ای" که حضور والا حقوق مسلمانان شبه قاره را در کنفرانس میزگرد مطرح فرمودید و بطوریکه نطقهای مدیرانه و محققانه جنابعالی ابوانهای دشمنان حقوق اسلامی را پلرزه انداخت، امروز نه تنها "نذر اخلاص" از دل‌های مسلمانان، چه خاص و چه عام، وصول میکند بلکه "مرغوبیت شخصیت" (آنجناب) را دو چندان میسازد - اما با اینهمه حقایق ما "بکلمات حضور" "خدمت حضور والا" عرض می کنیم:

دشت حجاز منتظر، ریگ عراق تشنه کام
خون حسین باز ده کوفه و شام خویش را

سیستم سیاسی مسلمانان تا این وقت "مقتضی" اینست که جنابعالی برای تکمیل این (سیستم) کمک قانده خود را ادامه بدهید، هر چند نوجوانان اسلام هنوز چنانکه باید، آماده عمل نیستند، لذا:
حدی را نیز تر میخوان چو محمل را گران بینی ۲۱
نطق حضرت علامه:

با این پذیرائی و تقدیم سپاسنامه بقدری مرا گرامی داشته اید که نمی توانم از عهده تشکر آن برآیم - قسمت بزرگی از زندگانی من در خدمت شماها گذشته است و از زندگانی گذشته من بخوبی آگاه هستید - از آغاز تا حال همیشه مقصود ویژه من این بوده است که مسلمانان از وضع پستی و ذلت بر آمده به "بلندی" برسند و ناتوانیها و اختلافاتی که در آنان بوجود آمده است نابود شود - به قدری که من میتوانستم در کنفرانس میز گرد بخاطر "حقوق اسلامی سعی بلیغ" نموده ام و کلمه ای نگفته ام که در آن حتی احتمال ضرری هم به حقوق مسلمانان باشد - اکنون "فرصت زرین" است که اختلافات را فراموش کنیم - می توانیم نظر به سنن پیشین خود متحد شویم - در اروپا این امر را بخوبی مشاهده کرده ام که هر مرد و هر زن آن کشور منتظر است

که از ماهیت اسلام آگاه شوند و آنان در جستجوی مذهبی هستند که تشنگی روحانی انسان را فرو نشاند.

چون قلت فرصت هست، نمیتوانم در این مورد نطق مفصلي ايراد کنم و نطق خود را پايان رسانيده از شما بار ديگر همين تقاضا ميکنم که خدا را همه اختلافات خود را، خواه سياسي باشد و خواه مذهبي، بکلي نابود کنيد و متحد و يکدل باشيد. امروز همه کشورهاي اسلامي بيشتر از اين خرابيها را رفع کرده اند، بايد که شما هم از آنها پيروي کنيد.

(بعثت از دحام) علامه تقريباً با بيست دقيقه تأخير از ايستگاه بيرون آمد. بيشتر اصحاب تا دولتکده علامه، وی را مشايعت نمودند و اکثر از اکابرینی که نتوانسته بودند بایستگاه برسند برای ملاقات بدولت کده علامه رسیدند. خبر نگار انقلاب پس ازین مصاحبه خود را با علامه ذکر کرده میگوید: تا دیر وقت بخدمت گرمی حضرت علامه ماندم آنجناب بيشتر درباره مسافرت خود به اسپانيا صحبت کرد. درباره مسجد قرطبه حضرت علامه فرمود:

”بنظر من تا امروز هيچ مسجدی باين زیبایی و شکوه در همه عالم بنانده است. مسیحیان پس از گشودن قرطبه، دراین مسجد جای بجای کلیساهای کوچک بنا کرده اند، ولی حالا پیشنهاد دارند که این کلیساها را منهدم ساخته مسجد را بوضع اصلی آن در بیاورند“.

حضرت علامه بهمراهی ناظر آثار قدیمه و اجازه ویژه دراین مسجد نماز گزارانند، گویا پس از تسلط مسیحیان برقرطبه، یعنی تقريباً پس از چهار صد و پنجاه سال، دراین عبادتگاه اسلامي این اولین نماز اسلامي بود.

اجتماع باشکوهی به افتخار حضرت علامه اقبال دعوت چای از جانب ریسرج انستی تیوت

(انقلاب - شنبه ۴ مارس ۱۹۳۳م)

لاهور یکم مارس - امروز ساعت چهار و نیم بعد از ظهر از طرف اسلامک زیسرچ انستی تیوت در باغ شهرداری دعوت باشکوه چای بافتخار علامه اقبال برپا گردید (در این دعوت اشخاص گرمی و ارجمند شهر شرکت کردند) - بعد از چای مولانا عبدالمجید سالک مدیر انقلاب از طرف انستی تیوت از ”حضرت علامه“ سپاسگزاری نمود و نطق مختصری ايراد کرده گفت: در این عهد ”ذات والاصفان“ حضرت علامه ”از آن“ نفوس مقدس ”هست که اسلام بر آنان افتخار و ”نازيجا“

دارد - خدمات گرانقدری که حضرت علامه در کنفرانس میر گرد بخاطر مسلمانان هند انجام داده است، نیازی به تشریح ندارد ۴۰۰ (در پایان مولانا سالک) از حضرت علامه تقاضا نمود که بمناسبت این موقعیت سعید حضار را از فرمایشات خود مستفیض فرماید - در جواب این تقاضا حضرت علامه عذر خواست که در این وقت برایش ممکن نیست نطق مفصلی ایراد کند و گفت که: من سی ۳۰ سال گذشته زندگانی خودم را در "غور و فکر" راجع به "تدبیر های تطبیق" بین اسلام و تہذیب و تمدن عصری بسر برده ام و در این مدت مقصود و منظور اصلی زندگانیم همین بوده است - مسافرت نازہ ام بحدی مرا باین نتیجه رسانیده است که نباید این مسئله را اینصورت مطرح کرد، زیرا که مطلبش جز این نباشد که اسلام در برابر تمدن امروزی یک قوت ضعیفی است - بنظرم باید این مسئله را اینطور مطرح کرد که تمدن امروزی را بچه صورت نزدیکتر به اسلام بیاوریم -

حضرت علامه از اعضای انستی تیوت تشکر نموده فرمود:

من تجربات و مشاهدات مسافرت خود به اندلس را بعداً در صحبت مفصلی پیش شما حضار گرامی بیان خواهم کرد، زیرا که الآن ما برای تفکر و تدبیر در باره مسئله مهمی،^{۴۳} داریم می رویم که اهمیت آن تا فردا بر شما روشن خواهد شد -
خطابه علامه

(انقلاب - پنجشنبه - ۲۰ آوریل ۱۹۳۳ء)

اروز ۱۵ آوریل ۱۹۳۳ میلادی در لاهور (تالار هیل - دانشگاه پنجاب) اداره ای بنام "اداره معارف اسلامیہ" تأسیس گردید - جلسه افتتاحی آن تحت ریاست علامه اقبال منعقد شد - در این جلسه علاوه بر محول شبه قاره، عموم مردم هم شرکت کردند - در خطابه ریاست علامه اقبال فرمود:

"اقتباس"

تقاضای وقت اینست که بجای اینکه ما اکنون "جزئیات فقهی" را تحت بررسی قرار دهیم، باید به آن بخشهای علوم متوجه شویم که هنوز محتاج رسیدگی است - فعالیت های پرشکوه مسلمانان در "ریاضیات و عمرانیات و طب و طبیعیات" هنوز در کتابخانه های مختلف جهان مستور و پنهانست - لازم است که آنها را از سرنو زنده کنند - علامه فرمود که باید جستجو و تفحص این "ذخائر و منابع" از مقاصد مهم اداره باشد -

بعد فرمود: علای قرن بیستم میلادی اروپا نظریات و اکتشافاتی را که برای خود

چیز تازه ای میدانند، قرن‌ها پیش علماء و فضلاء عرب درباره آنها بحث‌های "سیر حاصل" کرده اند - نظر "اضافیت" اینشتن، ترد اروپائیان ممکنست چیز تازه ای باشد ولی مبادی این نظر صدها سال پیش در کتابهای علای اسلام مطرح شده است - برای درک فلسفه امتیازی برگسون لازمست که این خلدون را مطالعه کنیم - جناب علامه به فصولی از "کتاب شهره آفاق" اشپنگلر "زوال غرب" اشاره نمود که در آنها تمدن عرب تحت بحث قرار گرفته است - علامه در نتیجه گیری مصنف مزبور عیبجویی کرد و علما و فضلاء مسلم را دعوت نمود که خودشان اثرات تمدن خود را مطالعه کنند و آن "اسرار و ممکنات" را برای روشن ساختن سرنوشت و تربیت متخیله ملت بکار ببرند تا بتوانیم تمدن پر افتخار و مباهات خود را بکمال در جهان مطرح کنیم -

نامه وزیر ایران بنام علامه اقبال (جشن هزار ساله فردوسی)

(انقلاب - دو شنبه ۲۹ - آوریل ۱۹۳۴م)

لاهور - ۲۷ آوریل - حضرت اقبال نامه ای از طرف وزیر فرهنگ و آموزش ایران و رئیس آثار ملی تهران دریافت کرده است که در آن از آنجناب تقاضا نموده اند که در جشن هزار ساله فردوسی ۰۰۰ شرکت نموده اهل ایران را نمون کنند -

حضرت علامه در این روزها مریض هست - اگر بمنّت خدای برتر و توانا بهبود یابد سعی خواهد کرد که در این جشن شرکت جوید -

بمناسبت جشن هزار ساله فردوسی طوسی دعوتی از طرف ۰۰۰ رضا شاه ۰۰۰۰۰۰ به علامه اقبال ۰۰۰۰

(انقلاب یک شنبه ۱۶ سپتامبر ۱۹۳۴م)

بمبئی - ۱۳ سپتامبر - طبق آگاهی ۰۰۰ بمناسبت جشن هزار ساله "شاعر نامدار و جاوید ایران فردوسی طوسی" رضا شاه ۰۰۰ بعضی از مشاهیر شبه قاره را دعوت کرده است و ۰۰۰ علامه سر محمد اقبال هم ۰۰۰ یکی از مدعوین میباشد -

روز دعا برای علامه اقبال

(انقلاب سه شنبه ۷ آوریل ۱۹۳۶م)

پس از افسردن چراغ "سلطنت مغلیه" در هند زوال سیاسی و اقتصادی و مذهبی (مسلمانان) بطوری شروع شد که سرعت آن تا امروز سست نگردیده است - بهر حال در این زبون حالی اگر از یک طرف بمنّت خدای بزرگ و برتر شخصیت برجسته ای مثل سرسید مرحوم و مغفور بوجود آمد که برای آتیه فرهنگی مسلمانان شبه

قاره فدا کاری خاص و قابل ملاحظه ای کرده آنانرا بلایانی رها نید که نزدیک بود بعزت 'فقدان تعلیم و تربیت' برسر مسلمانان شبه قاره فرود آید؛ از طرف دیگر خدای "شخصیت عالی" همچو دکتر سر محمد اقبال را هم بوجود آورد که هر لحظه زندگانی وی در خدمت اسلام بسر شد - متأسفانه امروز ما بسبب بی عاطفگی خود از قدر و منزلت اقبال آگاه نیستیم ولی "نگاههای دور رس" می دانند که مردی با عظمت مثل اقبال پس از قرن‌ها به دشواری بوجود می‌آید - این مرد مجاهد با مساعی شبانه روزی خود از روی اسلام آنهمه پرده‌ها را برداشته است که وجود آنها تابندگی روی درخشان اسلام را تحت الشعاع قرار داده بود - شبهای زندگانی اقبال در جهد اصلاح و ترقی و برتری ملت اسلامی بسر شده است و امروز در گروه مسلمانان باسواد شبه قاره اگر رمقی از بیداری دینی وجود دارد تا حد بسیاری مرهون و مدیون "جگر کاروبهای" اقبالست -

مدتیست که این محسن غمخوار و بی غرض ملت اسلامی به مرض گلو میتلا و بخاطر معالجه در بهیوال اقامت دارند - (Inter Collegiate Brotherhood) برای بهبودیابی علامه بحضور رب العلمین مسئلت می نمایند تا خدای بزرگ و توانا "بطل جلیل اسلام"، شاعر مشرق علامه سر محمد اقبال را برسر مسلمانان بی کس هند تا دیر زنده و سلامت داراد - آمین -

در آخر بهمه روزنامه های اسلامی هند "التجای دردمندانه" است که این تقاضای انتر کالجیت مسلم برادر هودرا در اشاعت خود به جای نپایانی انتشار داده مسلمانان هند را ممنون سازند -

"دبیر انتر کالجیت مسلم برادرهود لاهور"

اعتراف خدمات حضرت علامه اقبال

(انقلاب پنجشنبه - ۲۹ ژوئیه ۱۹۳۷م)

لاهور - ۲۵ ژوئیه ۱۹۳۷م - امروز صبح ساعت ۸ جلسه اجباری عمومی مشاورت انجمن حمایت اسلام لاهور منعقد گردید - در مواد مورد بحث "استعفاء حضرت علامه مدظلّه العالی" و انتخاب دبیر افتخاری، هر دو مسئله مهم بود -

هیئت عمومی نمی خواست انجمن را از پشتیبانی حضرت علامه اقبال محروم بیند و تمنای قلبی (هیئت) این بود که این اداره ملی (انجمن حمایت اسلام) تا ابد در پشتیبانی این بطل جلیل می ماند، ولی ناخوشی حضرت علامه نگذاشت که این آرزو بر آورده شود - لذا چون هیئت باین نتیجه رسید که چون مرض نمیگذارد که حضرت علامه مسئولیت ریاست را بجا آورد استعفاء ویرا با رنج و تاسف پذیرفت و در ضمن از خدمات جلیله او در دوره ریاست خود، از صمیم قلب تشکر نمود و اطمینان کامل داد - حضرت علامه پس از استعفاء، هم انجمن را با مشورت های سودمند و فرمایشات خود مستفید خواهند ساخت - چنانکه "موصوف" (علامه) بکمال لطف در این مورد قول داده است ۰۰۰۰

پیغام "هنگامه خیز" حکیم مشرق بمناسبت سال نو ۲۴

بتهای ناسیونالیسم، کمونیسم و فاشیسم را بشکنید، احترام انسانیت بیاموزید

(انقلاب چهار شنبه ۵ ژانویه ۱۹۳۸ میلادی)

این پیام را بمناسبت نوروز حضرت علامه اقبال مدظلّه العالی برحسب تقاضای "آل اندیا رادیو"

(All India Radio) به انگلیسی داد و مولانا سالک، مدیر انقلاب روز یکم ژانویه ۱۹۳۸ میلادی ساعت شش آنرا پخش کرد - پس آزان این پیغام به اردو برگردانده در روزنامه انقلاب انتشار دادند -

"پیغام"

عصر حاضر را بر توسعه و تکامل "عظیم المثال علوم عقلیه، و سائنس (Sci-ence) ناز و اقتخار بسیار است و بدون تردید حق این تفاخر هم دارد - امروز وسعت های زمان و مکان تنگ شده و انسان در نقاب کشائی اسرار طبیعت و تسخیر قوای عالم موجودات به موفقیت های حیرت آور همی رسد، ولی با این همه تکامل، در این دوره جبر و استبداد ملوکیت چه نقاب های جمهوریت، ناسیونالیسم، کمونیسم و فاشیسم و غیر آن که نبوشیده است و در تحت این نقابها در هر گوشه دنیا قدر حریت و شرف آدمیت بطوری دچار ذلت و تحقیر است که حتی در تاریک ترین اوراق تاریخ عالم هم نظیر آن دیده نمی شود - مدیر نهایی که قیادت و حکومت انسانان بآنان سپرده شده بود، خدایان خونریزی و سفاکی و زیردست آزاری ثابت شدند - حاکمانیکه فرضشان تحفظ

اخلاق انسانی و نوامیس عالییه بود و اینکه از تعدی ظلم انسان ها بر انسان ها را جلوگیری کنند و سطح ذهنی و عملی آدمیت را بالا ببرند، در گرمی ملوکیت و استعمار ملیونها از بندگان مظلوم خدای را هلاک و پامال نمودند و ازین عمل منظورشان فقط این بود که حرص و هوس گروه مخصوص خود شانرا سامان تسکین بهم رسد -

پس از غلبه و تسلط بر اقوام ضعیف، آنان دست تطاول بر اخلاق و دین و سنن فرهنگی محکومان دراز کردند - باز بین آنان منافرت و تفرقه انگیزی بوجود آورده آن بدبخت هارا در "خونریزی و برادرکشی" مشغول ساختند، تا این اقوام محکوم، بعلت نخدیر غلامی و محکومی سرگشته و گیج و غافل بمانند و زالوی استعمار بخاموشی خون آنانرا بمکد - سال گذشته را بنظر آورید، و امروز در میان خوبیهای نوروز هم بر واقعات جهان نظر بیافکنید؛ این حش باشد یا فلسطین، خواه اسپانیا باشد یا چین در هر گوشه این، "خاکدان ارضی" قیامت برپاست - ملیونها آدم را بکمال بیدردی همی کشند - به آلات مهلک و ویران کننده سائنس Science آثار باشکوه تمدن انسانی را معدوم میکنند و دولتهاییکه فعلاً در این بازی آتش و خون عملاً سهیم نیستند، در حوزه اقتصاد قطره های آخرین خون ضعیفان را میمکنند - منتها هنگامه محشریست که در آن بجز "نیم نفسی" صدای دیگری بگوش نمیرسد -

متفکرین همه جهان مات و مبهوتند و دراین مورد فکر میکنند که آیا میوه این عروج فرهنگ و تمدن و این کمال ترقی و تکامل انسانی اینست که آدمها بجان یکدیگر بیفتند و توقیف زندگی را در این کره امکان ناپذیر بگردانند - باید بدانید که راز بقای انسان در احترام آدمیت است - تاوقتیکه قدرتهای تعلیم و تربیت ("آموزش و پرورش) همه دنیا توجه خود را فقط بدرس احترام آدمیت متمرکز نمیکنند، این جهان مانند منطقی بصورت درنده ها خواهد ماند - نمی دانید که اهالی اسپانیا، باوجود اینکه یک نسل و یک زبان، یک کیش و یک ملت هستند، تنها بعلت اختلاف عقاید اقتصادی، گردن یکدیگر را میزنند و نام و نشان تمدن خود را بدست خود نابود میکنند - این کاملاً روشن است که وحدت ملی هم حتماً بر جای نیست - تنها وحدتی که معتبر است وحدت بنی نوع انسانست که از نسل، زبان، رنگ و قوم بالاتر است - تاوقتیکه لعنتهای این جمهوریت دروغین و این "قوم پرستی ناپاک" و این "ملوکیت ذلیل" را کاملاً از بین نبرند، و تاوقتیکه انسان بلحاظ عمل خویش متقاعد "الخلق عیال الله"

نخواهد بود، و تا وقتی که امتیاز وطن جغرافیائی و نسل و رنگ بطور کامل ناپود نشود، انسان نخواهد توانست در این دنیا با فوز و کامرانی زندگانی کند و کلمات درخشان و باشکوه "اخوت و حریت و مساوات" هیچگاه شرمنده معنی نخواهد بود -

بیانید! این سال نو را با این مسئله آغاز کنیم که خدای بزرگ و توانا ارباب دولت و قدرت را "انسان" بسازاد و آنانرا تحفظ آدمیت بیاموزاد -

دعا

بمناسبت یوم اقبال

(آقای اصغر حسین خان نظیر لدھیانوی شاعر و نعتگوی شهیر اردو میباشد - تا ایندم به منت خدای بزرگ و برتر زنده است، مردیست پیر نودساله و هنوز هم شعر نغز میگوید - اشعار زیر که بکمال علاقمندی و اخلاص و صمیمیت سروده شده، از همین مرد باصفاست که پنجاه سال قبل [تقریباً سه و نیم ماه پیش از مرگ علامه اقبال] بمناسبت یوم اقبال گفت - (یزدانی)
(انقلاب - یکشنبه - ۹ ژانویه ۱۹۳۸م):

حضرتِ اقبال آن سالارِ قوم
آفتابِ مطلعِ انوارِ قوم
در گُلوی او نواهای خلیل
قوم از آهنگ او گرم رحیل
بهره یابِ مستی و عشق و نیاز
مایه دار ذوق و شوق و سوز و ساز
حشرها مستور در پهلوی او
عاشقان گرم عمل از هوی او
قطره از خمخانهٔ بطحا چشید
دید آن رنگی که موسی هم ندید
ذره از علم نبی تحصیل کرد
فکر خود را شهیر جبریل کرد

وانمود اسرار قرآن حکیم
داد اهل علم را ذوق سلیم
من که در رُتاریان رقصان بدم
بی خبر از جلوه یزدان بدم
جان من ناآشنا از تاب عشق
خنده زن بر حال من ارباب عشق
چون نوای او بگوش من رسید
در تن بیجان من جان در دمید
خفته بودم او مرا هشیار کرد
از نوای "اله" بیدار کرد
ذکر پیغمبر شنیدم من ازو
الفت حیدر خریدم من ازو
پرده از چشمم کشید آئینه اش
سوز سلمان دیدم اندر سینه اش
آشنا با جعفر و شبیر کرد
در دل من عالمی تعمیر کرد
از کلامش مرد صاحب‌دل شدم
واقف اسرار آب و گل شدم
داد از شوق عمل عزت مرا
از جهنم بُرد در جنت مرا
چشم من محو رخ زیبای اوست
دامنم معمور از گل‌های اوست
در جهان با اهل دولت کار نیست
در کف من درهم و دینار نیست
خم نکردم پیش منعم گردنم
از زر و لعلش فروزان دامنم
زندگانی میکنم در خار و خس
فکر من از فیض او افلاک رس

از شب هجران نه ترسد جان من
نور او در کلیه احزان من
ای خدا مثل خضر او زنده باد
در جهان اقبال ما پاینده باد

اینک در پایان چند قطعه تاریخ وفات علامه اقبال را که مرحوم حفیظ هوشیارپوری (ایم - ای) سروده (او هم شاعر شهیر اردو بوده است) می آوریم -
مرحوم حفیظ در تاریخ گوئی کم نظیر بود:

انقلاب - جمعه - ۲۹ آوریل ۱۹۳۸ م)

”نشان مرد مومن با تو گویم“
زبان مابود او را همه سود
عیان گشت این بمن از مرگ اقبال
که از اندوه آن شد جان غم آلود
سرهوش از چه مازا رفت از دست
”چو مرگ آید تبسم بر لب اوست“

۱۳۶۲=۵=۱۳۵۷ هجری قمری

(مصرع اول و آخرین از علامه اقبال است - یزدانی)

بگشتند فردوسیان شادمان
چو اقبال در دهر رویش نهفت
بوقتی که بر باب جنت رسید
”چه مرد خدامست“ رضوان بگفت
۱۳۵۷ ه ق

رخت بریست از جهان اقبال ما
آن امین سوز مشتاقی نماند
مانهی پیمانه واماندم، حیف!
”آن قدح بشکست و آن ساقی نماند“

در "مسافر" گفت خود سال وفات
"صدق و اخلاص و صفا باقی نماند"

۱۳۵۷ هـ ق

(انقلاب چهارشنبه - ع ۵ مه ۱۹۳۸ میلادی)

آه مفکر اعظم

۱۳۵۷ هـ ق

ملجاء اهل علم حضرت علامه اقبال

۱۹۳۸ میلادی

(انقلاب - پنجشنبه - ۵ مه ۱۹۳۸ م)

تبسم برب از دنیای فانی شد سحرگاهی
چو بشنید این پیام دوست آن مرد خود آگاهی
"غباری گشته" آسوده نتوان زیستن اینجا
به باد صبحدم در پیچ و منشین بر سر راهی

(انقلاب - شنبه - ۳۰ آوریل ۱۹۳۸ م)

تاریخ وفات از میرزا مصطفی علی همدانی:

عاشقان سوخته بدین منوال
گه بمستی و گاه از سر حال
مرغ روحش بگفت و زد پر و بال
"عاشق اهل بیت شد اقبال"

۱۳۵۷ هـ ق

تاریخهای آرامگاه علامه اقبال از حفیظ هوشیارپوری:

(انقلاب - چهارشنبه - ۴ مه ۱۹۳۸ م)

“لحد حکیم الامت شاعر حق آگاه مشرق”

۱۹۳۸ میلادی

“ترتیب علامه دهر” انار الله برهانه

۱۳۵۷ هـ ق - ۱۹۳۸ میلادی

حواشی

- ۱ - لقبی که دولت انگلیس بعنوان احترام به علامه اعطاء نمود.
- ۲ - اسم قطاریست که بین پشاور (پاکستان کنونی) و کلکنه (هند) رفت و آمد میکرد و قطار بزرگتر و مهمی بود.
- ۳ - P and Q
- ۴ - سیاستمدار بنام و یکی از اعضای مجلس مرکزی از سند
- ۵ - Muslim Youth League ، یکی از احزاب سیاسی جوانان مسلم شبه قاره
- ۶ - Central Muslim Youth League همان حزب سیاسی مرکزی
- ۷ - منظور علامه از “جنگ” جدوجهد سیاسی میباشد
- ۸ - Round Table Conference
- ۹ - Iqbal Literary Association
- ۱۰ - خاور شناس شهیر
- ۱۱ - مفسر بنام قرآن مجید که بزبان انگلیسی ترجمه و تفسیر نوشت
- ۱۲ - یعنی اگر به اردو بنویسد این چنین اشتباهی ممکنست
- ۱۳ - زن سیاستمدار و شاعره و دانشور شهیر هندو
- ۱۴ - سیاستمدار بزرگ و شهیر هندوان و رئیس حزب کنگره
- ۱۵ - طبق این ماده بیشتر از چهار نفر نمی نتوانند در جای عمومی گرد آیند
- ۱۶ - علامه اقبال هنوز در قید حیات بود که برای تمجید و تحسین وی برگزار جشن روزش را آغاز کردند - این آگاهی در همین مورداست -

۱۷ - Islamic Research Institute

۱۸ - Young Men Christian Association Hall نالار وائی ایم سی اے یکی از تالارهای معروف

لاهور است که در خیابان قائداعظم واقعست - در آنروزها این خیابان بنام خیابان مال

معروف بود

۱۹ - Dr.S.S.Bhatnagar دانشور بنام هندو بود

۲۰ - سیاستمدار بزرگ و رئیس فرقه اسماعیلیه

۲۱ - نوا را تلختر میزن چودوق نغمه کم بابی

حدی را تیز تر میخوان چو محمل را گران بینی

(قصاید عرفی چاپ لکهنو ص ۷۸)

۲۲ - این مسئله بذریع اسلام کنهیا لال گابا وکیل سرشناس هندو بود - علامه اقبال پس از اختتام

دعوت مزبور مستقیماً بمنزل گابا تشریف برد و در آنجا در حضور خود علامه و چند شخص

سرشناس دیگر لاهور، گابا باهمه فامیل خود حلقه بگوش اسلام گردید -

۲۳ - منظور از سال نو، سال نو میلادیت -

JOURNAL

Institute of Muslim Minority Affairs

Editor: Syed Z. Abedin

VOL. VII NO. 1 NOW AVAILABLE

This Issue Contains:

Articles and research reports on Portugal and Spain, Eastern Europe, Poland, Chinese Turkestan, Lakshadweep, Sri Lanka, North Thailand, Japan, Trinidad and Tobago, Canada, West and East Africa.

Along with Dialogue on the Rights of non-Muslims in Islam, Legal Questions Relating to Muslim Personal Law in Minority Countries, Research in Progress, Book Reviews and Spectrum.

Contributors Include:

Muhammad Hamidullah, Fazlur Rahman, Abdullah Naseef, Earle Waugh, Lucy Carroll, Jacinto Bosch Vila, Farah Gilanshah, Ameer Ali, Andrew Forbes, Daoud Hamdani, David C. Davis, C.C. Stewart, Abasi Kiyimba and others.

ORDER YOUR COPY NOW!

Orders are dispatched only on receipt of payment. Remittances in US\$, Canadian \$, Hong Kong \$, Eurocheques and Cheques in convertible local currency can be accepted at current exchange rates. Cheques in Indian Rupees, Pakistani Rupees and Bangladesh Takas are accepted at the rates listed below.

**New Distribution office
Institute of Muslim Minority Affairs**

46 Goodge st 1st Flr London W1P 1FJ U.K

Subscription	International	India	Pakistan	Bangladesh
2yr institution	£20 (4 issues)	Rs. 150	Rs. 200	Tk. 350
1yr institution	£12 (2 issues)	Rs. 90	Rs. 120	Tk. 200
2yr individual	£16 (4 issues)	Rs. 120	Rs. 160	Tk. 275
1yr individual	£10 (2 issues)	Rs. 75	Rs. 100	Tk. 175

دونکته از اندیشه بلند اقبال

دکتر سید جعفر شهیدی

درباره علامه اقبال فراوان بحث کرده اند - زندگانی او، اندیشه او، شناخت او از اسلام، روش سیاسی او، جهان بینی و جهات دیگر - خودم توفیق داشته ام در فاصله پانزده سال دو بار گوشه ای از فکر بلند این مرد بزرگ را بررسی کنم، من ادعای اقبال شناسی ندارم، اما میتوانم بگویم از گفته او در شناخت او الهام گرفته ام - اگر هر سال مجلس بزرگداشتی برای علامه اقبال برقرار کنند و اقبال شناسان در آن بعلتی به بحث درباره زندگانی او به پردازند بازهم گفتنی درباره اقبال فراوان خواهد بود -

من در این مجلس علمی درباره دو نکته از اندیشه بلند اقبال سخن خواهم گفت، هر چند از جهتی گفتن این دو نکته هم تازگی ندارد -

این دو نکته یکی ارزش انسان است در تشکیل امت اسلامی و دیگری اثر امت اسلامی در انقلاب بشری -

اقبال چنانکه میدانیم در خانواده ای مسلمان تربیت یافت - از قرآن و تعلیمات دینی بهره گرفت، سپس باعرفان اسلامی و آثار عارفانی چون مولانا جلال الدین و حافظ آشنا گردید - سفر او به اروپا و آشنائی وی با نظریات فلسفی برگسون، فیخته، نیچه و مطالعه او در نظریات کانت و هیگل هیچگاه تشنگی روح حقیقت جوی او را نشانند و سرانجام پس از این دور مطالعه های ممتد گفت :

سود عشق از دانش حاضر مجوی
کیف حق از جام این کافر مجوی
مدتی محو تگ و دو بوده ام
رازدان دانش نو بوده ام
باغبانان امتحانم کرده اند
محرم این گلستانم کرده اند
تا ز بند این گلستان رسته ام
آشیان برشاخ طوبی بسته ام
دانش حاضر حجاب اکبر است
بت پرست و بت فروش و بتگراست

تابه زندان مظاهر بسته ای
از حدوحس برون ناجسته ای

چنانکه میدانیم در این بیت ها آماج تیر علامه اقبال صنعت غرب و ساختمان های بلند و ماشین های سنگین و هوا پیا های غول بیکر نیست - آنچه بدان می تازد جهان بینی و جهان شناسی غرب است - شناختی خالی از روح و رسیدنی به سر منزلی بسیار تاریک - این سرخوردگی دیگر بار او را به نگرش در میراث خانوادگی خود باز میگرداند - این بار تعلیقات اسلامی و عرفان مسلمانی را با استفاده از روش تازه ای مطالعه میکند - نخست آماده سفر روحانی میشود - سفری از انسان به خدا :

شب دل من مایل فریاد بود
خامشی از زاریم آباد بود
شکوه آشوب غم دوران بدم
از تهی پیمانیگی نالان بدم
این قدر نظاره ام بی تاب شد
بال و پر بشکست و آخر خواب شد
روی خود بنمود پیرحق سرشت
کو به حرف پهلوی قرآن نوشت
گفت ای دیوانه ارباب عشق
جرعه ای گیر از شراب ناب عشق
برجگر هنگامه محشر بزن
سینه بر سر دیده برنشت بزن

اگر می خواهید بدانید او در این سفر چه بدست آورد در این گفتار که می گویم کوتاه باشد، نمی گنجد، بهتر است بخش های تمهید - اصل نظام عالم از خودی است - حیات خودی از تخلیق و تولید مقاصد است - خودی در عشق و محبت استحکام می پذیرد - خودی از سؤال ضعیف می گردد و نیز دو سه فصل پس از آنرا بدقت بنگرید : در این سفر اقبال بدین نتیجه رسید که انسان مظهر خداست و باید در جهان خاکی کار خدائی کند، امانه هر انسانی بلکه انسانی که با اکتساب صفات خدائی کامل شده باشد :

نایب حق درجهان بودن خوش است
 بر عناصر حکمران بودن خوش است
 نایب حق همچو جان عالم است
 هستی او ظل اسم اعظم است
 از رموز کل و جزو آگه بود
 درجهان قائم به امرالله بود
 صدجهان پیش جهان جزو کل
 روید از کشت جنان او جو گل

اما چنین انسان که می خواهد خلیفه یا نائب خدا شود باید این خلافت را چگونه بدست بیاورد - اقبال میگوید این منصب را جز ازراه تسلیم به امر حق و کار بستن امر او نمیتوان یافت :

تو هم از بار فرائض سرمتاب
 برخوردی از عنده حسن المآب
 در اطاعت کوش ای غفلت شعار
 می شود از جبر پیدا اختیار
 ناکس از فرمان پذیری کس شود
 آتش ار باشد ز طغیان خس شود

اگر انسان تعینات وجود خود را رها کند و هویت های ظاهری و مادی را از خویش بدر سازد و به دریای بی کران الهی پیوندد، از خودی به بی خودی می رسد - اقبال نظریه رموز بی خودی را سالی چند پس از سرودن اسرار خودی پرداخته و به امت اسلامی تقدیم کرده است - نتیجه ای که از مطالعه این دودفتر میتوان گرفت اینست که انسان باید نخست خود را بشناسد و به فلسفه وجودی خویش پی ببرد وقتی خود را شناخت باین نتیجه میرسد که او جزئی از کل خلاصه عالم وجود است یا جزئی از کل انسانیت است پس باید خود را در کل انسانیت محو کند - اما این انسانیت چیست ؟ از نظر وی مظهر کامل انسانیت امت اسلامی است بدین جهت خطاب به امت اسلامی میگوید:

ای تو را حق خاتم اقوام کرد
 بر تو هر آغاز را انجام کرد

ای مثال انبیا پاکان، تو
همگر دل ها جگر چاکان بود
این فلک مشیت غبار کوی تو
ای تهاشگاه عالم روی تو
طرح عشق انداز اندر جان خویش
تازه کن بامصطفی پیمان خویش

او معتقد است که ملت اسلام چون از کسوت معنوی خود درآمده است رنگ گوهر خود را از دست داده است - اگر بخواهد مجد و شرف و عزتی را که داشت از نو به دست آورد باید دگر گون شود و یا به اصطلاح امروز انقلاب کند و طرح ملتی اسلامی از نو بریزد که:

بیا طرح دگر ملت به ریزیم
که این ملت جهان را بار دوش است

اقبال باروشن بینی خاصی که از عالمی دیگر بدو افاضه شده بود می دید که این انقلاب روزی تحقق خواهد یافت - در سرزمین او ملتی مسلمان جهد می نماید و امتی جدا از دیگران تشکیل می دهد و نیز از گوشه فکر خود دورنمایی راهم در سرزمین دیگری می دید - و آرزو می کرد که غنچه نهفته او در خاک آن امت هم سر از زمین در آرد و دو امت یکی شود و ملت های مسلمان سرانجام یک امت شوند و بی آنکه بدانند کی و چه امت خواهد بود میگفت:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما
ای جوانان عجم جان من و جان شما
غوطه ها زد در ضمیر زندگی اندیشه ام
تا بدست آورده ام افکار پنهان شما
مهر و مه دیدم نگاهم برتر از پروین گذشت
ریختم طرح حرم در کافرستان شما
می رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند
دیده ام از روزن دیوار زندان شما

جسم اقبال امروز در میان مانعیت که تحقق پیش بینی خود را به پیوند اما روح او از فراز آسمان و شاید هم از گوشه این مکان به مامینگرد و لب خند مسرت می زند و شعر انوری ابیوردی را زمزمه میکند

باش تا صبح
کین هنوز از تناسیح
سحر است بدست سحر است

It is by substituting Islamic concepts for
European concepts of knowledge at
present present in all branches of
knowledge.

این مقاله در سمینار تصویریات انقلابی اساسی فکر اقبال در لاهور بیان شد -

(2) by proposing specific strategies for
reviving Islamic education, including
teaching methodology.

It also extended to look at open forum for
exchange of ideas between such scholars and
others, including non-Muslims who have
country views.

MUSLIM EDUCATION QUARTERLY

Published quarterly in Autumn, Winter, Spring and Summer.

Editor: Professor Syed Ali Ashraf

- Contains studies on Islamic education - historically and educationally.
- Contains studies on Islamic education - historically and educationally.
- Contains studies on Islamic education - historically and educationally.
- Contains studies on Islamic education - historically and educationally.

1. Publisher's book reviews

2. Editor's book reviews

For the Quarterly, The Islamic Academy

Please write only in English for MUSLIM EDUCATION QUARTERLY

1. Author's address (where possible)

2. Author's address (where possible)

3. Author's address (where possible)

4. Author's address (where possible)

5. Author's address (where possible)

6. Author's address (where possible)

7. Author's address (where possible)

8. Author's address (where possible)

9. Author's address (where possible)

10. Author's address (where possible)

11. Author's address (where possible)

12. Author's address (where possible)

13. Author's address (where possible)

14. Author's address (where possible)

15. Author's address (where possible)

16. Author's address (where possible)

17. Author's address (where possible)

18. Author's address (where possible)

19. Author's address (where possible)

20. Author's address (where possible)

Muslim
education
quarterly



Winter Issue
Volume 2 • Number 2 • 1985

MUSLIM EDUCATION QUARTERLY is a review of Muslim education in the Modern World both in Muslim majority and in Muslim minority countries.

It is intended as a means of communication for scholars dedicated to the task of making education Islamic in character:

- (1) by substituting Islamic concepts for secularist concepts of knowledge at present prevalent in all branches of knowledge,
- (2) by getting curricula and text books revised or rewritten accordingly and
- (3) by proposing concrete strategies for revising teacher-education including teaching methodology.

It is also expected to act as an open forum for exchange of ideas between such thinkers and others including non-Muslims who hold contrary views.

MUSLIM EDUCATION QUARTERLY

Published quarterly in Autumn, Winter, Spring and Summer

Editor: Professor Syed Ali Ashraf

- Contains articles on Islamic education, morality, art, culture, etc.
- Critically evaluates educational issues from the Islamic point of view.
- Contains 'Reminiscences' of contemporary Muslim educationalists.
- Publishes surveys of Muslim education in all countries of the world.
- Publishes book reviews.

SEND YOUR SUBSCRIPTION NOW

To: The Secretary, The Islamic Academy

Please enter my subscription for MUSLIM EDUCATION QUARTERLY

I enclose a cheque/P.O. for (make cheque payable to The Islamic Academy. The cheque should be in sterling pounds).

Name

Address

Subscription Rates (including postage): Please indicate your preference.

- Private Subscribers ☐ £10.50 per annum
☐ £ 2.65 per issue
Institutions ☐ £13.00 per annum
☐ £ 3.50 per issue

THE ISLAMIC ACADEMY

23 Metcalfe Road, Cambridge, CB4 2DB, U.K. Tel. (0223) 350976

تصورات انقلابی اسلامی در شعر اقبال

دکتر عبدالشکور احسن

شعر و فلسفه علامه اقبال به تمام معنی صدای تصورات انقلابی اسلام است - عقاید و افکار او از تصور اسلامی دربارهٔ حیات و کائنات ریشه میگیرد - آنچه پیرامون خداوند ، بشر و مقام او در عالم و قوای شگفت آور فکری و روحی و معنوی او میگوید از تصورات و تعلیمات اسلامی الهام گرفته است - تصور اسلامی حیات انسانی در واقع یک انقلاب معجزه آسای همه جانبه بود که بنیان عقاید جهان کهنه را متزلزل ساخت و نظریات و عقاید تازهٔ روحی، اخلاقی و اجتماعی پدید آورد - همین عقاید و تصورات زندگی هدف اقبال است - وی از دیدگاه یک فیلسوف بزرگ اینها را باز گو میکند و میخواهد که جامعه جدید اسلامی بر آنها پایه گذاری شود -

اقبال معتقد است مهم ترین تصور اسلامی دربارهٔ حیات و کائنات عقیده توحید است - از همین جهت توحید را "رکن اول ارکان اساسی ملیّه اسلامی" محسوب میکند - از نظر او توحید سرچشمهٔ دین و حکمت و قانون و آئین است - نظریهٔ توحید حقیقت و چگونگی کائنات را آشکار میسازد - قوهٔ عقل و دانش نخستین گام را در راه تکامل بر تأثیر این عقیده برداشته است - این عقیده بیم و شک را از بین بر میگیرد و اختلاف اسود و احمر را از بین میبرد و ملتی را تشکیل میدهد که مرامها و هدفهای آن با ویژهٔ یکرنگی مشخص گردیده است - بهمین دلیل اقبال این ملت را "یکزبان و یکدل و یکجان" بشمار میآورد:

اسود از توحید احمر میشود
خویش فاروق و ابوذر میشود
ملت از یکرنگی دلها ستی
روشن از یک جلوهٔ این سیناستی
قوم را اندیشه ها باید یکی
در ضمیرش مدعا باید یکی
مدعای ما مال ما یکسبت
طرز و انداز خیال ما، یکسبت

ما ز نعمت های او اخوان شدیم
یک‌زبان و یکدل و یکجان شدیم

بعد از توحید مهم ترین ارکان ملت اسلامی عقیده رسالت میباشد - اقبال عقیده دارد که بقا و دوام شخص مدیون به ذات احدیت و وجود ملت بسته به رسالت است - رسالت مردم پراکنده را همنا و همنفس و هم مدعا بار می آورد، زیرا هنگامیکه وحدت اندیشه ها و آرزوها و مرامها تحکیم می پذیرد، افراد بصورت یک ملت به منصف ظهور می‌رسند:

فرد از حق ملت از وی زنده است
از شعاع مهر او تابنده است
از رسالت همنا گشتیم ما
همنفس، هم مدعا گشتیم ما
کثرت هم مدعا وحدت شود
پخته چون وحدت شود ملت شود

اقبال عقیده دارد که رسالت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم جامعه انسانی را بایک انقلاب عظیم دگرگون ساخت - هدف این انقلاب تأسیس حریت و مساوات و اخوت بنی نوع بشر بود - قبل از آن انسان درجهان انسان پرست بود و در زیر یوغ استکبار پادشاهی و استعمار کلیسایی (پاپائی) در نهایت بیچارگی و زیردستی می‌زیست ، اما رسالت حقوق پایمال شده بشر را باو سپرد - بنده را به مقام آقائی رساند - روحیه آزادی را در دلش بیدار کرد و از احساس برابری سرشار نمود - این انقلابی بود که چشم جهان نظیر آنرا ندیده بود:

تا امیننی حق به حق داران سپرد
بندگان را مسند خاقان سپرد
قوت او هر کهن پیکر شکست
نوع انسان را حصار تازه بست
حریت زاد از ضمیر پاک او
این می نوشین چکد از تاک او
عصر نو کاین صد چراغ آورده است
چشم در آغوش او وا کرده است

نقش نو بر صفحه هستی کشید
امت گیتی گشایی آفرید

بنظر اقبال ملت اسلامی حدود و ثغور ندارد، چون مسلمان دل به مقامی نمی بندد مرز و بوم او اسلام است:

قلب ما از هند و روم و شام نیست
مرز و بوم او بجز اسلام نیست
مسلم استی دل به اقلیمی میند
گم مشو اندر جهان چون و چند

بدبختانه در دوره رکود و انقراض کشورهای مسلمان این تصور برادری بین المللی را از دست داده خود را در چهار چوب تنگ تعصبات قومی و محلی محدود کردند در نتیجه آن بیش از هر مذهب و ملت از استعمار فرنگ ضربه خوردند - اقبال کوشید تا تصور جان بخش اخوت اسلامی را تجدید بنانکند - قبل از مصلح و رهبر بزرگ جهان اسلام سید جمال الدین همین عقیده را با کمال دلگرمی و شیفتگی تبلیغ و تلقین کرده و روح تازه در قالب نیم مرده مسلمانان دمیده بود و چند تن از رهبران برجسته مسلمان مانند مفتی عبده برچم وحدت اسلامی را برداشته بودند - اقبال سعی نمود که با شعر شور انگیز و فکر توانا مردم خواب رفته را بیدار کند و بازگشت شوکت جهان اسلام صورت گیرد -

تصور دیگر انقلابی اسلامی که در فلسفه اقبال با کمال تأثیر و خوبی انعکاس مییابد نظریه - عظمت و بزرگی انسان است - کلام الله مجید انسان را خلیفه فی الارض یا نائب حق نامیده و به مجد و شرف او گواهی داده است - اقبال به استعداد خلقی و سازندگی بشر اصرار دارد و او را به تراکیب زیبای "فروغ دیده امکان" و "سوار اشپ دوران" یاد کرده است - تمجید و تقدیر نیروی ظاهری و مخفی بشر در زمینه معنوی و مادی یکی از نکات اساسی فلسفه اوست - بنظر او هدف اصلی بشر تسخیر و تصرف طبیعت و کائنات است - از همین عقیده عظمت انسانی تصور انسان کامل یا ابر مرد وی ناشی گردیده است - او تمام عالم وجود را میدان فعالیت های تازه و توانای این نائب حق میداند - معتقد است که این نائب حق بر عناصر اربعه حکمرانی میکند و موجب رونق و فروغ زندگی مییابد:

نائب حق در جهان بودن خوش است
 بر عناصر حکمران بودن خوش است
 نائب حق همچو جان عالم است
 هستی او ظل اسم اعظم است
 از رموز جزو و کل آگه بود
 در جهان قائم بامر الله بود
 خیمه چون در وسعت عالم زند
 این بساط کهنه را برهم زند
 زندگی را میکنند تفسیر نو
 میدهد این خواب را تعبیر نو

برحسب همین تعلیمات قرآن اقبال تاکید مینماید که آدم با سعی مداوم و کوشش خستگی ناپذیر و تلاش و مبارزه طلبی مقتضیات عمده زندگی را تحقق بدهد و باقوای شر پیوسته بچنگد و با روحیه مقاومت و مبارزت خودی را تحکیم ببخشد. وی معتقد است که انزوا و گوشه گیری با تعلیمات و عقاید اسلامی سازگاری نمیکند، چون این روش آدم را از وظایف زندگی بیگانه نگاه می دارد و نیروهای عمل و حرکت و سازندگی را فلج میکند. مانند مولوی، اقبال تصور جهاد را از همین دیدگاه میسجد و مخالفت و مبارزت با عوامل بدی و زشتی را ناگزیر میپندارد. نیز معتقد است که هر قدر پایه روحی و اخلاقی اش بلند تر باشد با رنجهای بیشتر روبروست. بقول مولوی:

زین سبب بر انبیسارنج و شکست
 از همه خلق جهان افزون تر است

اقبال علیه استبداد و استعمار گری پیوسته مبارزه نمود. او معتقد است که زمام کار باید همیشه بدست مردم باشد. اما از دمو کراسی غرب هشدار میدهد چه کشور های غرب با اینکه به نظام دموکراتیک خود افتخار میکنند بعضی از آنها باروش ستم گرانه استعمار پرستی خود ارزش های اخلاقی و انسانی را زیر پا گذاشته اند و ممالک عقب مانده را تحت فشار قرار داده روحیه آنها را خفه نموده اند. چهره شان روشن ولی باطن شان تاریک تر از دل چنگیز است:

تو نے کیا دیکھا نہیں مغرب کا جمہوری نظام
چہرہ روشن اندرون چنگیز سے تاریک تر
آیا نظام دموکراتیک غرب را تہاشا نکرده ای؟
چہرہ اش روشن ولی باطنش تاریکتر از چنگیز است

اقبال میگوید اگر چنانچه برحسب عقاید و روحیه اسلامی ارزشهای سیاسی و مادی را بااقدار معنوی و روحی سازش دہیم دموکراسی واقعی و حقیقی بوجود خواهد آمد - و اصرار دارد کہ اگر دین با سیاست توأم نباشد نتیجہ اش چنگیزی است:

نظام پادشاهی ہو کہ جمہوری تہاشا ہو
جدا ہو دین سیاست سے تو رہ جاتی ہے چنگیزی

اگر دین از سیاست جدا شد ہر نظامی، چہ پادشاهی و چہ مضحکہ دموکراسی، بہ چنگیزی میانجامد -

این شاعر و فیلسوف بزرگ تأسف میخورد کہ خود مسلمانان پس از آنکہ پادشاهی و استعمار گری را ناپود ساختند دموکراسی اسلامی را از دست دادند و بہ نظام کہنہ پادشاهی گرانیدند -

اعتراض میکنند کہ این نظام با خواستہ ہا وایدالہای سیاسی و اجتماعی و اخلاقی اسلامی مخالف است - عقیدہ دارد کہ زمین ملک خداست، ملک پادشاہان نیست - استعمار گران فرنگی را انسان دشمن محسوب میکند و ملل شرق بویژہ جہان اسلام را علیہ قوای ظلم و فشار بہ مبارزہ میانگیرد:

خاور ہمہ مانند غبار سر راہیست
یک نالہ خاموش و اثر باختہ آہیست
ہر ذرہ این خاک گرہ خوردہ نگاہیست
از ہند و سمرقند و عراق و ہمدان خیز
از خواب گران، خواب گران
خواب گران خیز، از خواب گران خیز!

اسلام چنین نظام اجتماعی را در نظر دارد کہ از ظلم و بیداد و فقر و گرسنگی و

نکبت و بیجارگی آزاد باشد - مردم در سطح برابری زندگی کنند، حکومت بدست خود ایشان قرار گیرد - تفریق بنده و آقا و تفاوت رنگ و نسل از بین برود - عدل و انصاف حکمفرما باشد - آزادانه از فرصت های زندگی استفاده کنند و آبرومندانه استعداد های خود را بخرج دهند و دوستی و همکاری و اتحاد و اخلاص و بیریبایی را پیوسته نگهدارند:

ای اسیر رنگ پاک از رنگ شو
مومن خود کافر افرنگ شو
رشته سود و زیان در دست تست
آبروی خاوران در دست تست
این کهن اقوام را شیرازه بند
رایت صدق و صفارا کن بلند

اسلام بین خواسته های روحی و مادی توافق و هم آهنگی میخاهد - ادیان و مذاهب قدیم فاقد این سازش و توافق کامل بودند - اینها غالباً به تقاضاهای روحی متایل بودند و به احتیاجات و نیاز های مادی باستحقار می نگریستند - اقبال این عقیده اسلامی همکاری و هم آهنگی روان و تن را جهت رفع احتیاجات معنوی و مادی بشر لازم میشمرد و برای تکامل بشر و تسخیر زمان و مکان این سازگاری و موافقت را ناگزیر مینداشت -

اقبال معتقد است که دین اسلام در زمینه دانش و حکمت انقلاب بزرگی برپا کرد - قرآن کریم به تفحص در انفس و آفاق تاکید نموده است - بر اثر آن مسلمانان به مشاهده دقیق طبیعت و تفکر عمیق در خلقت و تکامل بشر و تحولات در تاریخ و تمدن انسانی علوم جدید را بنیان نهادند - اقبال این ذوق تفحص و تحقیق را "لذت ایجاد" مینامد - او مسلمان را به میراث بغایت ثروتمند و بیسابقه علمی خود متوجه ساخت و علوم جدید را "مسلمان زاده" نامید:

برگ و ساز ما کتاب و حکمت است
این دو قوت اعتبار ملت است
آن فتوحات جهان ذوق و شوق
این فتوحات جهان تحت و فوق

حکمت اشیا فرنگی زاد نیست
اصل او جز لذت ایجاد نیست
نیک اگر بینی مسلمان زاده است
این گهر از دست ما افتاده است

تصور دیگر انقلابی اسلامی که بنظر اقبال فوق العاده مهم است اوضاع زن در جامعه میباشد - اسلام نخستین دین و نظام حیات بود که زن را در اجتماع مقام شایسته و ممتاز و آبرومندانه اعطا نمود - اهمیتی که اسلام باین موضوع داد انقلاب چشمگیری در تاریخ بشر ایجاد کرد - اولین باری بود که زن با شرف و وقار و حقوق و اعتبار در جامعه بهره مند گردید - کلام الله شریف زن و مرد را در یک ردیف قرار داد و آنها را بعنوان لباس یکدیگر یاد کرد - پیغامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که جنت در زیر پای مادر است - بنظر اقبال زن در تربیت فرد و قوم نقش اصلی ایفا میکند و بین امومت و امت ارتباط نزدیک وجود دارد - امومت شخصیت آدم را آرایش میدهد - این ارتباط مایه توانائی و پیشرفت در زندگی میباشد - بنظر او زن نه تنها مقام برجسته در جامعه دارد حقیقت امر اینست که رونق و زیبایی در جهان مدیون به وجود اوست:

وجود زن سے ہے تصویر کائنات میں رنگ
اسی کے ساز سے ہے زندگی کا سوز درون
تصویر کائنات از وجود زن رنگ میگیرد
او سازيست که زندگی را سوز درون میبخشد

البته اقبال آزادی مفرطی را که در معاشرت زن و مرد در جامعه غرب پدید آمده ، ابدأ دوست ندارد -

مجملاً فلسفه زندگی اقبال در درجه اول از کلام الله شریف الهام گرفته است - خود این شاعر و متفکر بزرگ در رموز بیخودی تحت عنوان "عرض حال مصنف به رحمة للعالمین" میگوید:

گر دلم آیینۀ بی جوهر است
ور بحرفم غیر قرآن مضرر است

ای فروغیت صبح اعصار و دهور
چشم تو بیننده مانی الصدور
پردۀ ناموس فکرم چاک کن
این خیابان را ز خارم پاک کن
روز محشر خوار و رسوا کن مرا
بی نصیب از یوسۀ پا کن مرا

تحمیدیه در آثار فارسی اقبال

دکتر غلامرضا ستوده

نزد شاعران در طول زمان، رسم چنین بوده است که دفتر شعر را بنام خدا آغاز کنند و در صفات او لختی سخن را به اوج رسانند و نام خدا را بهترین سرآغاز^۱ دانند و ختم توصیف بدین کنند که :

”در صفتت گنگ فرومانده ایم“^۲

آنگاه از قریحه شاعری مدد گیرند و در نعت رسول اکرم (ص) ادبی هر چه تمامتر او را مفخر و سرور و خاتم انبیاء خوانند -

ولی رسم و روشی که عموماً در آثار شاعران و نویسندگان فارسی زبان از حیث چگونگی آغاز تألیف کتاب و تصنیف دیوان ملاحظه می شود، در آثار عارفان، اغلب به نوعی دیگر است -

روش معمول، شروع سخن به نام خالق است و چنین می نماید که گوینده برای ادای مطلب، از قادر مطلق و پروردگار خود اذن می طلبد و شاعر در این طلب اذن، به ضعف و کوچکی و ناتوانی و ناچیزی خود و قدرت و عظمت خدا گواهی می دهد و از او مدد می جوید -

ولی شروع سخن نزد عرفا چنین است که از مخلوق به خالق می رسند - از جزء کوچکی شروع می کنند تا به کل کامل برسند -

شاید عرفا بنا به برداشتی که به تعبیر ”خود“ بر بنیان ”من عرف نفسه فقد عرف ربه“ از ”انسان“ دارند، بجای خالق از وصف مخلوق آغاز می کنند -

حتی آنجا که شاعری عارف همچون سنائی غزنوی در آغاز دیوان خود تحمیدیه می سراید، خدا را به صفت ”درون پرور برون آرا“ توصیف میکند، یعنی پرورنده و پروردگار روان و تن انسان -^۳ و با عطار نیشابوری که در آغاز الهی نامه خدائی را سنایش می کند که ”جهان را آفرید و آدم را از خاک پدید آورد و زمین و آسمان و

جسم و جان را خلقت کرد، خدائی که خورشید و ماه روشنی از نوراو دارند و جان و خرد در وی حیران و انگشت بدنمان مانده اند - ^۴ و چنین است سر آغاز مصیبت نامه :

حمد پاک از جان پاک آن پاک را
کوخلافت داد مشتکی خاک را
آن خرد بخشی که آدم خاک اوست
جزو و کل برهان ذات پاک اوست
آفتاب روح راتابان کند
در گل آدم چنین پنهان کند
چون گل آدم به صحرا آورد
اینهمه اعجوبه پیدا آورد
چون درون نطفه ای جانی نهد
آفتابی درسپندانی نهد

عارفان خود شناسی را مایه خدا شناسی می دانند و به انسان توصیه می کنند که
"درخود بطلب" ^۵

علامه اقبال از حیث افکار عرفانی و آثار ادبی به حدی تحت تاثیر مولوی است
^۶ که گاه خواننده "پس چه باید کرد ای اقوام شرق" می پندارد که مثنوی معنوی
مولانا را پیش چشم دارد .

همانطور که مولوی ، مثنوی را با تمثیل نی و حدیث "خود" آغاز کرده اقبال
نیز به استقبال همین روش رفته است - وجائی درآغاز سخن می گوید : من مهر منیر
و صد سحر اندر گریبان "من" است - و خاک "خود" را روشنتر از جام جم می
داند^۷ و گاهی می گوید :

ای ترا حق خاتم اقوام کرد
بر تو هر آغاز را انجام کرد^۸

بر تر از گردون مقام آدم است

اصل تهذیب احترام آدم است ۹

درجانی چنان نظر وسیعی به "خود" نسبت می دهد که "دو جهان را به نگاهی می بیند" ۱۰ و این نگرستن به "خود" را بهانه می داند برای دیدن روی "دیگری" چنانکه در افکار گوید :

به آب جو نگرم خویش را نظاره کنم

به این بهانه مگر روی دیگری بینم ۱۱

صفت مخلوق نزد اقبال اعم است از "انسان" و "غیر انسان" همه کائنات با یزدان در راز و نیازند - به نمونه ، آغاز "بندگی نامه" چنین است :

گفت یایزدان مه گیتی فروز

تاب من شب را کند مانند روز

یاد ایامی که بی لیل و نهار

خفته بودم در ضمیر روزگار

کوکبی اندر سواد من نبود

گردشی اندر نهاد من نبود

نی ز نورم دشت و در آئینه پوش

نی به دریا از جبال من خروش

آه زین نیرنگ و افسون وجود

وای زین تابانی و ذوق و نمود

آنگاه اقبال بدنبال آن 'خود' را به میان می آورد و می گوید :

تافتن از آفتاب آموختم

خاکدانی مرده بی افروختم

"و به طور کلی اقبال همه چیز را 'خود' و 'خودها' می داند و رمز بزرگ توحید را در وحدت همین 'خود' هائی شناسد - ۱۲ و تحمید را نیز از این 'خود' ها به خدا می رساند -

اینک به عنوان نمونه ابیاتی در معنای تحمید از آثار

اقبال :

مانرا جوئیم و تو از دیده دور
نی غلط ما کور و تو اندر حضور ۱۳

*

زیر گردون خویش را یابم غریب
زآنسوی گردون بگو "انسی قریب" ۱۴

*

ای تو نشناسی نزاع مرگ و زیست
رشک بر یزدان برد این بنده کیست ؟ ۱۵

*

تو فروغ جاودان ما چون شرار
یک دو دم داریم و آن هم مستعار ۱۶

*

آدمی شمشیر و حق شمشیر زن
عالم این شمشیر را سنگ فسن ۱۷

نعت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم رسا بر بزرگان دین

نعت ها همچون تحمیدیه در آثار اقبال در خلال ابیات آمده است - مگر وقتی که
خواسته در خصوص پیامبر و یا جانشینان و اهل بیت رسول اکرم (ص) سخن بگوید -

در خلاصه مثنوی تحت عنوان عرض حال مصنف بحضور رحمة للعالمین چنین

سروده است :

*

ای ظهور تو شتاب زندگی
جلوه ات تعبیر خواب زندگی
ای زمین از بارگاهت ارجمند
آسمان از بوسه بامت بلند

از تو بالا پایه این کائنات
فقر تو سرمایه این کائنات
درجهان شمع حیات افروختی
بندگان را خواجگی آموختی

✽

تا دم تواتشی از گل گشود
توده های خاک را آدم نمود
ذره دامن گیر مهر و ماه شد
یعنی از نیروی خویش آگاه شد ۱۸

نمونه دیگر در معنی این که سیده النساء فاطمة الزهرا علیها سلام اسوه کامله ای
است برای نساء اسلام ، چنین سروده است :

مریم از یک نسبت عیسی عزیز
از سه نسبت حضرت زهرا عزیز
نور چشم رحمة للعالمین
آن امام اولین و آخرین
آنکه جان در پیکر گیتی دمید
روزگار تازه آئین آفرید
بانوی آن تاجدار هل اتی
مرتضی مشکل گشا شیر خدا

✽

مادر آن مرکز پرگار عشق
مادر آن کاروان سالار عشق
مزرع تسلیم را حاصل بتول
مادران را اسوه کامل بتول

✽

اشک او بر چید جبریل از زمین
همجو شبنم ریخت بر عرش برین ۱۹

توصیف خاص از حضرت علی بن ابی طالب را تحت عنوان ' شرح اسرار اسهای علی مرتضی ' در کتاب اسرار خودی ، چنین آورده است :

مسلم . اول شه مردان علی
عشق را سرمایه ایمان علی
از رخ او فال پیغمبر گرفت
ملت حق از شکوهش فر گرفت
قوت دین مبین فرموده اش
کائنات آئین پذیر از دوده اش
مرسل حق کرد نامش بو تراب
حق یدالله خواند در ام الکتاب
هر که دانای رموز زندگی است
سر اسهای علی داند که چیست

واینک ایاتی که اقبال در خلال اشعار خود بمناسبت موضوع درمعنی نعت رسول اکرم صلی الله علیه وآله آورده است :

در دل مسلم مقام مصطفی است
آبروی ما ز نام مصطفی است ۲۰

✽

طور موجی از غبارخانه اش
کعبه رابیت الحرم کاشانه اش ۲۱

✽

نسخه کونین را دیباچه اوست
جمله عالم بندگان و خواجه اوست
فقروشاهی و ارادت مصطفی است
این تجلی های ذات مصطفی است ۲۲

✽

می ندانی عشق و مستی از کجاست
این شعاع آفتاب مصطفی است ۲۳

مصطفی بحراست و موج او بلند

خیز و این دریا به جوی خویش بند ۲۵

✻

حواشی و پاورقی ها :

- ۱- ای نام تو بهترین سر آغاز
بی نام تو نامه کی کنم باز
نظامی
- ۲- در صفت گنگ فرومانده ایم
من عرف الله فرو خوانده ایم
نظامی
- ۳- ای درون پرور برون آرای
وی خرد بخش بیخرد بخشای
سنائی
- ۴- از کتاب شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری - تألیف بدیع الزمان فروزانفر - از انتشارات انجمن آثار ملی تهران - ۱۳۴۰ - صفحه ۱۰۱
- ۵- ای نسخه نامه الهی که تویی
وی آینه جمال شاهی که تویی
بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست
درخود بطلب هر آنچه خواهی که تویی
- ۶- ازنی آن نی نوازیای زاد
باز شوری درنهاد من فتاد
از تمجید پس چه باید کرد ای اقوام شرق -
نجم رازی

راه شب چون مهر عالمتاب زد
 گریه من بر رخ گل آب زد
 اشک من از چشم نرگس خواب شست
 سیزه از هنگامه ام بیدار رست
 باغبان زور کلامم آزمود
 مصرعی کارید و شمشیری درود
 درچمن جزدانه اشکم نکشت
 نار افغانم به بود باغ رشت
 ذره ام مهر منیران من است
 صد سحراندر گریبان من است
 خاک من روشن تر از جام جم است
 محرم از نازادهای عالم است

۸- رموز بیخودی - کلیات اقبال - صفحه ۵۳ ، سطر اول

۹- جاوید نامه - کلیات اقبال صفحه ۳۰۸ ، سطر ۱۴ و نگاه کنید به گلشن راز جدید صفحه ۱۶۱

کلیات که ناز و نیاز آدمی راه وصال جاودانی جبرئیل مرجع می داند و از زبان جبرئیل به درگاه
 خدا می نالد که :

مرا ناز و نیاز آدمی ده
 بجان من گداز آدمی ده

۱۰- زبور عجم - کلیات - صفحه ۱۱۶ - سطر اول :

می شود پرده چشمم پر کاهی گاهی
 دیده ام هر دوجہان را به نگاهی گاهی

۱۱- کلیات - صفحه ۲۱۵ - سطر ۵

۱۲- مقدمه کلیات اقبال لاهوری بقلم احمد سروش صفحه چهل و نه

۱۳- جاوید نامه - کلیات صفحه ۲۷۵ - سطر ۲

۱۴- ماخذ پیشین - سطر ۱۴

۱۵- همان ماخذ - سطر ۱۹

۱۶- همان ماخذ - سطر ۱۸

۱۷- جاوید نامه - کلیات - صفحه ۲۹ سطر ۸

۱۸- خلاصه مثنوی - کلیات صفحه ۱۱۲ و نگاه کنید به اسرار خودی کلیات صفحه ۳۱ تا ۳۳ در

نعت رسول اکرم است صفحه ۲۹۵ کلیات کتاب جاوید نامه و صفحه - ۳۹۰ و همچنین صفحه

۴۱۳ پس چه باید کرد ؟

- ۱۹- رموز بیخودی - کلیات - صفحه ۱۰۳
- ۲۰- اسرار خودی، کلیات - صفحه ۱۵ - سطر ۱۳
- ۲۱- مأخذ پیشین - سطر ۱۴ و نایبست و پنجم صفحه ۱۶
- ۲۲- مأخذ پیشین - صفحه ۱۷ - سطر ۱۲
- ۲۳- متنوی مسافر - کلیات - صفحه ۴۱۶ - سطر ۸
- ۲۴- مأخذ پیشین، صفحه ۴۲۲، سطر ۱۹
- ۲۵- مأخذ پیشین - صفحه ۴۲۳، سطر ۵

”چهل سال در خدمت علامه اقبال“

دکتر شهین مقدم صفیاری

علی بخش که بود؟ مردی که از جوانی به خدمت اقبال در آمد و در سفر و حضر
اورا همراهی کرد و ۴۰ سال صادقانه کمر به خدمت اقبال و اولاد او بست، و تا آخرین
لحظات حیات اقبال در کنار او بود.

علی بخش اهل روستای "اتل گره" از بخش "هوشیار پور" بود. او در حدود
سال ۱۹۰۰^۲ میلادی بخدمت اقبال در آمد^۳ و در منزلی واقع در بهائی دروازه خانه
اقبال اقامت گزید. در آن زمان مرکز حیات فرهنگی لاهور، بهائی دروازه بود.
ایستگاه راه آهن، خیابان "مال" ساختمان دولتی، باغ لورنس، دانشگاه پنجاب،
موزه و باغ وحش در این منطقه واقع بود. اقبال بدین سبب در بهائی دروازه محل زندگی
و سکونت خود را انتخاب کرد که بیشتر دوستانش در این ناحیه زندگی می کردند.
اقبال در این منزل تا وقتی که رهسپار انگلستان شد اقامت داشت. در همین زمان علی
بخش نزد اقبال به عنوان خدمتکار شروع بکار کرد. اقبال در آن زمان در دانشکده
دولتی به تازگی شروع بکار کرده بود.

علی بخش برای دیدار یکی از نزدیکان خود به لاهور آمده بود و بعد از چند روز در
آنجا نزد مولوی حاکم علی استاد "میشن کالج" بکار مشغول شد. در حدود سه ماه
در خدمت مولوی حاکم علی بود که روزی مولوی حاکم علی نامه ای توسط علی بخش
برای اقبال فرستاد. وقتی اقبال علی بخش را دید گفت آیا حاضری نزد من کارکنی؟
علی بخش جواب داد که من نزد مولوی حاکم علی بخدمت مشغولم. اقبال گفت اگر
نزد من بیانی راحت خواهی بود. بهر حال علی بخش یکی از منسوبان خود را زده آورد
و او را بخدمت مولوی حاکم علی فرستاد و خود نزد اقبال شروع بکار کرد.

میان محمد شفیع^۴ در رابطه با ملازمت علی بخش در منزل اقبال می گوید: اولین
باری که اقبال علی بخش را دید او مشغول خرید شربنی بود. اقبال وقتی او را دید،
پسر زرنگی بنظرش آمد و گفت میخواهی پیش من کارکنی؟ علی بخش گفت اگر بیشتر
می دهید، (در آن وقت علی بخش در منزل مولوی حاکم علی باماهی ۵ روپیه خدمت

می کرد) اقبال به او ۶ روپیه در ماه مقرر کرد - بدین ترتیب علی بخش به خدمت اقبال درآمد -

وقتی که علی بخش به منزل اقبال برای خدمتکاری آمد ۱۳ یا ۱۴ ساله بود - او خواندن و نوشتن نمی دانست اما بسیار باوقا، جدی، موقع شناس و زحمتکش بود و در مصاحبت اقبال علم الاجتماع آموخت^۵

در سال ۱۹۰۵ میلادی زلزله شدیدی در کانگره^۶ اتفاق افتاد که تمام پنجاب را به لرزه در آورد - به خانه ای که اقبال سکونت داشت نیز صدمه بسیار رسید - اقبال در این هنگام در طبقه بالا اقامت کرده بود و در بستر مشغول مطالعه کتاب بود - هیچ ترس و وحشتی در سپایش دیده نمی شد - علی بخش بسیار ترسیده بود و هراسان از بله ها بالا و پائین می رفت، اقبال از جایش تکان نخورد فقط جشنان خود را از کتاب برداشت و رو به علی بخش کرده گفت:

“اگر مرگ بیاید چطور می شود ازان فرار کرد” سپس دوباره در کتاب غرق مطالعه شد^۷

در اواسط سال ۱۹۰۵ میلادی اقبال به انگلستان رفت و علی بخش را نزد برادر بزرگ خود به “هنگو” (کوهات) فرستاد - علی بخش در آنجا خوش نبود، بدین سبب به لاهور بازگشت - ابتدا در دانشکده اسلامیة و پس در میشن کالج مشغول بکار شد - در همین اوان وسایل زندگی او را دزدیدند و او توسط یکی از دوستان برای اقبال نامه فرستاد - اقبال چند ماه قبل از بازگشت از سفر به او پاسخ داد - تاریخ نامه ۱۱ دسامبر ۱۹۰۷ میلادی بنام علی بخش می باشد -^۸

اقبال از انگلستان در جواب نامه علی بخش نامه ای بدین مضمون نوشت “علی بخش عزیز: امیدوارم اشیاء دزدیده شده بهر حال یافت شود - این خبر مرا دلگیر کرده است شما در باره ازدواج خود نیز با من شور کرده اید - من خیال می کنم که ازدواج شما قبلاً طی شده بود - ”^۹ - علی بخش می گوید: یک روز سید تقی شاه (سر مولانا میر حسن) مرا دید او گفت: علی بخش من در پی پیدا کردن شما بودم - از انگلستان نامه اقبال آمده است - نوشته است علی بخش را پیدا کنید، ببینید او کار می کند یا بیکار است - منتظر من باشید - من گفتم هنوز کار دارم - او گفت نامه شیخ

تاکید بر این امر دارد - هرچه او می خواهد باید انجام دهید.^{۱۰} -

وقتی اقبال در سال ۱۹۰۸ میلادی از انگلستان بازگشت علی بخش دوباره به خدمت اقبال درآمد - علی بخش وقتی که در ده ساکن بود همسر داشت و همسرش قبل از آمدن او به لاهور وفات کرده بود - والدین وی به او چند بار پیشنهاد کردند که ازدواج نماید، ولی اقبال او را همیشه از اینکار باز می داشت - اقبال می گفت تا قدرت مالی کافی نداری ازدواج نکن - بهر حال توفیق ازدواج مجدد برای او دست نداد -^{۱۱} خانم دوریس احمد می نویسد: علی بخش هرگز ازدواج نکرد -^{۱۲} شاید استنباط ایشان مربوط به زمانی است که علی بخش در خدمت اقبال بوده است -

اقبال قبل از رفتن به انگلستان در بهاتی دروازه منزل داشت - درین زمان همسر و فرزندان اقبال با او زندگی نمی کردند و علی بخش خادم وفادار او برایش غذا تهیه می کرد و خانه را نظافت می نمود - اقبال علاقه زیادی به کشیدن قلیان داشت - وقتی که دوستان و دانشجویان برای دیدار اقبال می آمدند علی بخش آتش قلیان را مرتب می نمود و هر دفعه قلیان تازه تازه به اقبال میرساند وقتی که طبع اقبال برای شعر گونی شکوفا می شد، قلیان می کشید و شعر می سرود -^{۱۳}

در هفته اول یا دوم ماه اوت ۱۹۰۸ هنگامی که اقبال هنوز در سیالکوت بود، شیخ عطا محمد برادرش به لاهور آمد و با وساطت جلال الدین برای اقبال خانه ای در خیابان موهن لعل اجاره کرد - این ناحیه در حال حاضر اردو بازار نامیده می شود - چند روز بعد اقبال به لاهور آمد و در خانه جدید اقامت گزید و علی بخش را به اینجا فراخواند - در اکتبر ۱۹۰۸ به منزل واقع در انارکلی نقل مکان کرد - این منزل هم محل کار و هم محل سکونت او بود - (۱۴)

علی بخش در تمام طول زندگی اقبال شاهد و ناظر بسیاری از مسائل و اظهار نظرهای اقبال بود - او درباره خانواده همسر اول علامه اقبال می گوید: "دکتر عطا محمد (پدر همسر) بسیار مورد احترام اقبال بود و این احترام متقابل بود - علی بخش گوید: دکتر عطا محمد با فرستادن پسرش شیخ غلام محمد به انگلستان جهت گزیراندن مدارج عالی تحصیل مخالف بود - ولی اقبال او را راضی کرد با رفتن پسرش به خارج مراقت کند" -^{۱۵}

علی بخش در خدمت اقبال بسیار حوادث و رویدادهائی را ناظر و شاهد بوده است - در حقیقت او بهتر از هر کس نظاره گر زندگی اقبال بوده و از این رو علی بخش خاطراتی از این وقایع را جسته و گریخته نقل کرده است -

علی بخش گوید: یک باریکی از دوستداران اقبال که از لدهیانه بودند، خواستند علامه منزلی را به پسندند و آنها پولش را پیردازند ولی اقبال در صورتی راضی شد این کار را انجام دهد که آنها از او کرایه بگیرند -^{۱۶}

منزل انارکلی همچون منزلی که اقبال در سیالکوت داشت و جائی که بانفاق علی بخش فقط در آن زندگی می کرد، در سال ۱۹۱۴ میلادی رونق بسیار یافت زیرا علاوه بر مختار بیگم و سردار بیگم خواهر اقبال نیز به جمع ساکنان این منزل پیوست^{۱۷} -

علی بخش گوید: اقبال مرا علی بخش صدا می کرد، اما بعضی وقت ها علی را باصدای خفیف و بخش را باصدای بلند و کشیده می گفت و این زمانی بود که کار فوری داشت^{۱۸}

علی بخش در خدمت اقبال بسیار چیزها آموخته بود - او میدانست که چگونه رفتاری باید داشته باشد - او شاید قبل از خیلی اشخاص پی به مقام و شخصیت و منزلت اقبال برده بود و شبانه روز کمر به خدمت بسته بود - او میدانست که اقبال مانند مردم عادی و معمولی نیست - رفتار علی بخش با دوستان و مراجعین اقبال بسیار مؤدبانه و محترمانه بود - علامه اقبال نیز این را می دانست و هر زمان جلسه ای برای حمایت اسلام تشکیل می شد، علی بخش همراه علامه اقبال در جلسات شرکت می کرد و به سخنرانی ها گوش می داد - علی بخش بامسائل جهان اسلام کم و بیش آشنا شده بود -

درباره ازدواج دوم علامه اقبال علی بخش می گوید: من و مادر اقبال برای خواستگاری به منزلی رفتیم هنگام بازگشت خانمی را در راه دیدیم که در شهر سیالکوت زندگی می کرد - مادر اقبال به ایشان گفت، در جستجوی دختری است که او را به همسری پسر کوچکش در آورد - باشنیدن این حرف آن خانم مادر اقبال را به منزل سردار بیگم برد و با دیدن سردار بیگم مادر اقبال او را شایسته پسرش تشخیص داد^{۱۹} -

در آوریل ۱۹۲۲ میلادی اقبال در جلسه سالانه انجمن حمایت اسلام شعر معروف خود 'خضر راه' را در مقابل بیش از بیست هزار نفر خواند - در این ایام وی نه تنها شدیداً احساس تنهایی می کرد بلکه بیمار نیز بود - چه شب ها که تا صبح نمی خوابید - او در منزل انارکلی ساکن بود و علی بخش تنها یار شب های پر درد اقبال بود - در یکی از شب ها اقبال از درد بیهوش شد در این حال احساس کرد گویا مرد بزرگی در برابرش نشسته و از او سوالاتی می کند، و او به سوالاتش پاسخ می گوید، پس از چند دقیقه احساس کرد آن مرد بلند شد و وی را ترک کرد - بعد از رفتن آن مرد اقبال ناگهان از جا پرید و علی بخش را صدا کرد و به او گفت دنبال آن مرد برو و بگو پیش من بیايد - علی بخش در این باره می گوید: او در اطاق نشیمن خفته بود و در خواب و بیداری می شنید که اقبال با کسی صحبت می کند، ساعت سه و نیم بعد از نیمه شب بود - علی بخش از پله ها پائین رفت اما دید در طبقه پائین بسته است - در را باز کرد و بیرون را نگاه کرد همه جا را تاریکی فرا گرفته بود و هیچ کس در خیابان دیده نمی شد -

این واقعه را علی بخش برای دکتر جاوید اقبال تعریف کرده است بعد ها نیز رویدادی مشابه همین برای اقبال روی داد - شیخ اعجاز احمد این واقعه را بسال ۱۹۱۰ میلادی می داند و گوید: در منزل انارکلی اقبال شبی بعد از نوشتن ابیاتی چند از طبقه بالای منزل به طبقه پائین رفت - موقع برگشتن به طبقه بالا مرد بلند قد ریش سفید باصورت روحانی و لباس سفید به نظرش آمد او بوی گشت پانصد نفر را حاضر کند و سپس غایب شد - چند ماه بعد اقبال که برای تعطیلات تابستان به سیالکوٹ رفت این واقعه را برای پدرش نقل کرد - پدر به او گفت من فکر میکنم به شما الهام شده است که مسلمانان را با یکدیگر متحد کنید و برای این تحرک ۵۰۰ بیت شعر بنویسید - به نظر شیخ اعجاز احمد برای تحقق این رویا و الهام، اقبال کتاب "اسرار خودی" را نوشت - ولی بنظر دکتر جاوید سبب سرودن "اسرار خودی" خوابی است که اقبال از مولانا رومی دیده است و او را به این کار تشویق نموده است - ۲۰ -

فقیر سید وحیدالدین در کتاب "روزگار فقیر" می نویسد: ۲۱

این کتاب باید "پس چه باید کرد ای اقوام شرقی" باشد زیرا تعداد ابیات ۵۳۱ است - شیخ اعجاز احمد به نقل از یک خانم نویسنده بنام کهکشان ملک گوید:

اشعار طولانی "طلوع اسلام" نظمی است که در تعبیر این الهام سروده شده و اقبال خود به این موضوع اشاره کرده است -

دوستی شیخ عبدالقادر گرامی با اقبال از زمانی آغاز شد که او در ابتدای خط شاعری خویش در انجمن حمایت اسلام بود - این دو با یکدیگر خیلی بی تکلف بودند - گرامی به زبان فارسی تسلط کامل داشت - خود شعر می سرود - بهمین جهت کسی بهتر از گرامی نبود که اقبال را در زمینه شعر راهنمایی کند - او پس از آنکه در هوشیارپور اقامت گزید، هر وقت به لاهور می آمد نزد اقبال می ماند - گاهی اوقات اقبال خادم خویش را به هوشیارپور می فرستاد تا گرامی را به لاهور بیاورد - یک بار اقبال علی بخش را برای آوردن گرامی به هوشیارپور فرستاد - علی بخش که خود هم از آن ناحیه بود، چند روزی در آنجا ماند، ولی گرامی هر روز به بهانه های مختلف از سفر به لاهور طفره می رفت - بالاخره یک روز برای رفتن به لاهور آماده شد - چمدانش را بست و در درشکه گذاشت - تابستان بود و هوا بشدت گرم بود - قبل از آنکه خود سوار درشکه شود اسب درشکه رم کرد، اثاثیه و وسایل را بر زمین ریخت - گرامی رو به علی بخش کرد و گفت: علی بخش برو به اقبال بگو که صندلی درشکه ام گرمش شده است، در زمستان خوابم آمد^{۲۲} -

گرامی وقتی به منزل اقبال می آمد مدت مدیدی با اقبال می بود - همسرش با بهانه های مختلف او را به خانه فرا می خواند - یک بار که گرامی در منزل اقبال بود تلگرافی از همسرش دریافت کرد که او بیمار شده است - گرامی ناراحت شد و از اقبال اجازه خواست تا ترتیبی فراهم شود که هرچه زودتر به ایستگاه راه آهن برسد - زمستان بود، ساعت ۹ شب هیچ قطاری به جالندر نمی رفت - اقبال گفت الان شما را می فرستم، ولی قبلاً میگویم من یک رباعی سروده ام که سه مصرع حاضر است و مصرع چهارم دلچسپ نیست - گرامی در فکر فرو رفت و هر دو شروع به سرودن مصرع چهارم کردند ولی هر بار اقبال چیزی می گفت - دیر وقت بود اقبال به طبقه بالا رفت تا بخوابد ساعت سه بعد از نیمه شب علی بخش در اطاق خواب اقبال را کوبید و گفت گرامی باشا کار دارد - اقبال پائین آمد، گرامی به او گفت مصرعی که مناسب باشد یافته است - اقبال وقتی مصرع را شنید آترا فوق العاده جالب تشخیص داد و از او تعریف کرد - گرامی گفت دلم نارنگی می خواهد - نیمه شب زمستان اقبال علی بخش

را برای خرید نازنگی به بازار فرستاد. فرمان بی چون و چرا انجام می شد، زیرا علی بخش کمر به خدمت اقبال بسته بود. برای خدمت اقبال شب و روز، گرما و سرما معنا نداشت علی بخش به بازار رفت، میوه فروش را از خواب بیدار کرد و میوه خرید و به منزل برگشت و جای آماده کرد، اینطور بنظر می آمد که گرمای سفر را فراموش کرده است. زیرا بسیار خوشحال بنظر می آمد. ۲۳ در منزل میکلود برای کمک به علی بخش شخص دیگری بنام رحبا استخدام گردید. او هم از روستای اتل گره (هوشیارپور) بود که علی بخش هم به آن ده تعلق داشت.

در این خانه سردار بیگم غذای خانواده را شخصاً طبخ می نمود و یک خانم میان سال کشمیری بنام رحمت بی در کارهایش به او کمک می کرد. رحمت بی در سال ۱۹۱۳ میلادی همراه سردار بیگم به منزل اقبال آمد. او نیز مانند علی بخش تمام عمرش را در خدمت خانواده اقبال گذارند. ۲۴

اقبال هرگز حاضر نبود برای انگلیس ها کاری انجام دهد. پس از بازگشت از اروپا استاد فلسفه در دانشکده دولتی لاهور شد. ولی پس از جندی از این کار استعفاء کرد. روزی که اقبال استعفاء داد به خانه بازگشت، علی بخش با تعجب سوال کرد: چرا از کارتان استعفاء دادید؟ اقبال نزد آن آشنای دیرینه مطمئن پرده از راز سینه غمزه خویش برداشت و پاسخ داد: علی بخش کار کردن برای انگلیس ها بسیار مشکل است. بزرگترین اشکال کار این است که سخنی چند در دل دارم و میخواهم آنها را با مردم در میان بگذارم و پیامی دارم که باید برای همه مسلمانان بگویم و با تعهد خدمت این دولت انگلیس اداء این رسالت برایم ممکن نیست و قادر نخواهم بود بوضوح آنها را بیان نمایم. اکنون آزاد هستم هر چه میخواهم میگویم و هر کار که دلم خواست انجام می دهم و می توانم خاری را که از مدت ها قبل در دل من خلیده است برون بیاورم. ۲۵

از خاطرات علی بخش که برای دکتر جاوید اقبال گفته است، اینکه اقبال فقط یکبار شاپو (یک نوع کلاه انگلیسی) سر نهاده و دیگر هرگز استفاده نکرد. ۲۶ او بیشتر کلاه قلاقلی ۲۷ سر می گذاشت و گاهی پارچه بصورت عمامه به دور سر می پیچید.

علامه اقبال تا قبل از رفتن به اروپا لباس اروپائی نبوشیده بود، بعد از برگشت

علی بخش بجز سفر اروپا در بقیه مسافرت های اقبال با او بود - نادر پادشاه افغانستان در سپتامبر ۱۹۳۳ درباره تبادل نظر پیرامون مسائل آموزشی از علامه اقبال، سر راس مسعود و سید سلیمان ندوی دعوت کرد به افغانستان سفر کنند - دعوت از این شخصیت ها در رابطه باحصول مقاصد تربیتی بسیار حائز اهمیت بود - زیرا یکی فیلسوف و متفکر صاحب نظر، دومی مربی و مسئول امور آموزشی و سومی عالم و فقیه دین بود - این گروه والامقام را علی بخش صدیق و صمیم نیز همراهی می کرد - قبل از حرکت در ۱۹ اکتبر ۱۹۳۳ اقبال در یک مصاحبه مطبوعاتی ضمن بیان هدف سفرش به افغانستان گفت:

افغانستان تعلیم یافته می تواند بهترین دوست ما باشد - از ما خواسته شده است تا باتجربه های تربیتی که به دست آورده ایم توصیه های مؤثری در زمینه های آموزش و پرورش نموده و در تأسیس دانشگاه کابل کمک و مساعدت نهانیم - خبرهای واصله از افغانستان با این آگاهی را داده که نسل جوان افغانی می خواهد علوم جدید را با دین و تمدن خویش سازش دهند - نظر من اینست که فقط توجه به تربیت دینی مخصوصاً در کشورهای اسلامی نتایج مثبتی در بر نداشته است - بهر حال هیچ نظامی را نمی توان قطعی دانست - هر کشور نیاز بخصوصی دارد و باتوجه به این نیازها می توان نظام تعلیم و تربیت را مشخص نمود -

در معیت این کاروان علم و فضل و دین پروفیسور هادی حسن بعنوان منشی سر راس مسعود و غلام رسول خان وکیل داد گستری بعنوان منشی اقبال نیز بودند -

در سال ۱۹۳۴ میلادی عید فطر به روز - ۱۰ ژانویه افتاده بود - اقبال همراه با چودهری محمد حسین، جاوید و علی بخش طبق معمول هر ساله برای برگزاری نیاز عید با اتومبیل به مسجد پادشاهی رفتند - هوا بسیار سرد و باد می وزید - اقبال شلوار و شیروانی پوشیده بود، کلاه هم بر سر داشت - بعلت سردی هوا در صحن مسجد راه رفتن بدون کفش مشکل بود - از اینرو سرماخورد و پس از برگشتن به خانه طبق معمول در روز عید رشته پلو با ماست درست می کردند که او هم همین غذا را خورد - این سرماخوردگی هرگز درمان نشد - گلو درد کم کم شدت پیدا کرد - بطوریکه باوجود معالجات بسیار پزشکی بهبود نیافت - این بیماری تا آخرین لحظات زندگی همراه اقبال بود -

در نتیجه نمیتوانست بلند صحبت کند بنا بر این سخنرانیهای او در جلسات قطع شد - در ۲۹ ژوئن ۱۹۳۴ میلادی اقبال به "سرهند" ۳۲ رفت و بر مزار شیخ احمد سرهندی (مجدد الف ثانی) حضور یافت و در تاریخ ۳۰ ژوئن ۱۹۳۴ دوباره به لاهور بازگشت - در این سفر علی بخش نیز همراه او بود - اقبال منطقه سرهند را خیلی پسندید و در نامه ای به نذیر نیازی نوشت: جای بسیار خوبی است - انشاءالله دوباره هم خواهم آمد - بقعه و بارگاه تاثیر زیادی بر قلب من گذاشت - جای باصفا و پاکی است - ۳۳

میان محمد شفیع از قول علی بخش گوید: حضرت علامه بهترین غذائی را که دوست داشت به منبهم همان غذا را می داد - بارها اتفاق می افتاد که برای اقبال صبحانه آماده می کردم اقبال می گفت: بگذار و برو - بارها ناهار و شام می بردم بازهم اقبال می گفت: بگذار و برو و گاهی می دیدم که غذای صبح هنوز دست نخورده باقی مانده است - اینطور بود وقتی در فکر و کار مشغول بودند، خوردن غذا را فراموش می کردند - قرآن مونس و ندیم همیشگی اقبال بود - هر روز صبح پس از نماز آنرا می خواند در وقت قرائت قرآن گاهی آنقدر اشک می ریخت که صفحه قرآن خیس می شد و من آنرا در آفتاب می گذاشتم تا خشک شود - بعضی اوقات پس از اداء نماز و تلاوت قرآن قلم و دوات و کاغذ میخواست و بیشتر شعر گوئی او در صبح شروع می شد و بعضی اشعار را از روی قرآن می سرود، قرآن را باصوت می خواند و صدایش بسیار دلکش و اثر بخش بود ۳۴ -

اقبال در ۲۹ - ژانویه ۱۹۳۵ میلادی از لاهور به قصد سفر به بهوپال ۳۵ حرکت کرد - علی بخش خادم صدیق همراهش بود - در روز ۳۰ ژانویه ۱۹۳۵ میلادی صبح به دهلی رسیدند - سپس باقطار شب روانه بهوپال شدند و روز ۳۱ ژانویه همان سال به بهوپال رسیدند - اقبال در منزل سر راس مسعود بنام ریاض منزل اقامت کرد - بیگم امته المسعود از اقبال استقبال کرد و ممنون حسن خان را برای میزبانی اقبال تعیین کردند -

ممنون حسن خان گوید: ۳۶ پس از ناهار برای بررسی اطلاق خواب اقبال رفتم، ولی بسیار تعجب کردم رختخوابی که سر راس مسعود برای میزبان گرامی خود درست کرده بود آنرا پیشخدمت اقبال از آنجا برداشته است و بجای آن رختخواب معمولی

اقبال را پهن کرده است - وقتی سوال کردم، علی بخش گفت: اقبال همیشه در رختخواب خودش می خوابد - من دیدم که بر روی رختخواب اقبال دو کتاب گذاشته شده بود، یکی مثنوی مولانا رومی و دیگری دیوان غالب -

علی بخش گفت: اقبال معمولاً این دو کتاب را در سفر همراه خود دارد و نزدیک رختخواب وی یک قلیان پنجابی نیز گذاشته شده بود -

این مسافرت تا ۱۰ مارس ۱۹۳۵ - بطول انجامید - در هفتم مارس ۱۹۳۵ میلادی از بهوپال حرکت کردند و در ۸ مارس به دهلی رسیدند، بوقت شب از آنجا حرکت کردند و صبح روز ۱۰ مارس به لاهور رسیدند -

برای تکمیل دوره دوم معالجه بایر - اقبال مجبور بود به بهوپال برود - بنابراین در تاریخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۳۵ - به همراه علی بخش و جاوید از لاهور حرکت کرد - جاوید را به این خاطر با خود برده بود که در غیابش با منیره خواهرش دعوا نکند - صبح ۱۶ ژوئیه به دهلی رسیدند و همان شب با قطار آهن بسوی بهوپال حرکت کردند - علی بخش بهنگام شب جاوید را در صندلی خواب بالای قطار خواباند و اقبال پائین خوابید در تاریخ ۱۷ - ژوئیه به بهوپال رسیدند -

در ۲۸ اوت ۱۹۳۵ که دوره دوم معالجه به پایان رسید، از بهوپال حرکت کردند و صبح روز بعد وارد دهلی شدند - اقبال نزد حکیم ناپینا رفت و پس از معاینه به ایستگاه راه آهن آمدند و با قطار شب روانه لاهور شدند در تاریخ ۳۰ اوت ۱۹۳۵ صبح بعد وارد لاهور شدند -

در تاریخ ۲۵ اکتبر ۱۹۳۵ اقبال برای شرکت در جشن صدساله تولد مولانا الطاف حسین حالی عازم پانی پت شد - در این سفر نیز علی بخش همراهش بود - دو روز آنجا توقف کرد - اقبال بمحض رسیدن به پانی پت، بر مزار حضرت شاه بوعلی قلندر حاضر شد - روز بعد یعنی ۲۶ اکتبر ۱۹۳۵ جلسه ای در دبیرستان اسلامی برپا بود - اقبال بعلت گرفتگی صدا نتوانست اشعار خود را بخواند و همچنین نتوانست از نواب بهوپال تشکر کند - پس از انجام مراسم همه بر مزار مولانا حالی حاضر شدند - اقبال بعلت ضعف و خستگی نتوانست در مراسم فاتحه خوانی شرکت کند - بهمین

جهت روز ۲۷ اکتبر ۱۹۳۵ به لاهور باز گشتند - برای دوره سوم معالجه، اقبال در تاریخ ۲۹ فوریه ۱۹۳۶ از لاهور به بهوپال حرکت کرد - علی بخش لحظه ای او را تنها نمی گذاشت - روز یکم مارس به دهلی رسیده، یک روز توقف کرده، روز ۲ مارس به بهوپال رسیدند -

در تاریخ ۸ آوریل ۱۹۳۶ آخرین دوره معالجه با برق پایان پذیرفت - همان روز رهسپار لاهور شدند و در تاریخ نهم آوریل ۱۹۳۶ به لاهور رسیدند - پس از وفات سردار بیگم نظام خانه ازهم پاشیده شده بود - بنابراین اقبال بامشورت دوستان تصمیم گرفت برای نظم امور خانه و تربیت اخلاقی و دینی فرزندان یک مستخدم معلم زن که بتواند تعلیم دین و اخلاق را هم به بچه ها بدهد استخدام کند^{۳۷}

در سال آخر زندگی اقبال علی بخش یکدم از او جدا نبود - تقریباً در همه مراسم با او بود و شاهد و ناظر اجرای اندیشه های ترقی خواهانه و سازنده او بود -

در یازده اکتبر ۱۹۳۶ جشن عروسی محمد دین تاثیر و کریستابل در محل باروت خانه برگزار گردید اقبال پیشرو خودش عقد نامه را تحریر کرد - دو ماده عقد نامه که وی تاکید بر آن داشت بسیار جالب است - دراین قسمت آمده: او (محمد دین تاثیر) ناوقتی که کریستابل همسر اوست نمی تواند باهیچ زن دیگری ازدواج کند - حتی دین و مذهب او هر چه باشد - در ضمن محمد دین تاثیر حق طلاق را طبق شرع اسلامی به کریستابل واگذار می کند^{۳۸} -

شب و روز علی بخش در کنار اقبال بود، و آنچنان فکر و ذهن علی بخش از اقبال مشغول شده بود که گوئی اقبال در تمام وجود او سایه انداخته است - او فقط فکر میکرد چگونه به اقبال بهتر خدمت کند -

روزی که بخدمت اقبال آمد چه بود، و حالا پس از گذشت سالها چه شده بود - او می فهمید دوستان اقبال چه می گویند و کلام اقبال را دریافته بود - همه مراجعین را می شناخت - دوستان اقبال به علی بخش محبت صادقانه داشتند - پروفیسور محمود شیرانی، علی بخش را "پیر برادر" می گفت و اضافه می کرد کسانی که در مصاحبت اقبال شرف مراد و مریدی دارند علی بخش را برادر خود می دانند^{۳۹} -

علی بخش در رابطه با خرید منزل میگوید:

”زمین جاوید منزل بر بسیار کاتال مشتمل بود و قیمت آن ۲۵ هزار روپیه می شد که اقبال آنرا از بانک گرفت - این منزل را دوست علامه اقبال سید شبیر حیدر انتخاب کرده بود - و مسئول ساختن آن برادر بزرگ علامه اقبال، شیخ عطا محمد شد - در طول زمان ساختمان حتی یک روز هم اقبال این منزل را ندید که چگونه ساخته می شود - وقتی که منزل ساخته شد مادر جاوید بسیار خوشحال شد - ولی افسوس که حال مزاجی وی رضایت بخش نبود و پس از مدتی کوتاه که در این منزل اقامت گزید، در سال ۱۹۳۵ وفات کرد ۴۰ -

دکتر جاوید رویدادی را که خود شاهد آن بوده، این چنین بیان می کند : این اولین باری بود که اقبال شدیداً به خادم صدیق خود علی بخش خشم گرفت - در اوایل سال ۱۹۳۸ بود که در جاوید منزل زندگی میکردیم - روزی یک سبک به دیدن اقبال آمد - در این هنگام یک قاری عرب نزد اقبال بود که قرآن را باصوتی دلپذیر برای اقبال تلاوت می کرد - علی بخش به تصور اینکه سبک یکی از ارادتمندان اقبال است او را به داخل اطاق اقبال راهنمایی کرد - پس از مدتی آن سبک از اطاق خارج شد و به علی بخش دستور داد در درشکه من یک شیشه و لیوان است آنرا برای من بیاور - علی بخش فرمان را اطاعت کرد - سردار سبک به راهرو رفت کنار میز روی صندلی نشست و بی درنگ شروع به نوشیدن شراب کرد - چند دقیقه بعد اقبال علی بخش را صدا کرد و پرسید: جناب سردار تشریف بردند - علی بخش جواب داد خیر! در راهرو مشغول نوشیدن شراب است - ناگهان باشنیدن این حرف اقبال از فرط عصبانیت از جا بلند شد و به راهرو رفت و بطرف سردار حمله کرد و خواست گریانش بگیرد، که در این موقع شیشه شراب بزمین افتاد و شکست - سردار که اقبال را در چنین حالی دید فرار را برقرار ترجیح داد و سوار درشکه شد و از آن معرکه دور گردید - اقبال از فرط عصبانیت می لرزید - قاری عرب دستهای اقبال را گرفت که بر زمین نیافتد - پس از این واقعه اقبال چند روزی با علی بخش حرف نمی زد و حتی اجازه نمی داد که علی بخش نزد او برود - بالاخره باواسطت چوهدری محمد حسین ، اقبال ، علی بخش را بخشید ۴۱ -

دکتر جاوید اقبال چند خاطره در رابطه با علامه اقبال و دیدارهای آخرین

روزهای زندگی او و خدمت صادقانه علی بخش می نویسد:

”در جاوید منزل علاوه بر علی بخش، رحمان و دیوان علی نیز کارهای منزل را انجام میدادند - عیدالمجید غذا طبخ میکرد و رحمت بی از منیره نگهداری می کرد - وسایل مورد نیاز منزل را علی بخش می خرید و علاوه بر آن علی بخش و رحمان و دیوان علی به نوبت پاها و شانه های اقبال را ماساژ (مالش) می دادند - علی بخش منیره را با درشکه به مدرسه می برد و برمی گرداند - شب ها تا دیر وقت اقبال بیدار بود - زیرا بیشتر شب ها ناراحتی شدت پیدا می کرد - وقتی که یک شعر در وجود او می جوشید بیشتر نا آرام می شد، رنگ صورتش تغییر می کرد و در بستر خواب جنب و جوش و تقلا می کرد - گاهی اوقات در نیمه شب علی بخش را صدا می زد و از او قلم و کاغذ میخواست و او هم گوش به صدا بود، وقتی اقبال اشعارش را می نوشت آرامش به روی صورتش نقش می بست و آنگاه خوابش می برد - گاهی علی بخش را صدا می کرد تا ملاقه را برویش بیاندازد - بارها اتفاق می افتاد به دلیل کتاب خواندن غذا خوردن را فراموش می کرد و آنگاه که از کتاب خواندن فارغ می شد علی بخش را صدا می کرد و از او سوال میکرد آیا غذا خورده است ؟

در هفته آخر ژوئیه ۱۹۳۷ خانم دوریس احمد آلمانی از علیگره به لاهور آمد - اقبال محمد شفیع و علی بخش و منیره را برای استقبال او به ایستگاه راه آهن فرستاد - او به جاوید منزل آمد و با اقبال ملاقات کرد - اقبال به او مسئولیت و نگهداری منیره و جاوید را سپرد و نیز مدتی هم تنظیم کارهای منزل را به او محول کرد - بدین ترتیب دوریس احمد در جاوید منزل مستقر شد - خانم دوریس احمد می نویسد:

وقتی من به خانه دکتر اقبال قدم گذاشتم دکتر چهار مستخدم داشت، علی بخش از همه مهمتر بود - او خدمتگزار شخصی دکتر اقبال بود و خرید وسایل منزل و غذا با او بود -

علی بخش کارش پذیرائی و خدمت خصوصی اقبال بود - تنها خدمتگزار اقبال بود که او را مانند یکی از اعضاء فامیل خود می شناخت - او خانه را تاوردن من آماده کرده بود و قتیکه من وارد شدم کارش کمی تغییر کرد - اولین دفعه او نمیخواست حساب روزانه را بمن بدهد ولی بعداً ما باهم خیلی دوست شدیم - وظیفه روزانه او تهیه و آماده

کردن قلیان جناب علامه اقبال بود - و قتیکه اقبال تمایل به کشیدن قلیان داشت همیشه قلیان تازه و آماده بود و هنگامیکه مهمانان قلیان میخواستند علی بخش از آنها پذیرائی می کرد - او منبره را هر روز باتانگا به مدرسه می برد و عصر از مدرسه به خانه می آورد - مسئولیت شستن لباسهای علامه اقبال و آماده کردن آنها باعلی بخش بود - وی نوجو خاصی به جاوید ومنبره داشت - من هرگز ندیده بودم اقبال با او بلند صحبت کند ۴۳

شیخ اعجاز احمد می نویسد:

”وقتی که اقبال برای شرکت در دومین میز گرد در انگلستان بود ما باهم مکاتبات زیادی داشتیم - دراین نامه ها نام علی بخش کم و بیش دیده میشود - مثلاً در نامه ۱۵ اکتبر ۱۹۲۱ و نامه شماره ۹۴ ضمن بیان نگرانی از خبرهای رسیده درباره هندوستان که در نشریات منتشر شده بود، او خادم مخلص خویش را فراموش نکرده و همیشه جویای احوالات او بوده است“ ۴۴

علی بخش به کسی اجازه نمیداد در نظافت اطاق اقبال دخالت کند و شخصاً نظافت اطاق را انجام میداد - هر روز صبح روزنامه های وارده را روی میز میگذاشت و میز را مرتب می کرد - گرفتن پول از بانک نیز توسط علی بخش انجام میگرفت - گل کاری و سبزی کاری در باغچه را نیز علی بخش انجام میداد و هر روز صبح مقداری گل یاس رازقی در یک نعلبکی می ریخت و در اطاق اقبال میگذاشت -

خانم دوریس احمد خاطره ای را از خواهر کوچک اقبال نقل میکند که بيمورد نیست ذکر زینب بی بسیار خرافاتی بود چند هفته قبل از فوت اقبال به جاوید منزل آمد - او اصرار داشت که یک دعا نویس را که بوی خیلی اعتقاد داشت بیاورد - تا ناراحتی های اقبال را برطرف کند - دعا نویس آمد و دستور خرید چند چیز داد - زینب بی به علی بخش گفت تا مواد را فراهم کند - علی بخش مطیع، همه آن ها را فراهم کرد - از جمله روغن - آرد - پارچه ، ولی برای خرید مرغ سیاه بسیار تلاش کرد تا توانست بدست آورد - زینب بی میخواست به دستور دعا نویس مرغ سیاه را در تمام شب در اطاق اقبال بگذارد -

اما خانم دوریس احمد باتوجه به حال اقبال چنین اجازه ای را نداد - پس از صحبت های زیاد قرار شد ساعت چهار صبح علی بخش مرغ را بغل بگیرد و در اطاق

خواب اقبال بگرداند - علی بخش همین کار را کرد - خوشبختانه اقبال در آن موقع در خواب عمیقی فرو رفته بود ۴۵ -

دکتر جاوید اقبال می نویسد: چودهری محمد حسین عصرها بیشتر نزد اقبال می آمد، بخصوص وقتی که اقبال تنها بود - در این موقع اقبال اشعار جدیدش را برای چودهری محمد حسین می خواند - گاهی اوقات چودهری محمد حسین با علی بخش شوخی میکرد و اقبال از این گفتگوها لذت می برد - گاهی درباره ازدواج علی بخش صحبت میکرد و بدینوسیله او را دلخوش می کرد که برایت از دولت زمین می گیرم - مدتی رنگ سبیل های غیر عادی علی بخش وسیله مزاح شده بود ۴۶ -

دکتر محمد عبدالله جغتائی می نویسد: علی بخش در منزل اقبال بسیار خوشنود بود و علامه اقبال از او خیلی مطمئن بود - اغلب دوستان حضرت علامه با علی بخش شوخی میکردند و گفتگو بیشتر درباره عروسی و پلوخوری بود و این شوخی ها ادامه داشت و باعث خوشحالی و تفریح حضرت علامه اقبال بود - ۴۷

از اواسط مارس ۱۹۳۸ مرض اقبال نگران کننده شد - مداوا اثر بخش نبود - کم و بیش تنگی نفس شدت پیدا می کرد و درد کمر و شانه او را بی وقفه رنج میداد - روز به روز حالش وخیمتر می شد - اغلب به دوستانش که برای دیدارش می آمدند میگفت: از تایخ اسلام برایش تعریف کنند - گاهی آنقدر سرفه می کرد که از حال می رفت - در باره همین احوال نیمه بیهوشی اقبال، دکتر جاوید اقبال می نویسد: دوبار متوجه شدم که اقبال با اسدالله خان غالب و مولانا جلال الدین رومی صحبت می کند و هر دو بار علی بخش را صدا زد و پرسید میرزا غالب و مولانا رومی همین حالا بیرون رفتند، نگاه کن شاید نرفته باشند و علی بخش میگفت اینجا کسی نیست ۴۸ -

شیخ عبدالقادر می گوید: هر وقت اقبال ناراحتی و بیماری داشت علی بخش رُفنه و متأثر بود، ولی هر وقت اقبال تبسم می کرد علی بخش جان می گرفت - هر وقت به نیاز می نشست برای سلامتی مرادش دعا می کرد -

صبح روز ۲۰ آوریل ۱۹۳۸ حال اقبال کمی بهتر شده بود و بقول معروف خانه روشن می کرد - صبحانه مختصری خورد - محمد شفیع برایش روزنامه خواند و رشید سلمانی صورتش را اصلاح کرد - بعد از ظهر یک روزنامه از آفریقای جنوبی توسط

پست برایش آورده شد - خبر این بود که مسلمانان آنجا بعد از نیاز جمعه برای سلامتی و بهبودی اقبال دعا کرده بودند - فصل بهار بود، عطر گلها در فضا پیچیده بود - هنگام عصر تختخواب اقبال را از اطاق به دالان آوردند و ساعتی همان جا خوابید - منیره هفت سال و نیم داشت - با خانم دوریس احمد که او را "آپا جان" صدا می کرد نزد اقبال آمد به بستر پدر رفت، شروع به شیرین زبانی کرد - او هر روز سه بار نزد پدر می آمد ولی این بار دلش نمی خواست از اقبال جدا شود - خانم دوریس احمد چند بار به منیره گفت وقت رفتن است، ولی منیره اصرار داشت که بیشتر نزد پدر بماند -

آنگاه اقبال لیخند زد و گفت شاید حسن او را آگاه می کند که این دیدار آخرین دیدار با پدر است - چند روز پیش وقتی دوستی برای بهبودی و سلامتی اقبال با او صحبت کرد گفت من از مرگ واهمه ای ندارم و سپس این شعر را خواند:

نشان مرد مومن باتسو گویم

چو مرگ آید تبسم بر لب اوست

در آخرین شب حیاتش بنظر می آمد که بیش از اندازه شادمان است - شب هنگام جاوید به اطاق پدر آمد - اقبال پرسید کیست! جواب داد منم جاوید - خندید و گفت جاوید شو و نشان بده تا بپذیرم - در این وقت به علی بخش گفت که در کنار او بنشینند - علی بخش شروع به گریستن کرد، حکیم قرشی گفت علی بخش چرا گریه می کنی؟ اقبال گفت او می داند که امشب آخرین شب چهل سال خدمت دوستانه او با من است -

راجه حسن اختر بر بالین او بود و با او سخن می گفت - اقبال چندی دیده فروبست و بی هوش فروماند و چون باز آمد و چشم گشود زیر لب زمزمه کرد:

سرود زفته باز آید که ناید

نسیمی از حجاز آید که ناید

سر آمد روزگار این فقیری

دگر دانای راز آید که ناید

ساعت ۱۱ شب بود که اقبال به خواب رفت - چودپری محمد حسین، حکیم محمد حسن قرشی، سید نذر هزاری و سید سلامت الله به آرامی از اطاق خارج شدند میان محمد شفیع، دکتر عبدالقیوم و راجه حسن اختر آنشب در جاوید منزل ماندند - اقبال

هنوز چند ساعتی نخوابیده بود که با درد شدید از جا برخاست - محمد شفیع و دکتر عبدالقیوم خواستند به او مسکن و خواب آور بدهند ولی او نخورد و گفت دلم نمی خواهد در عالم بیهوشی بمیرم - علی بخش و محمد شفیع مشغول مالش شانه های وی شدند - لحظاتی کوتاه آرام گرفت - صدای اذان شنیده شد - چند دقیقه به ساعت ۵ صبح باقی بود ، محمد شفیع و دکتر عبدالقیوم برای نماز به مسجد نزدیک خانه رفتند - خادم وفادار، علی بخش مخلص در واپسین دم حیات علامه و در آن لحظه حساس چشم در چشم خواجه خود داشت و سیلاب اشک از چشمه چشمانش چون سیل بر روی خاک می ریخت - وقتی که اقبال هر دو دستش را روی قلبش گذاشت و گفت علی بخش 'آه' ، او عاشقانه اقبال را در میان بازوانش گرفت - اقبال گفت:

علی بخش درد من اینجاست و آخرین کلامی که بر زبان جاری کرد 'الله' بود - راسنی این چه دردی بود که اقبال تا آخرین نفس باخود داشت :

جو رخت خویش بر بستم از این خاک
همه گفتند با ما آشنا بود
ولیکن کس ندانست این مسافر
چه گفت و با که گفت و از کجا بود

علی بخش آخرین شعله شمع حیات بزرگ مرد تاریخ اسلام و سر حلقه مردان روزگار و شرف انسانی را دید که چگونه خاموش گردید، در حالی که نگاه نافذش بروی صورت خسته و افسرده علی بخش میخکوب شد - علی بخش می لرزید اما او آرام بود و تبسمی بر لب داشت، زیرا او به لقاء الله پیوست -

مرگ این بیدار دل تولد دیگری بود و آن تبسم بر لبان او بشارت این تولد بود - علی بخش در خدمت اقبال و فرزندان او چهل سال خدمت کرد - پس از استقلال پاکستان فرماندار پنجاب سردار عبدالرب نشتر به جهت خدمات صادقانه علی بخش در حیات علامه اقبال - از دولت پاکستان درخواست نمود که در ضلع لاهور^{۵۳} به علی بخش یک قطعه زمین عطا کنند و از او تجلیل بعمل آمد - و مردمان وفادار به اقبال از او تشکر و تمجید نمودند -

پروفسور محمد منور خاطره ای را از بزرگداشت علامه اقبال در سال ۱۹۶۶

میلادی در کراچی این چنین بیان می کند: علی بخش در این جلسه حضور داشت و سن او تقریباً ۹۰ سال بود. یک هیأت مصری به سرپرستی دکتر یحیی الخشاب هم برای شرکت در این اجلاس آمده بودند. ریاست جلسه افتتاحیه را سفیر ایران به عهده داشت که به علت کار ضروری ضمن عذر خواهی از حاضران جلسه را در نیمه ترک کرد. ممتاز حسن که از افراد برجسته حکومت پاکستان و از عقیدتمندان اقبال بود، پیشنهاد کرد علی بخش صدارت جلسه را به عهده گیرد. چون علی بخش برکرسی صدارت جلوس کرد، اشک در چشمان حاضران حلقه زد. این پاداش خدمت مخلصانه او به اقبال و عزیز داشت کسی بود که خدمت اقبال کرده است و این چنین معزز می شود. در این اجلاس سفرای کشورهای خارجی، اکابر علم و دانش و سیاست، قضات و وکلای بسیار حضور داشتند. صحبت ها و سخنرانی های فوق العاده ارزنده ای ابراز شد و سرانجام علی بخش با جسمی پیر و ناتوان و اعتماد بنفس کامل، آنچه که از اقبال آموخته بود با زبان پنجابی شروع به صحبت خطبه صدارت کرد و خاطراتی را از دوران خدمتش نزد اقبال بیان داشت. او گفت: وقتی که به خدمت اقبال آمدم فقط می توانستم سبب زمینی و بادمجان بهزم. تقریباً یک ماه و نیم در خدمت اقبال بودم، روزی یکی از دوستان به خدمت "دکتر صاحب" آمد گفت: این چه غذائی است که وعده به وعده علی بخش برای شما می آورد. دکتر صاحب خندید و گفت: بیچاره همین را می داند. آن دوست غذائی دیگر به من آموخت و از دوستان دیگر کم کم یاد گرفتم غذاهائی درست کنم. این سخن علی بخش فروتنی و بی نیازی اقبال را نشان می دهد. او هرگز به این مسائل توجه نداشته که برایش سفره رنگین پهن شود. برای او غذای روح ارجح بوده است. علی بخش خاطره دیگری را این چنین نقل کرد: "روزی اقوام من برایم نامه فرستادند که به ده بیا تا برایت همسری انتخاب کنیم. من نزد دکتر صاحب رفتم، ماجرا را برای ایشان تعریف کردم و مرخصی خواستم. دکتر صاحب مرا نزد خویش نشاندند و بالحنی بسیار مشفقانه و صمیمانه فرمودند: علی بخش کدخدائی تو بامنست. من دیگر حرفی نزدم. بعد از فوت دکتر صاحب و مسافرت جاوید صاحب به انگلستان در پیری همسر گرفتم. نه تنها اکابر دولت بلکه مهبانان خارجی نیز نوبت به نوبت درکنار علی بخش قرار گرفته و با او عکس گرفتند. خوب بیاید دارم دکتر یحیی الخشاب هم که از قاهره آمده بود همین تقاضا را کرد و وقتی تصویری از ایشان درکنار علی بخش گرفته شد، بسیار مسرور شدند و گفتند برای من

این افتخار کوچکی نیست که صورت من با رخ خادم اقبال بر یک صفحه کاغذ هم نقش شود^{۵۴} حال باخاطره دیگری قضیه علی بخش را به پایان می بریم:

هنگامی که دکتر جاوید اقبال از انگلستان بازگشت، ملازم وفادار کل پس اندازی که داشت و مبلغ ۵۰۰۰ روپیه بود به دکتر جاوید پیشنهاد کرد که این مبلغ را برای شروع کار از او بگیرد^{۵۵} - گرچه دکتر جاوید از گرفتن امتناع ورزید، ولی این حقیقت احساس عمیق خادمی وفادار و نشان دهنده صمیمیت و محبت او به خانواده اقبال بود -

علی بخش یکی از فداکارترین افراد در جمع اقبال بود و علامه اقبال همیشه می گفت: به او توجه کنید، زحمتی برایش فراهم ننمائید و قلب او را نرنجانید^{۵۶}

دوستاناران علامه اقبال علی بخش را بسیار عزیز داشته - پس از وفات علامه اقبال کرنل وحید الدین او را باخرج خود به حج فرستاد^{۵۷} - وی در سال ۱۹۶۹ میلادی در همانجا که دولت پاکستان بمناسبت خدمت صادقانه اش به علامه اقبال زمین اهدا کرده بود وفات یافت^{۵۸} گرچه داستان زندگی او با مرگ اقبال، اقبال آفرین پایان پذیرفته بود - بقول پروفیسور محمد منور:

“چهل سال صادقانه خدمت اقبال کرد و اقبالند شد”

فهرست منابع و مأخذ (اشاریه)

- ۱ - این منطقه پس از تقسیم شبه قاره پاک و هند، در قسمت هند قرار گرفت
- ۲ - شیخ اعجاز احمد برادر زاده علامه اقبال در کتاب خویش بنام 'مظلوم اقبال' می نویسد ممکن است علی بخش در ۱۸۹۹ م به خدمت اقبال در آمد - (فصل ۲۶، صفحه ۱۰۲) و در زنده رود، جلد اول، نوشته دکتر جاوید اقبال سال ۱۹۰۵ م ذکر شده است -
- ۳ - 'اقبال کی صحبت میں' دکتر محمد عبدالله چغتائی، صفحه ۴۵۲
- ۴ - میان شفیع از روزنامه نگاران مشهور پاکستان می باشد - در اواخر عمر علامه اقبال ایشان از عقیدتمندان پرویا قرص اقبال بوده اند که تمام مدت در محضر علامه حضور داشته است - ایشان جزو اولین گروه از دانشجویان مسلم هستند که عضو فدراسیون دانشجویان مسلمان برای حصول کشور اسلامی پاکستان با جوانان دیگر دوش به دوش مبارزه کردند و پس از ظهور پاکستان این رسالت خویش را انجام دادند - از ایشان مقالات بسیاری بچاپ رسیده است و نیز یک مجله هفتگی بنام اقدام از کارهای عام المنفعه ایشان در راه خدمت به فرهنگ است
- ۵ - دانای راز، سید نذیر نیازی، صفحه ۱۷۳
- ۶ - کانگره نام منطقه ای کوهستانی در دامان هیمالیا و در حال حاضر در قسمت هند است - شدت زلزله بقدری بود که سراسر پنجاب را لرزاند و خسارات فراوان به بار آورد
- ۷ - صحیفه، شماره اقبال، بخش اول، صفحه ۵۴، مقاله اقامتگاه های اقبال در لاهور
- ۸ - اقبال نامه، شیخ عطاءالله، جلد دوم، مکتوب شماره ۱۱۷، صفحه ۲۹۶
- ۹ - اقبال کی صحبت میں، دکتر محمد عبدالله چغتائی، صفحه ۴۵۱، ۴۵۲
- ۱۰ - ذکر اقبال، عیدالمجید سالک، فصل دوم، صفحه ۲۲، طبع ۱۹۸۳
- ۱۱ - ازدواج در سنین پائین در روستاها بخصوص در روزگار گذشته بیشتر مرسوم بوده است و اگر او ازدواج کرده باشد در سنین ۱۳ یا ۱۴ بهالگی یا کمتر از این یک رسم و قرار داد خانوادگی بوده است
- ۱۲ - نگارش خانم دوریس احمد، از انتشارات اقبال آکادمی پاکستان ۱۹۸۶ م
Iqbal as I knew Him p.17
- ۱۳ - جاویدان اقبال - ترجمه زنده رود دکتر جاوید اقبال، مترجم دکتر شهبین مقدم

- صفیاری، جلد اول، صفحه ۱۸۳
- ۱۴ - جاویدان اقبال، جلد دوم، صفحه ۴۴
- ۱۵ - روایات اقبال، گرد آورنده عبدالله چغتائی، صفحات ۷۳ و ۷۴
- ۱۶ - اقبال کی صحبت میں، دکتر محمد عبدالله چغتائی، صفحه ۴۵۲
- ۱۷ - جاویدان اقبال، جلد دوم، صفحه ۱۲۳
- ۱۸ - دانای راز، سید نذیر نیازی، صفحه ۱۷۴
- ۱۹ - ذکر اقبال، عبدالمجید سالک، صفحه ۷۲ و نیز روایات اقبال گرد آورنده، عبدالله چغتائی، صفحات ۱۲۸، ۱۲۹
- ۲۰ - جاویدان اقبال، جلد دوم، صفحه ۳۸۳، ۳۸۴ و نیز صفحات ۴۹۸، ۴۹۹
- ۲۱ - روزگار فقیر، فقیر سید وحید الدین، فصل اول، صفحات ۱۱۵ تا ۱۱۷
- ۲۲ - لطیفه های بیشمار از اقبال و گرامی در تصانیف، سرگذشت و یاران کهن، تالیف عبدالمجید سالک آمده است - نام علی بخش در این سرگذشت ها کم و بیش ذکر شده او همچون اقبال از دوستان اوهم اطاعت و فرمانبرداری داشت
- ۲۳ - بیان غلام رسول مهر، مکاتیب اقبال بنام گرامی، گرد آورنده عبدالله قریشی، صفحات ۳۵، ۷، ۶
- ۲۴ - جاویدان اقبال، جلد سوم، صفحه ۳۷ و ۳۸
- ۲۵ - اقبال نامه، گرد آورنده، چراغ حسن حسرت، صفحه ۲۹
- ۲۶ - جاویدان اقبال، جلد سوم، صفحه ۲۰۳
- ۲۷ - فلا قلی یا قره گلی، کلاهی که بیشتر از پوست بره درست می کنند
- ۲۸ - جاویدان اقبال، جلد سوم، صفحه ۳۴۴
- ۲۹ - نقوش اقبال، سپتامبر ۱۹۷۷، صفحات ۵۵۰ تا ۵۷۱ - مقاله به عنوان رویدادهای سفر اقبال و خطبانش محمد عالم مختار حق و نیز اقبال درون خانه، خالد نظیر صوفی، صفحات ۱۸۳ تا ۱۹۴
- ۳۰ - جاویدان اقبال، جلد سوم، صفحه ۱۰۰
- ۳۱ - تہذیب نسان سالگرہ نمبر ۲ جولای ۱۹۳۸ - علامہ اقبال مرحوم کا دیرینہ وفادار ملازم، از محمد فاضل صاحب
- ۳۲ - شہری در پنجاب شرقی کہ در ہندوستان واقع است
- ۳۳ - مکتوبات اقبال، صفحه ۱۶۲ - ۱۶۴
- ۳۴ - مصاحبہ با میان محمد شفیع، لاہور
- ۳۵ - شہری در شمال ہند

- ۳۶ - اقبال و بهوپال، صبا لکھنوی، صفحات ۵۵، ۵۴ -
- ۳۷ - جاویدان اقبال، جلد چهارم، صفحات ۱۱۴ - ۱۱۵
- ۳۸ - روزگار فقیر، فقیر سید وحیدالدین، جلد اول صفحات ۲۷ تا ۳۰
- صحیفہ شماره اقبال، بخش اول، گرد آورنده دکتر وحید قریشی، صفحات ۲۳۶-۲۳۷
- ۳۹ - اقبال کی صحبت میں، دکتر محمد عیدالله چغتائی، صفحہ ۴۵۳
- ۴۰ - اقبال کی صحبت میں، دکتر محمد عیدالله چغتائی، صفحہ ۴۵۲
- ۴۱ - جاویدان اقبال، جلد دوم، صفحات ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴
- این واقعہ را خالہ نظیر صوفی از زبان علی بخش نیز بیان می کند، او گفت من هرگز ندیده ام که علامہ شراب بنوشد و حتی خوردن شراب در نزد ایشان جایز نبوده است - این واقعہ ثبوت این حقیقت است (اقبال درون خانہ، خالد نظیر صوفی، بزم اقبال، طبع ۱۹۷۱م صفحہ ۱۲۶)
- ۴۲ - جاویدان اقبال، جلد چهارم، صفحہ ۲۰۳
- ۴۳ - Iqbal As I Knew Him p.19
- ۴۴ - مظلوم اقبال، شیخ اعجاز احمد، صفحہ ۳۶۱ - ۳۵۹
- ۴۵ - Iqbal as I Knew Him p.21
- ۴۶ - اقبال، جوہدری محمد حسین کی نظر میں، محمد حنیف شاہد، اردو بازار، لاہور
- ۴۷ - اقبال کی صحبت میں، عیدالله چغتائی، صفحہ ۴۵۴
- ۴۸ - جاویدان اقبال، جلد چهارم، صفحہ ۲۷۰
- ۴۹ - کلیات فارسی اقبال، چاپ پاکستان، شیخ غلام علی، صفحہ ۹۹۸ - ارمغان حجاز، صفحہ ۱۱۶ - (این شعر در ارمغان حجاز به این صورت آمدہ است:
- نشان مرد حق دیگر چه گویم
چو مرگ آید تبسم بر لب اوست
- ۵۰ - کلیات فارسی اقبال، صفحہ ۸۹۴ - ارمغان حجاز، صفحہ ۱۲
- ۵۱ - حیات اقبال، ایم - ایس - ناز، طبع نیاز احمد، شیخ غلام علی پبلیشرز ۱۹۷۷ میلادی، صفحات ۱۶۰ تا ۱۶۲ و جاویدان اقبال، جلد چهارم، صفحہ ۲۷۳
- ۵۲ - کلیات فارسی اقبال، صفحہ ۱۰۲۱ - ارمغان حجاز، صفحہ ۱۳۹
- ۵۳ - لائل پور در حال حاضر فیصل آباد نامیدہ می شود
- ۵۴ - مصاحبہ با پروفیسور محمد منور، رئیس اکادمی اقبال پاکستان درباره علی بخش لاہور، ژانویہ ۱۹۸۸

- ۵۶ - دانای راز، سید نذیر نیازی، صفحہ ۱۸۲
- ۵۷ - مصاحبہ با شیخ اعجاز احمد، او گفت: امیدوارم کہ اللہ تعالیٰ علیٰ بخش را بہ وجہ وفاداری و خدمت بہ اقبال کہ لایق تحسین است اجر عظیم بفرماید۔
- ۵۸ - میان محمد شفیع گفت: این ہم اقبال مندی علیٰ بخش است - کہ باخدمت خود بہ علامہ اقبال ہم خدا و ہم خلق خدا را راضی گردانید و این خیر پروردگار برای اوست کہ باید پس از گذشت سال ہا شا بہ اینجا بیایید و اورا معرفی کنید تا برای ایرانیان ہم بہتر وفا و صفای او شناختہ شود - (مصاحبہ بامیان محمد شفیع، لاہور) -
- برای تہیہ این مقالہ علاوہ ہر مصاحبہ با صاحب نظران از کتب و اسناد زیر نیز استفادہ شد
- ۵۹ - اوراق گم گشتہ گرد آورندہ رحیم بخش شاہین ، صفحات ۳۰۵ تا ۴۱۰، گفتگوئی با علیٰ بخش طبع ادارہ مطبوعات محدود اسلامی، لاہور، ۱۹۷۵ میلادی
- ۶۰ - سرگذشت اقبال، دکتر عبدالسلام خورشید، اقبال اکادمی پاکستان لاہور ۱۹۷۷ میلادی
- ۶۱ - مکاتیب اقبال بنام گرامی، مقدمہ و تعلیقات از محمد عبداللہ قریشی اقبال اکادمی پاکستان، کراچی
- ۶۲ - اقبال کے حضور، سید نذیر نیازی، اقبال اکادمی، کراچی، جولائی ۱۹۷۱
- ۶۳ - اقبال از نظر خوشان، تدوین مصباح الحق صدیقی، یونیورسل بکس، لاہور ۱۹۷۷
- ۶۴ - دیستان اقبال ، یادگار یوم اقبال، ۱۹۷۱، کراچی مصاحبہ با علیٰ بخش (اقبال کی زندگی کا ایک دن) از ممتاز حسن

مأخذ و مصادر فلسفه اقبال

دکتر وحید عشرت

1871

1. The first part of the paper is devoted to a general
discussion of the principles of the theory of
the function of the mind. It is shown that the
function of the mind is to represent the
world as it is, and that this function is
achieved by the use of symbols. The symbols
are then shown to be of two kinds, namely
concrete symbols and abstract symbols. The
concrete symbols are those which represent
objects of the external world, and the abstract
symbols are those which represent objects of
the internal world. The paper then proceeds
to show that the function of the mind is to
represent the world as it is, and that this
function is achieved by the use of symbols.

علامه اقبال فیلسوف بزرگی است که کوشش برای شناخت مآخذ فکری و فلسفی او از هر جهت کار آسانی نیست - مخصوصاً که فکر او همه خلاقیت است - اقبال با آگاهی از افکار و اندیشه دیگران تصورات خود را در زمان خویش به تصور "خودی" و از نظر حرکت جهت یابی نو داده است - با ارتباطی که علامه اقبال از فلسفه شرق و غرب دارد نتایج فکری خود را مرتب نموده و بر این نتایج انتقاد کرده است در تاریخ فکر فیلسوفان دو گروه هستند گروهی درباره حیات و کائنات فکر خویش را اشاعه داده و گروه دیگر از مطالعه فلاسفه پیشین نتیجه اخذ نموده و از فکر خود هم آهنگی و ارتباط را بر آن افزوده اند و تطبیقی بین آنها به وجود آورد اند در تاریخ فکر یکی از فیلسوفانی هستند که افکار تخیلی و ارتباطی هر دو در فکر ایشان دیده می شود - در فلسفه خود علامه اقبال تصورات اساسی را استوار نموده و سپس با آگاهی از نظریات دیگران و تلفیق با نظریات خویش نظریه جدیدی را ارائه داده است - افرادی که افکار و تصورات علامه اقبال را مطالعه کرده اند در بعضی اوقات نظریات تخیلی او را بدست فراموشی سپرده اند و در بعضی اوقات جهت ارتباطی او را فراموش کرده اند - بدین سبب در تفهیم فلسفه اقبال، ابهام دیده میشود؛ در جهت تخیلی فلسفه اقبال کسی این ادعا را نکرده است که در فکر اقبال یک نظام کامل فلسفی موجود است، یا اینکه علامه اقبال افکار فیلسوفانه خود را بر یک نظام وابسته کرده است - اصولاً در فلسفه اروپا "افلاطون" اولین کسی بود که افکار فلسفی خود را به یک نظام پای بند کرده بود - هگل درباره تنظیم افکار خود آخرین فردی می باشد و بعد از او بطور کامل کسی را فیلسوف نخواندند که افکار خود را به نظام مخصوصی مرتبط کرده باشد - نظام بندی مارکس فلسفیانہ نیست - بدین سبب من او را این چنین نمیدانم - بعد از هگل نظام بندی فلسفیانہ بیشتر در افکار اقبال دیده می شود - گرچه که اقبال این دعوی را ندارد، بلکه او خود را فیلسوف نمی داند - ممکن است که شما بحق مرا مبالغه آمیز بگوئید، ولی اقبال از تصور روحانیت کائنات و تصور مرد مؤمن و فرد و از تصورات خودی و تعبیر سیاسی او و از تصور جمهوریت روحانی

او خود یک نظام فلسفی جدید ارائه داده است - باید درباره این تصورات تحقیق بیشتری انجام داد - این چنین که فکر سقراط را افلاطون یک نظام فلسفی کرده بود -

بعنوان یک فیلسوف خاص باید فکر اقبال را این چنین بررسی و تحقیق نمود - بعد از اقبال یک ذهن خلاق لازم است ، همچنان که افلاطون درباره سقراط انجام داد که درباره فکر و اندیشه اقبال مطالعه و آنرا بر یک نظام فکری استوار گرداند -

قبلاً درباره فلسفه اقبال بیان کردم و اکنون میخواهم یکی از اصول اساسی را برای خوانندگان بیان کنم - اصولاً فلسفه در خلاء بوجود نمی آید - هر فلسفه ای برای اعتقاد خود یک فضا و محیط مخصوص بخود میخواهد - برای شناخت این اصول باید از نظر فکر یونانی مطالعه نمود که در حدود ۲ هزار سال پیش از میلاد مسیح در یک محیط مخصوصی در تہذیب و فرهنگ و اخلاق اجتماع آن روز نشوونما کرده بیان شده است - وقتیکه این فضا در یونان از بین رفت ، لذا اصول فلسفه هم به پایان رسید - اگر توجه کنید فلسفه افلاطون و سقراط در این تخلیق (طبع زاد) اصولی را نمی گنجاند ، و قبلاً این افکار را کسی بیان نکرده است - از مطالعه افکار افلاطون و ارسطو متوجه می شویم که در فلسفه و تفکر "اپلیانی و زینوفینز" که تصور خدا در آن موجود می باشد در فلسفه افلاطون و ارسطو نیز دیده می شود - در اشعار "پارمنیدیز" تحت عنوان (راه صداقت) "روش قیاس" در تفکرات افلاطون موجود است - در تصورات "زینوفینز" و "پارمنیدیز" تصور "وحدت وجود" مشابده میگردد که "هستی" یکی است و وجود دارد و "نیستی" حقیقت ندارد و وجود ندارد -

همین تفکرات اساس تصور عالی افلاطون هم بوده است - و همین طور در فکر فلاطونس، کندی، فارابی، هیگل متوجه میشوید که تفکرات فلاسفه ماقبل در آنها دیده میشود - میخواهم بگویم: اگر در فکر فلسفی افکار فلاسفه قبل ذکر شده ، در خلافت او از فلسفه گذشتگان متأثر نشده است - در ارتقاء فکر فلسفی توجه نائید متوجه می شوید که در رزم گاه روانی فکر به تسلسل ارتباط داشته است و از تفکر فلسفی ماقبل نیز استفاده گردیده است - و فکر را بمناسبت طبع خود و مطابق زمان و مکان و حالات بصورت جدیدی در آورده است - اگر در افکار فلسفی علامه اقبال اثرات فلاسفه قبل از خود دیده شود ، این امر باعث تعجب نخواهد بود - و از تخلیق فکر او کم نمی

شود. اصل اینست که اقبال فلاسفه ماقبل خود را به نگاه تقلید ندیده بلکه با نظر تخیلی نتایج فکر و تصور خود را ترتیب داده است. کسانی که درباره اقبال سخن گفته اند که فلسفه او (طبع زاد) خلاقیت ندارند، معلوم میشود آنها از ارتقاء تاریخ در فکر انسانی آگاهی ندارند. تصورات از یک حالت به حالت دیگر جاری و ساری است. لهذا اقبال تصورات و افکار فلاسفه ماقبل خود را با نگاه انتقادی دیده و قبول نموده است.

اساساً فلسفه اقبال در مآخذ خود با روایات فکر اسلامی مرتبط شده و این به دلیل وسعت فکر و فرهنگ اسلامی میباشد. فکر اقبال به روایت فلسفه اسلامی بستگی دارد. تصور حقیقت اقبال و تصور الهی و تصور کائنات و تصور خودی و تصور مرد مؤمن همگی با فکر اسلامی پیوستگی دارد. علامه اقبال تصورات خود را بر اساس افکار اسلامی و از فلاسفه اسلامی استفاده و بیان کرده است. اگر او به فلاسفه غرب اشاره می کند برای دلیل و تصدیق به تفکر خود میباشد. و آنجا که اگر فلسفه دیگران با تفکرات او اقبال هم آهنگی نداشته او آن ها را تنقید کرده است. با این روش علامه اقبال، افلاطون، ارسطو، هیگل، ماركس و دیگر فلاسفه غرب و از فلاسفه اسلامی ابن عربی، حافظ شیرازی را بنظر تنقیدی نظر انداخته است.

علامه اقبال با فکر خلاق خود تصورات حقیقت و حیات و کائنات را ترتیب داده است. دکتر این مری شمل در کتاب خود "شهر جبرئیل" روش اقبال را این طور توضیح داده است.

"از مطالعه این قسمت معلوم میشود که اقبال در افکار اسلامی و روایات غربی هم آهنگی بوجود آورده است. به نظر او باید مسلمانان از علوم و فنون غربی آگاه شوند زیرا که دانش و علوم غربی از فرهنگ اسلامی تمتع یافته است و اگر مسلمانان از فرهنگ و علوم غربی استفاده کنند هیچ ضرری متوجه آنها نمی شود^۱.

اقبال از آن فلاسفه که تصورات و نظریات خود را در تجرد محدود نهند، نیست. اقبال فیلسوفی انقلابی میباشد. چنانکه ماركس گفته بود: وظیفه اساسی فلسفی توضیح موضوعات کائنات نیست، بلکه تغییر حالات خود میباشد. بدین طریق اقبال نظام فکری را مرتب کرده است که در نزد او تغییر حالات عصر خود تعبیر شده

است - اصول فکر اقبال ، انقلابی ، عملی و متحرک میباشد - او هر نظریه ، خیال و تصور را که بر جمود استوار شده بود ، رد کرده است - زیرا فلسفه او فلسفه جنبش و حرکت است -

دکتر اشتیاق حسین قریشی در مقاله خود "منابع روحانی فلسفه اقبال"^۲ میگوید:

امت مسلمان از صدها سال در زوال زندگی میکردند - این حالات اقبال را مضطرب کرده بود و در باطن او یک حرکت پیدا شد و اقبال برای تغییر حالات زندگی مسلمانان یک فلسفه متحرک تنظیم کرد - جوهر فلسفه اقبال تحرک است -

حرکت دینامیک اصول اساسی است که فکر اقبال را تشکیل داده است - اقبال برای حرکت فکر می نویسد:

"اصل ماهیت حرکت دینامیک چیز ساکن نیست - آن متحرک است و در درون آن یک حقیقت لا متناهی وجود دارد - مثل دانه نباتات که برای اظهار ذات متحرک خود یک کلیت وجود دارد که چشم زمان را در یک سلسله واقعات روشن نماید"^۳ - فلسفه تحرک علامه اقبال مخالف عقیده وحدت وجود بود ، زیرا عقیده وحدت الوجود بر نظریه افلاطون استوار است که در نظر او کائنات ساکن است - این دیدگاه افلاطون بود که ترک دنیا روش متصوفین گردید - بانی این نظریه در تصوف پیدا شد - تصورات جهان بانی و جهان گیری اسلام را در روش انفعالی منتقل نموده است - در نتیجه ، در دنیای اسلام بی عملی و بی حرکتی و فراموشی ایجاد شده است - دنیای اسلام به یک مفلوج به کیفیت تصوف گرفتار شده و از میکانیکی جهانگیری و جهانداری در شکنجه محکومی اسیر شده بود -

یکی از مصنفین معروف صاحب کتاب دنیای عرب بنام نجلا عزالدین در تجزیه و تحلیل خود گفته است:

"عذایی که بر جوامع عرب از خارج داخل شده ، کمتر از عذایی است که در درون جوامع عرب وجود دارد - جوامع عرب از قوت تخلیق و جوش باطن محروم شده اند - تجسس و تفحص بخصوصیت مسلمان در قبیل بود پایان یافته است - تمام این هادر مرکزیت عقاید و اقتدار مسلمانان محبوس گردیده است - فکر آزادی از مسلمانان گرفته

شده و روایت پسندی و تقلید رواج یافته است - بر جستجو و تحقیق صادقانه مهر الحاد و بی دینی زده می شود - محققین با شہامت و مفکرین با جرأت در گوشه گمنامی جلای وطن کرده بسر می برند - مؤلفین فقط افکار و اندیشه های قبل از خود را خلاصه کرده و با حواشی منتشر مینمایند، و روح تخلیق از آنها رخت پرسته است" ۴-

در اینصورت است که اقبال میخواهد مقاومت نموده و از تصور حرکت فلسفه خود نظریات فلسفه گذشته را که بر تصور سکون قرار دارد رد نماید - در این حالت لیه تیغ اقبال بر افلاطون است و سپس بر ارسطو انتقاد نموده و گفته است :

"تصور قدمت کائنات ارسطو ضد تصور خدای اسلام است - در دین اسلام خداوند زنده و فعال و وجودی ازلی و ابدی است - اقبال زندگی را متحرک میداند - زندگی فقط حس توازن محض نیست - او عمل و حرکت را هم در بر دارد" ۵-

بقول دکتر شمل : بر خلاف تفکر یونانی جوشش فکر اقبال این چنین است :

"در نظر اقبال فلسفه یونانی در مقام قیاس و تجرید است - از پیروی این فلسفه انسان ممکن نیست که کارهای مثمر ثمر بنماید - این فلسفه غیر عملی است - و با این تصور ممکن نیست عشق انسان بوصول خدا نزدیک شود" ۶-

با این تفصیل مقصود من اینست که شما را به نکات بنیادی فکر اقبال برسانم ، که بر همه تشکیلات فکر اقبال کارفرما بوده است - او خدا را زنده و فعال میداند که کائنات مخلوق او است - او در ذات خود منفرد و بی مثال و یکتا است - کائنات و زندگی یکی از مظاهر خلاقیت اوست که متحرک و ساری است - دکتر عشرت حسن انور در مقاله خود "ما بعد الطبیعیات اقبال" بصراحت گفته است : در نظر اقبال ذات خدای متعال در ماهیت خود متحرک است و در نهایت درجه فعال می باشد او می نویسد:

بر مقام خود رسیدن زندگی است
ذات را بی پرده دیدن زندگی است

"حرکت یک حیات لامتناهی است - او خود رهنما و خود شعور قوت است - هر لحظه فعال است و فعل او بجای خود یک حیات است - او بجای خود راهنما و توانا

است - اگر از خارج نگاه کنیم این افعال اشیاء مکانی و واقعات می باشند که در دوران نمو خود افعال ، خود شعور شده اند^۷ -

بطور واضح در فلسفه کائنات اقبال گفته است :

”در تمام کائنات اگوایزم (Egoism) یا (اغونیت) بطور مطلق موجود است - شعور این اغونیت اول در ذات خود دیده میشود - بعد در فطرت خارجی بنظر میرسد - پس حتماً در ذات باری تعالی شعور این اغونیت (خودی) بطور مطلق وجود دارد که اصول نهائی حیات است بطوریکه فلسفه اقبال را میتوان فلسفه اغونیت (من) یا خودی نامید که حقیقت بر محور خودی است“^۸ -

”خودی“ که عرفان نفس یا عرفان ذات در نظر سقراط ”خود را بشناس“ (Know thyself) است که در نظر صوفیان ”من عرف نفسه فقد عرف ربه“ معروف شده است -

اقبال در خطبه چهارم می نویسد :

”ماده دراصل“ ”خودی هائی“ با درجه کمتر است که از میان آنها هنگامی که همکاری و عمل متقابلشان به مرحله معینی از هماهنگی رسیده باشد ، خودی بدرجه عالی طلوع می کند - رسیدن جهان به مرحله ای از خود رهبری که شاید در آن مرحله حقیقت نهائی سر خود را اشکار ساخته و راهی برای دریافت ماهیت نهائی خویش فراهم آورد^۹ - لیکن این ممکن نیست که این اصول را از نظر میکائیکی بیان کرد -

استاد معروف فلسفه دکتر ابصار احمد در یکی از مقالات خود در توضیح خودی گفته

است^{۱۰} - ”در فکر اقبال مراد از ”خودی“ وحدت شعوری است که خود شناس و خود آگاه باش و اساس مقاصد را ذات خود دان^{۱۱}“ -

در اینجا مقصود از ”خودی“ هوش یا تمیز دادن نیست بلکه آن چیزی است که شما آنرا خاصه هوش و تمیز میدانید ، یا به عبارت دیگر انسان بوجه آن هوش و تمیز دارد و نفس انسان آنچه که خود شناسی و خود آگاهی باشد بوجه آن انسان خود را ”من“ میگوید و بدین جهت اقبال آنرا انا یا ایغو یا من میخواند -

این خودی به نظر اقبال در سه مرحله ارتقاء می یابد - اقبال در جاوید نامه بیان کرد
است :

شاهد اول شعور خویشستن
خویش را دیدن به نور خویشستن
شاهد نانی شعور دیگری
خویش را دیدن به نور دیگری
شاهد ثالث شعور ذات حق
خویش را دیدن به نور ذات حق

یعنی در مرحله اول انسان بر وجود خود اتکاء دارد و مقاصد ذات خود را معین میکند - و خود را در نور ذات خویش می بیند و اهلیت خود را صورت می دهد - و قتیکه از مرحله اول گذشت در مرحله دوم به استناد تاریخ خود را می شناسد و بر اعمال و کردار خود گواهی تاریخی می نهد - بطوریکه او در صفحات تاریخ مقام خود را تعیین کرده است - در مرحله سوم او با ذات خود ذات مطلق حق را گواه میسازد و در حضور خداوند باری تعالی خود را در وجود او می بیند و بصد بندگی و عبودیت خود را آماده می کند - مقصد تمام این مراحل در نظر اقبال در این شعر گنجانده شده است :

بر مقام خود رسیدن زندگی است
ذات را بی پرده دیدن زندگی است

بدین ترتیب انسان بر مقام اعلی تکیه می زند که ذات او بهر طریق برای او مکشوف گشته است - بنیان فلسفه وجودی "سورین کرکیگارد" در این اصل میباشد که در فلسفه خود سه دوره را ذکر می کند - یک دوره جلالیاتی (زیبائی) دوم اخلاقی ، سوم دینی است - و لیکن برای اینکه بر فکر اقبال برسد "کرکیگارد" نتوانست بر افکار اقبال دست یابد - گرچه این سه مرحله ذکر شده در ساختن شخصیت انسان مدارج مختلفی را طی مینماید -

در توضیح مصادر فکر اقبال میخواهم مآخذ باطنی او را ذکر کنم که موضوعی هستند و بدون آن اقبال شناخته نمیشود - از طرف دیگر منابع معروضی را بیان خواهم کرد که در تشکیل فکر اقبال مقام اساسی دارند -

مولانا سید ابوالحسن علی ندوی در کتاب خود "نقوش اقبال" این عناصر را بخوبی بیان کرده است - وی در خطابه ای در دانشگاه قاهره در سال ۱۹۵۱ م چنین بیان می کند :

"آن عنصر تخلیقی که شخصیت اقبال را ساخته است اقبال آنرا از مدرسه و

محیط اجتماع داخلی حاصل کرده است - این عناصر تخیلی بر پنج مرحله میباید که او را زنده نگاه داشته است - ۱۴

این پنج عنصر عبارتند: عنصر اول اقبال ایمان و ایقان است که حکمت و دین مرشد او هستند و اقبال از آن قوت و نیرو حاصل کرده است - عنصر دیگر قرآن کریم است که مسلمانان آنرا فراموش کرده اند - عنصر سوم عرفان نفس و "خودی" است که در ساختن شخصیت اقبال کردار بنیادی دارد - عنصر چهارم آه سحر گاهی است که اقبال بهنگام نیمه های شب بر خاسته و بحضور خداوند سر تعظیم فرود آورده و التجاء و زاری می کرد -

عنصر پنجم مثنوی رومی است:

عطار هو، رومی هو، رازی هو، غزالی هو
کچه هاتنه نهیس آتا به آه سحر گاهی ۱۵
زمستانی هوا میں گرچه تھی شمشیر کی تیزی
نه چھوٹے مجھ سے لندن میں بھی آداب سحر خیزی ۱۶

(خواهی عطار باش، خواه رومی یا غزالی، بدون آه سحرگاهی چیزی بدست شما نمی آید -

هر چند در زمستان هوای سرد مثل شمشیر تیز است و لیکن در لندن من از این لذت سحرخیزی محروم نشدم -

در بیان مولانا ندوی سه عنصر اولیه موضوعی بوده و دو عنصر بعدی منابع فکری اقبال میباشد - در اصل قرآن را بطور مسلسل مطالعه وفور می نموده و به محک آزمایش در میآورد و بر آن فلسفه های قدیم و جدید خود را تطابق داده است - چیزی که بر خلاف قرآن است اقبال او را قبول نکرده است و چیزی که بمطابق قرآن است اقبال آنها را حکمت گمشده مومن میداند و آن را اجابت مینماید -

اقبال قرآن را بطور عمیق مطالعه کرده و تعلیقات قرآن را اساس و معیار تفکر خویش گردانیده است - در مطالعه قرآن پدرش او را نصیحت نمود که قرآن را به

طریقی بخوانید که گویا بر شا نازل گردیده است^{۱۷} - این نکته محکم ، نظر اقبال بر یک سره تبدیل کرده است - اقبال گوید :

ترجمیر یہ جب تک نہ ہو نزول کتاب

گرہ کشا ہے نہ رازی نہ صاحب کشف ۱۸

(اگر قرآن بر ضمیر شا روشن و نازل نشود رازی و صاحب کشف هم ممکن نیست که شا را گرہ گشا باشند) -

قرآن کریم که بر ضمیر اقبال غالباً و نازل گشته است ، گرہ فکر اقبال را گشاده است و تمامی افکار و شعر اقبال نیز تصویر نکته ایمان اوست^{۱۹} - اقبال به خود بارها نفرین کرده است که اگر فکر من مطابق قرآن نیست روز قیامت از بوسه بر پای پیامبر اکرم (ص) محروم باشم - این نفرین از مسلمان ممکن نیست - بدین جهت میخواهم بگویم که فکر اقبال تمامی از قرآن اخذ شده است :

گر دلم آئینه بی جو هر است

ور بحر فم غیر قرآن مضمیر است

ای فروغت صبح اعصار و دهور

چشم تو بیننده مافی الصدور

خشک گردان باده در انگور من

زهر ریز اندر می کافور من

روز محشر خوار و رسوا کن مرا

بی نصیب از بوسه پا کن مرا ۲۰

سید نذیر نیازی که خطبات علامه اقبال را به زبان اردو ترجمه کرده است ، در مقدمه کتاب تشکیل جدید الهیات اسلامی میگوید -

”سر چشمه اصلی فکر اقبال قرآن میباشد - مسلمانان باید در مسائل و مشکلات خود و تشریح و توضیح آنها به قرآن رجوع کنند - صاحب خطبات از بکار بردن اصطلاحات جدید و الفاظ مرسوم در حال حاضر توضیح افکار خود را داده است - این برای آن گروه غرب زده میباشد و مخاطب علامه اقبال کلیه مسلمانان جهان هستند و با تأسی مسلمانان به دنیای جدید خطاب میکند^{۲۱} -

یکی دیگر از محققین و اقبال شناسان بنام دکتر رضی الدین صدیقی در مقدمه کتاب دکتر یوسف حسن خان "روح اقبال" می نویسد :

"کلام اقبال در بیان شعر و علوم جدید تشریح قرآن کریم است - اگر مثنوی را بگویند قرآنی است که بزبان پهلوی نوشته شده ، کلام اقبال را هم باید گفت که در زبان جدید توضیح قرآن کریم است" - ۲۲

مثنوی معنوی مولوی
هست قرآن در زبان پهلوی

مولانا سعید احمد اکبر آبادی در کتاب خود "نگاهی به خطبات اقبال" (اردو) ۲۳ چنین گفته است :

"در این امر شک نیست که سرچشمه اصلی خطبات اقبال قرآن کریم بوده است" -

مولانا دکتر غلام مصطفی خان در کتاب خود "اقبال و قرآن" میگوید: ۲۴ "اقبال در اشعار و فکر خود به آیات قرآن استناد کرده است و بطور مثال این دست آورد مفصل را مرتب کرده که چگونه فکر اقبال از قرآن بوده است" -

اگر کتاب "برهان اقبال" نوشته پرفسور محمد منور را مطالعه نمائید ، متوجه میشوید که قرآن در فکر اقبال جاری و ساری است - برای تفصیل آن بهتر است به اشعار و خطوط و بیانات و خطبات پیام اقبال رجوع کنید تا متوجه شوید که در فکر اقبال قرآن محکم است -

گر تو می خواهی مسلمان زیستن
نیست ممکن جز به قرآن زیستن ۲۵

اقبال قرآن را یک ذریعه میداند که آگاهی از آن در انسان شعور بهتری می آفریند - در تفهیم حکیمانه آیات قرآن ، اقبال از مثنوی الهام گرفته است - جلال الدین رومی مثنوی را در زبان پهلوی نوشته است - مثنوی رومی یکی از مأخذ اساسی فکر اقبال میباشد :

چو رومی در حرم دادم اذان من
ازو آموختم اسرار جان من
به دور فتنه عصر کهن او
به دور فتنه عصر روان من ۲۶

در دوره ای که عقاید و نظریات در خفقان بود و بر مسلمانان شدت افسردگی فشار آورده بود، مولانا رومی یقین و اعتقاد انسانی را بیان کرده و در عقاید و نظریات استحکام بخشیده است - همینطور در زمان اقبال تشنگی و درماندگی فکر و نظر خاصه دوره اقبال شده بود - این هاهنگی رومی و اقبال از قرآن کریم در هر دو فیلسوف نقطه ارتباط و اتصال است - تصوف و صوفی که علم را حجاب اکبر گفته اند این فرمان قرآن را فراموش کرده اند که علم و حکمت در قرآن بسیار ذکر شده است - مولانا رومی به اقبال که کشف اسرار حکمت قرآن هستند، به احکام ظاهری و باطنی قرآن زیاد توجه کرده اند - حکمت دین موضوع اصلی آنها است - تقدیر در افکار رومی و اقبال مهم است - اقبال در تصور خودی نظریه اختیار را از رومی اخذ کرده است - خودی در تکمیل خود به رضای خدا قرار میگیرد -

اقبال و رومی هر دو هم عقیده اند که مفهوم غلط تقدیر، خودی انسانی و زندگی اخلاقی او را نقصان می بخشد - اقبال اختیار را مفهوم نو داده است - هر دو معتقد هستند که تسخیر کائنات پیش آنها مهم است -

در تشکیلات فکر اقبال اثرات رومی زیاد مشهود است - تصور وحدت وجود در افکار اقبال از فکر رومی گرفته شده است - گروه زیادی مولانا رومی را وحدت الوجودی میگویند - لیکن این نظریه حتی درست نیست - این امر کاملاً تحقیق نشده است - شواهد زیادی موجود است که در افکار او وحدت الوجودی مشاهده نمی شود - پرفسور نیکلسون یکی از محققان علوم اسلامی می نویسد:

”ظاهراً برای بعضی ها این اشتباه هست که مولانا رومی وحدت الوجودی است - منهم همین عقیده را دارم - وقتی که من از تاریخ تصوف اسلامی آگاهی ندارم هنوز نمیتوانم قبول کنم“^{۲۷} و نیز عقیده دارد که منصور حلاج وحدت الوجودی نیست - در تعیین مقاصد، فلسفه اقبال نشان میدهد که نتیجه اثرات رومی است -

تشکیل فکر اقبال نتیجه اثرات حضرت مجدد الف ثانی میباشد - تصورات وحدت الوجود که از فکر افلاطون و فلاطونس و ابن عربی گرفته شده ، در تمدن اسلامی رواج یافته و در نتیجه آن بر فکر اسلامی سکر وارد شده است که اجتماع اسلامی را مفلوج گردانیده است

در اجتماع اسلامی بخلاف این نظریه ردّ عمل شدید تر شده است - یک فیلسوف بر نظریه وحدت الوجودی شوین هاور انتقاد کرده بود که این عقیده مهذب الحاد است - در اجتماع اسلامی این نظریه بی رغبتی دنیا و ترک عمل را رواج داده و مسلمانان را به طرف زوال کشانده است -
یکی از بنیادهای محکم فکر اقبال در افکار مجدد الف ثانی است -

جنید بغدادی به خلاف مسلک سکر ، مسلک صحو را درباره فنا اختیار کرده است - مولانا رومی باوجودیکه مسلک وحدت الوجود را رجحان میدهد ، لیکن تعلیم خودی داده است - شیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی بر وحدت الوجودی ابن عربی انتقاد کرده و بخلاف او نظریه عبودیت اختیار نموده است -^{۲۸}

تعلق علامه اقبال به حضرت مجدد الف ثانی از این نظر هویدا است که اقبال میگوید:
"اگر نیچه در زمان مجدد الف ثانی حاضر بود ، او از کلام سرهندی بهره مند می شد"

کاش بودی در زمان احمدی
تا رسیدی بر سرور سمردی^{۲۹}

اقبال از مجدد الف ثانی بخلاف نظریه وحدت الوجود شهادت گرفته است - حضرت مجدد ضمن انتقاد بر نظریه وحدت الوجود ابن عربی گفته بود که ابن عربی در وجود و ذات فرق نمی گذارد - او از وجود بالاتر نرفته است - او درباره افلاطون همین را ذکر کرده است که افلاطون هم از وجود بالاتر نرفته است - او در وجود محصور شده و تا درجه ذات نرسیده است - زیرا ذات برتر از وجود است -

بی مثل و یکتا و منفرد است -

حضرت مجدد گفته اند : که ابن عربی نقص و فساد را در نظر نگرفت - حقایق ممکنات را در صورت علمی عیان کرده است که صورت ذات آنها در آئینه مقدس از خارج جز

او موجود نیست - آنها به آن حقیقت انعکاس پیدا کرده اند و نمو و ظهور خارجی حاصل نموده اند - و این صورت علمی صفات و شان واجب تعالی را بغیر نفهمیده است که حکم وحدت الوجودی چیست ؟ و وجود ممکنات را عین وجود تعالی گردانیده است - - ۳۰

دکتر برهان فاروقی در کتاب خود نظریه توحید از مجدد ، تصور وحدت وجود این عربی را اینطور بیان کرده است :

”وجود یک است فقط او موجود است و این وجود خداوند است - هر شیء دیگر مظهر ذات او می باشند - اذا عالم و الله عین یکدیگرند - ۳۱

این نظریه درست می باشد که این عربی وجود خدا را با کائنات عین یکدیگر می شناسد - ”این عربی عینیت ها از عالم و تعالی بر عینیت ذات و صفات تصور کرده است - یعنی جوهر اعراض عینیت بر این تجلی صفات او می باشد - بعبارت دیگر تخلیق عالم یکی از صور بروزی است - ۳۲

مولانا جامی در تشریح وحدت الوجود این عربی مینویسد :

”وجود وجود مطلق است و در مرتبه وحدت این مرتبه لا تعین است - وحدت در تعینات و تنزلات خود از مراتب پنجم هم می گذرد - در دو مرحله اول علم میباشد - و از مرحله تنزلات سوم ، عینی و خارجی هستند - در تنزل اول ذات به حیثیت وجود محض شعور خود گرفته است و آن در شعور صفات اجهالی است - در تنزل دوم ذات بحیثیت متصف بر ذات شعور گرفته است و این صفات در مرتبه تفصیلی است یعنی صفات بطور واضح تفصیل دارند - ۳۳

این دو مرحله تنزلات واقعی ای نیستند - این ذهنی و تنزلات منطقی هستند و غیر زمانی میباشد - امتیازات ذات و صفات از خود ذهن است و تنزلات مابعد ، عینی و خارجی هستند - لذا تنزل سوم تعین روح است - یعنی وحدت بصورت روح نزول کرده است و در میان ارواح زیاد خود را تقسیم کرده است - مثلاً فرشتگان در تنزل چهارم تعین مثالی هستند که از آنها عالم مثالی بوجود آمده است - در تنزل پنجم تعین جسدی است که از آنها مظاهر اشیاء بحالت طبیعی هویدا شده اند - این همه مراتب تحقق تدریجی به استعدادها در صفات مضر میباشد -

مطلب اینکه سلسله تنزلات به نظریه افلاطون و فلاطونس و ابن سینا ۳۴ زیاد نزدیک است - ابن سینا همین نظریه را از سلسله های عقلی از خدا ، این کائنات مادی صادر کرده است - بنظر او کائنات و خدا پرتو یکدیگرند - لیکن فلاسفه از مرتبه وجود ذات بالاتر تصور نکرده اند زیرا وجود شهود ذات اصلی است -

وجود محصور مکان است و ذات بدون مکان می باشد ، پس چگونه باهم یکی هستند -
مجدد الف ثانی به این نظریه فلاسفه ایراد گرفته است :

”خالق عالم به عالم از نسبت های بالا یکی نسبت ندارد - احاطه ذات حق و قرب او ذاتی نیست بلکه علمی میباشد - این چگونگی نزد اهل حق معروف است - حق سبحانه از کسی چیزی نگرفته است -

خدا ، خدا و عالم عالم است - ذات حق بی مثل و بی همتا است - شا باری تعالی را عین ممکن نگوئید ، قدیم ، حادث نیست ، ممتنع العدم ذات جایز عدم نیست - انقلاب حقایق عقلاً و شرعاً محال است - حمل بر یک ممتنع دیگر است “ ۳۵ -

درمیان صانع و مصنوع نسبت دلیل و مدلول میباشد - مجدد الف ثانی می گوید :

”عالم گرچه جلوه گاه ظهور اسما است عین کمالات صفاتی است و لیکن مظهر عین ظاهر نیست - بهمین دلیل سایه عین اصل نیست که در مراتب توحید وجودی مشهود است “ ۳۶ -

صاحب مثل اشیاء در آئینه محدود شده است - و اشیاء که کیفیت های ممکنه دارند جلوه گر نیست - ذات لامکانی در مکان محدود نمیشود ۳۷ -

حضرت مجدد که منزل های وحدت الوجودی را گذر کرده اند ، در احوال خود می نویسند - ”فقیر“ وحدت الوجود را قبول دارد ولیکن او بر مبنای کشف است و بر بنای تقلید نبوده است - اکنون اگر او را مسترد کنیم همین عمل بوجه الهام است و در الهام گنجایش انکار نیست اگرچه برای دیگران این حجت ندارد - ۳۸ در اینجا مجدد الف ثانی سه مطلب را بیان میکند که در آن غور و فکر لازم است اول اینست که عقیده وحدت الوجود بر بنای تقلید نیست بلکه بر مبنای کشف میباشد - در نظر مجدد تقلید چیز صحیحی نیست - منزل علم کشف است که هر وحدت الوجود بر مقام

آن استوار است - از این منزل بالاتر الهام است - و ورای الهام وحی است از طرف خداوند - وحی از طرف خداوند برای انبیاء است و اطاعت آن لازم است - زیرا که الهام برای غیر انبیاء است - اینجا گنجایش انکار نیست و لیکن برای دیگران شرط حجت ندارد - از این مطلب این امر روشن می شود که الهام وحدت الشهود از کشف وحدت الوجود مقام بالاتر دارد -

مجدد ذات را بی مثل گفته است و شیئی مکانی را عین ذات لامکانی گردانیده است - این کلام در خود یک صداقت منطقی دارد - در وحدت الوجود وصال لطف رماتیک شاعرانه دارد و این وضع در شعر و شاعری بیان میشود - در لذت شعر نهایت شعر انتهای شعری فقط وصال وحدت الوجود است - شاعر شرق و غرب در وجود مکان اسیر است - او مقام بالایی عبودیت نشناسد -

حضرت مجدد الف ثانی این مقام عبودیت را بطور واضح بیان کرده اند :

”مقام عبودیت از هر مقام بالاتر است - مقام عبودیت بهر معنی کامل است ، فقط محبوبان خدا به این مقام تشرف حاصل میکنند - محب از ذوق مشهود لذت گرفته است - در بندگی لذت و محبت به محبوبان خاص اطلاق میگردد - انس محبان از مشاهده محبوب محکم شده و محبوبان از بندگی محبوب انس گرفته اند“ ۳۹-

در فلسفه „خودی“، این مقام عبودیت حضرت مجدد را که گفته اند بازگشت موجود است ، اقبال آنرا بقای خودی و استحکام آن خوانده است ، و انفرادیت خود را محترم شمرده است - او در ذات خدا گم نشده میخواهد این خودی بر مقام بندگی سرفراز گردد و این مقامی است که خداوند به بنده خود داده است -

در نظر مجدد میان بنده و خدا فقط حجاب نفس است که مطلوب بنده خود می باشد - لذا فی الواقع این نفس حجاب است - در فلسفه مجدد چیزی که تخیل ذات است ، در فلسفه اقبال آن مقام خودی است -

مولانا جلال الدین رومی و حضرت مجدد الف ثانی هر دو از شخصیت های مهمی باشند که فکر اقبال را تشکیل داده اند - سه نفر دیگر هم مورد نظر اقبال بوده اند که در سادگی فکر اقبال اثر داشته اند - اول عبدالکریم الجیلی ، دوم دوانی و سوم عراقی بوده اند -

جلال‌الدین محمد ابن اسعد دوانی^{۴۰} - در روستای دوان از شهر کازرون متولد شده و پدر او قاضی بود - او در شیراز تحصیلات مقدماتی را به پایان رساند - در فارس قاضی شد - در عربی و فلسفه و تصوف رسالات زیادی را تشریح و نوشته است - کتاب معروف او "لوامع الاشراق فی مکارم الاخلاق معروف به اخلاق جلالی" که کتاب بزرگی است برشته تحریر در آورده است - اقبال کتاب "زُورا" او را با نظریه پرفسور رائیس مقابله نموده بیان میکند :

"فرض کنید که ما قیاس زمانی را بر فاصله مکانی محدود کنیم - در آن حوادث زمانی اینطور ظهور کرده که یک جلوس در حرکت است - علی هذا این محدود فاصله مکانی را یک وحدت گردانیده است - گوئی بجز این چاره ای نیست که این را در ذات خدا حالت فعالیت تخلیقی قرار دهیم - در آن حالت که جمله حالات این فعالیت یکی بعد از دیگری ظهور مینماید ، در احاطه خود محصور کرده است - در اینصورت توجه باید داشت که دوانی هم گفته است : اگر با دیده عمیق نظر افکنیم وجود تواتر اضافی است زیرا در رسیدن به ذات خدا یک قلم نفی شده است چونکه برای ذات الهی حقیقت جمله حوادث عمل واحد است ، برای ادراک^{۴۱} -

اقبال در تسلسل تصور زمانی به جلال الدین دوانی^{۴۲} ، صوفی و شاعر بزرگ فخرالدین ابراهیم عراقی را هم ذکر کرده است که او در فارسی شاعری صوفی مسلک بوده و حافظ قرآن میباشد و در کودکی در همدان زندگی کرده است - وی یکی از مریدان شیخ بهاء الدین زکریا مولتانی بوده و در مولتان چله کشی کرده و صوفی صاحب حال میباشد - خواجه بهاء الدین زکریای مولتانی دختر خود را به عقد او در آورده است - او ۲۵ سال در خدمت شیخ بوده و در آسیای صغیر از شهرهای قونیه ، مصر ، شام دیدن کرده است - و در دمشق اقامت گزیده بود - ، سبک عراقی،، معروف است و کلیات ، لمعات،، نیز کتاب او میباشد - اقبال عراقی را در تصور زمان اهمیت داده و گفته است :

"عراقی شاعر معروف صوفی بود و این مسئله زمان در نظر عراقی بدون انتها است - چنانچه هستی در مادیت خالص و روحانیت خالص مقام داده و اینطور در توضیح زمان مقام گرفته است - مثلاً زمان اجسام مادی از گردش افلاک پیدا می شود و ما او را در ماضی ، حال و مستقبل تقسیم می کنیم - لیکن ماهیت این زمان اینطور است که اگر روز اول نگذرد ، روز دیگر نمی آید - چنانچه زمان اجسام غیر مادی که

تسلسل دارند اگر یک روز اجسام مادی را به تدریج زیاد کنیم سرانجام به زمان الهی می رسیم که در آن مرور زمان مطلقاً نیست - لذا تغییر و تجزیه در آن ممکن نیست - این زمان از حرکت بالا ترتیب یافته که ابتدا و انتهای آن معلوم نشده است - چشم خداوند همه موجودات را نظاره میکند و گوش او به هر مسموعات شنوا است - بنابراین الوهیت ذات الهی نتیجه اولویت زمان نیست ، بلکه اولیت زمان نتیجه اولیت ذات الهی است - بهمین جهت قرآن فرمان الهی ام الکتاب گردانیده است که در آن تمامی عالم از قید علت و معلول آزاد شده و در یک واحد و ما قبل حرکت آن جمع شده است ۴۳-

تصور زمان عراقی در فکر اقبال زیاد دیده میشود - بر نظریه عبدالکریم الجبلی علامه اقبال نوشته است : او در توضیح وحدت مطلق میباشد - الجبلی بر تصور انسان کامل کتابی دارد - اقبال در توضیح مرد مومن و انسان کامل از اورهنائی گرفته است - اقبال میگوید که در این کتاب "الجبلی" تخیل شاعرانه را با فلسفه توأم نموده است -

He combined in himself Poetical imagination and philosophical genius. (44)

عبدالکریم الجبلی که اثرات او را بر فکر اقبال مشاهده میشود ، لازم است که بیشتر درباره اثرات این فکر تحقیق نائیم - بنظر من از متفکرین اسلامی چند نفر دیگر هم در مأخذ فکر اقبال صاحب نظر بوده اند ، در وسعت بخشیدن مطالعه اقبال مفکرین زیادی دیده میشوند که از تفکرات آنها اقبال علوم جدید و قدیم را باهم مرتبط ساخته است -

در مأخذ معروضی فکر اقبال مطالعه علوم و دانش غربی حیثیت کلیدی دارد - اقبال در مقابل علوم اسلامی و غربی فکر خود را ارتباط داده

فرهنگ اسلامی را پیش روی فرهنگ غربی آورده است و ارتقاء فرهنگ غربی را از فرهنگ اسلامی میدانند اقبال از فرهنگ اسلامی منقطع نشده زیرا فرهنگ اسلامی فرهنگ بارور جهان بوده است -

فرهنگ اسلامی عناصر روحانی دارد و از آفات فرهنگ غربی مبری است - مذهب و سیاست را در هر دو خانه تقسیم کرده اند - اگر فرهنگ اسلامی ارتقاء می یافت همه فرهنگ های غربی تحت الشعاع آن قرار می گرفت - اقبال کمالات علمی ، فنی ، تحقیقی فرهنگ غربی را بدست آورده ولیکن از مادیت فرهنگ غربی

انتقاد نموده است اقبال گفت : فرهنگ غربی وقتی کہ مذهب را از خود دور کرد ، آشیانہ بر شاخہ نازک درخت ساخت کہ پایان آن خودکشی است . اقبال فنون غربی را با دیدہ باز می نگرد و بر یک معیار اخذ و قبول نموده است . حاصل فکر خود را از آنہا دلیل گرفتہ و مأخذ علوم غربی را از فرهنگ و علوم اسلامی دانستہ و رواج دادہ است . در بین مفکرین شرقی اقبال فلسفہ جداگانہ ای را دنیال کردہ است . رویہ اقبال در علوم غربی انتقادی و تخلیقی است . اقبال این رویہ را آزمانی اختیار کردہ بود کہ خورشید فرهنگ غرب بر اوج قدرت بود ، و بسیاری از ممالک شرق در زیر استعمار غلامی بودند .

اقبال متفکری کہ بطرف غرب رویہ تنقیدی اختیار نمودہ ، بر حسن و قبح علوم غربی حکم دادہ است و این امر معمولی نیست این سعادت بجز از دست اقبال از دست کسی دیگر بر نمی آمد .

بطور کلی در تشکیل فکر اقبال اثرات مطالعہ وی بر علوم غربی کاملاً مشہود است . دکتر عشرت حسن انور^{۴۵} میگوید : منازل فکر اقبال دو مرحلہ است . یکی ما قبل وجدان و دیگری وجدانی است . در منزل ما قبل وجدان ، اقبال طرز فکر روایتی را اختیار کردہ است کہ او بہ تصور ”ہمہ اوست“ یا ”وحدت الوجود“ تعلق دارد . او بہ اجتماع معاصر خود توجہ کردہ بود کہ فرهنگ اسلام رو بہ زوال و شکست می رود و پس از سفر اروپا در فکر اقبال یک جہش و توانائی جدیدی پدید آمد و عزم او را راسخ کرد . در روش سیاسی او عکس العملی پدیدار گشت . و ازین فعالیت سکون و جمود ونفی ذات رہائی یافت و در رویہ او فعالیت عملی و اثبات ذات ہودا گشت . در این عمل از افکار برگسون - نیچہ - و میک تیکرت استفادہ کردہ است . علامہ اقبال ”خودی“ ذات و ارادہ را استوار کردہ است . این عمل ناممکن نیست کہ در فکر اقبال این ہا چقدر اثر داشتہ اند . و از مطالعہ علوم غربی برای تنظیم افکار خود یاری گرفتہ است . در کلام اثرات زیادی از علوم و فنون غربی مشاہدہ میشود . لیکن اقبال بیشتر در علوم و فنون شرقی غور کردہ و اصول فلسفہ او نہ تنہا شرقی بلکہ کاملاً اسلامی است . در تشکیل و ترتیب و توضیح جزئیات فکر خود از علوم غربی ہم استفادہ کردہ و گفتہ است :

”عمر من بسیار در مطالعہ علوم و فلسفہ غربی گذشت و این طبیعت ثانی من

من از میخانه مغرب چشیدم
بجان من که درد سر خریدم
نشستم بانکویان فرنگی
از آن بی سوز تر روزی ندیدم^{۴۷}

اقبال تصدیق میکند که در علوم اسلامی علوم غربی اثر داشته است - بنابر این نظر عیان است که در طریقه فلسفی اقبال هم علوم غربی مشهود است - لذا گفتن این مطلب که اقبال از علوم غربی تأثر نپذیرفته ، صحیح بنظر نمی رسد - اقبال خود گفته است : "من اعتراف میکنم که من از هیگل - گوته - میرزا غالب - عبدالقادر بیدل و وردزورته بسیار استفاده کرده ام - هیگل و گوته مرا به باطن اشیاء راهنمایی کردند و بیدل و غالب مرا در شعر و آنها در فکر من روح شرقی را زنده کردند - وردزورته مرا در هنگام تحصیل از دهریت حفظ کرد"^{۴۸} - اقبال خود متذکر شده که وردزورته او را از دهریت نجات داده است و هیگل و گوته او را به رسیدن حقیقت اشیاء راهنمایی کرده اند - میرزا غالب و بیدل او را آموزش دادند که چگونه روح شرقی را در اشعار خود زنده کند ، باوجودیکه اقدار غربی در فکرش منعکس شده بود - این اقتباس فکر اقبال و طرز منهای او را ارشاد نموده که افکار فلسفی غربی را در روح خود پیوسته داشته باشد - اصلیت و حقیقت اشیاء را از فلسفه غربی گرفته است - باوجود این در خود روح خود شرقی را زنده کرده است و خود را به روایت فکر اسلامی مرتبط ساخته است - بنابراین روح و فکر اسلامی که در قرآن و اسلام است در فکر اقبال موجود است -

اقبال در مقالات خود اسلام و علوم جدید را اینطور تفسیر میکند :

بیکن ، دکارت و مل از فلاسفه معروف اروپا هستند که اساس فلسفه آنها بر تجزیه و مشاهده است - لیکن دکارت از فکر امام غزالی در "احیا و العلوم" استفاده کرده است - یک مورخ انگلیسی نوشته است که اگر دکارت عربی میدانست ، من حتماً میگفتم که دکارت از غزالی سرقت نموده است -

راجر بیکن خود دانشجوی دانشگاه اسلامی بوده و جان استوارت مل بر شکل اول منطقی اعتراض نموده است ، به مشابه این امام فخرالدین رازی قبلاً اعتراض نموده

بود. ضمناً بنیاد فلسفه مل از کتاب شفاء ابن سینا استفاده شده است. غرض اینستکه بعضی اصول غربی که بنیاد علوم جدید هستند از اسلام اخذ شده اند اگر اقبال به وسعت فرهنگ اروپائی آشنا بود این سؤال پیش می آید که چرا فقط به فرهنگ اسلامی اکتفا نکرده است و برای چه از افکار و علوم غربی استفاده کرده است؟^{۴۹}

جواب اینستکه علامه اقبال وسعت تفکر اسلامی را با تفکر فلاسفه اروپائی یک سلسله بازتابهای علوم میدانست. او می گفت: قبول نتایج علوم و فنون غربی، اشکالی ندارد و بدین وسیله به فرهنگ اسلامی وسعت و حرکت می بخشد. در ضمن چون مخاطبین اقبال متأثرین علوم غربی هستند، لازم است که بزبان ایشان گفتگو شود. از طرف دیگر اقبال میدانست فرهنگ اسلامی خودبخود علوم جدید و تکنولوژی جدید را کسب خواهد کرد. زیرا علوم و فنون جدید تصورات قرآن کریم را تصدیق کرده است.

اقبال در باره علوم جدید گوید که منبع این همه علوم کجا است؟ در کتاب دکتر محمد معروف: *Iqbal and his Contemporary Western Religious Thought* (از انتشارات آکادمی پاکستان) دربارهٔ فلاسفه و مکاتب فکر جدید مطالبی را پیش گرفته که بر فکر اقبال اثر گذاشته اند.

در این کتاب او به تقابل فلاسفه غربی پرداخته و ضمن بیان نظریات صاحب نظران چنین می گوید! دکتر ایم. ایس. رشید تصور اقبال را این چنین بیان می کند که اقبال از تصور مطلق هیگل استفاده کرده است. او گفته است که این همه خیالات متعصبانه می باشد.^{۵۱} تصور هیگل که خدا مطلق است، باتصور خدای اقبال که حی و قیوم است هم آهنگ نیست. در این کتاب دکتر معروف، فکر فلسفی اقبال را بررسی کرده است و تصورات هیگل و کانت را با تصورات اقبال مقابله نموده است.

در این تطابق فقط به ذکر چهار فیلسوف می پردازم که آنها نماینده فلاسفه غربی هستند و گفته اند که آنها بر فکر اقبال اثر زیادی داشته اند. آنها عبارتند از نیچه. برگسون. گوته و نیوتن. گرچه کانت و دانتیه هم قابل اهمیت هستند زیرا که گفته شده، اقبال جاوید نامه خود را مانند کمدی الهی سروده است. درست است که اقبال کتاب کمدی الهی دانتیه را دیده است و لیکن جاوید نامه بطور معراج نامه نوشته شده و به غیر از اقبال در ادبیات اسلامی معراج نامه های بسیار مطالعه کرده است و معراج

خود به خود بر اقبال الهام شده است - اقبال از دانتیه هیچگونه اصولی نگرفته است - البته اقبال از ادبیات شرق و غرب آشنائی کامل داشته و کمندی الهی دانتیه را نیز نظر انداخته است -

اقبال فکر امانوئل کانت را که درباره اثبات مذهب نوشته ، مطالعه کرده و می نویسد : کانت "در کتاب تنقید عقلی محض" ، حدود عقل انسانی را معین کرده است و توضیح داده است که عقل محض برای شناخت مذهب کافی نیست -

اقبال حالات شاخص فلسفه آلمان را تجزیه کرده که در آنجا عقل دوست مذهب است - لیکن بعدها این حقیقت آشکار شد که از روی عقل اثبات عقاید ممکن نیست لذا چاره ندیدند که عقاید را از مذهب جدا کنند - بنابر ترک این عقاید در ، اخلاقیات زوال و بی دینی رواج یافت - در این هنگام کانت ظهور کرد و از کتاب انتقاد عقل محض حدود عقل انسان را وضع کرد - و آلمان را از گرداب شک نجات داد - اقبال شکایت کانت را با شکایات غزالی مقایسه کرده و در مباحثه عقل محض از او استفاده می کند - اقبال در اصول تصور انسان برتر از نیچه استفاده کرد - اقبال خود نیچه را مجذوب فرنگ خوانده است - گفته است که او از مقام کبريانی آگاه نیست - نیچه هم خود در واماندگی فکر روحانی است - اقبال می گوید که اگر نیچه در عهد مجدد بود از او سرور سمردی می آموخت - بنظر اقبال در فکر نیچه هم آهنگی دیده نمیشود - اقبال در نامه خود بنام دکتر نیکلسون می نویسد :

"تصور انسان کامل من را درست توجه نکرده اند - بدین جهت مباحث من را فهمیده اند - گمان کرده اند که من از تصور و فکر نیچه برای انسان برتر، استفاده کرده ام لیکن این درست نیست - من قبلاً کتاب نیچه را نخوانده بودم ، ولی تصور بقای انسانرا که یک نظر صوفیانه است - نوشته بودم نیچه مفکر بقای انسان است و گوید مردمانی که آرزوی حصول بقا را دارند ، "یاری بر دوش زمانه هستند" ۵۲

این الفاظ بدین جهت است که او درباره زمان تصور درست نداشت - لیکن به نظر من بقا آرزوی بلند هر انسانی است : برای حصول آن انسان کوشش های زیادی را انجام داده است - بنابرین من در هر سؤال و اشکال مختلف در عمل ، پیکار و تصادم رالازم میدانم و بنظر من انسان برتر از آنها الهام میگيرد - به نظر من جمود و سکون

تصور، مردود است - تصادم سیاسی نیست، بلکه اخلاقی است: از این رو معلوم میشود که اقبال در تصور انسان برتر از نیچه اثر نگرفته است - زیرا انسان برتر نیچه نام قوت میکانیکی گذر امی باشد - لیکن انسان برتر اقبال خدا پرست و انتهای او ابدیت - تصور انسان برتر در نزد اقبال در حضور نبی اکرم ﷺ شکل گرفته شده است که از وحی الهی نورانی شده است - او از عفت اخلاقی برخوردار است و هر عمل او انقلابی است و نشان اقتدار نو می باشد -

تصور فکر نیچه درباره "انسان برتر" هیتلر است که حریص اقتدار است و اخلاق را عزیز نمی شمارد - در تصور اقبال "انسان کامل" رحمت است که نوع انسان را در بلایا و تنهایی راهنمایی میکند -

عبدالرحمن طاروق در کتاب خود "جهان اقبال" ۵۳ ابعاد تصورات اقبال و نیچه را به خوبی واضح کرده است -

دکتر اینمرشمل آلمانی تفکرات اقبال و گوته را باکمال مهارت مطالعه کرده و گفته است که اقبال از گوته استفاده نموده است - شمل در کتاب خود "جبرئیل وینگ" که دکتر محمد ریاض آنرا ترجمه و "شهر جبریل" ۵۴ نام نهاده است، افکار اقبال و گوته را مقابله کرده است - او گفته است: تصور خدای گوته که خدای سرور و سراپا حرکت و سعی و عمل ابدی است تصور خدای اقبال هم آهنگی دارد - و در نانی وجود ابلیس و وجود شر برای ارتقاء حیات لازم است -

شک نیست که اقبال افکار گوته را مطالعه و تحسین نموده، لیکن اگر توجه شود گوته در آرزوهای خود و تشکیلات فکری خود بیشتر علوم شرقی را در نظر دارد - اگر این امر صحیح باشد که مرکز آرزوهای گوته شرق باشد، باید که شرق را منبع فکر اقبال دانست - دیوان گوته را در تاریخ ادبیات آلمان تحریک شرقی میدانند - بنظر اقبال گوته در تخیلات خود علاوه بر حافظ شیرازی از شیخ عطار - سعدی - فردوسی و ادبیات اسلامی استفاده کرده است - اقبال میگوید که گوته در ادبیات آلمانی روح عجمی پیدا کرده است - ۵۵

بنابراین گوته در تشکیل تصورات خود از فرهنگ و ادب اسلامی استفاده کرده، لذا نیازی نیست که اقبال از گوته پیروی کرده باشد -

در تشکیلات فکری اقبال برگسون بیشتر از دیگران اثر دارد - زیرا در قرن بیستم برگسون تعبیر مادی و ضرورت عقلی و ثبوت جسم و روح را عنوان کرده است - این عمل بسیار مهم بوده و بقول بشیر احمد دار اقبال چیزی را که از برگسون کسب کرده اینست که برگسون شعور انسانی را عمیقاً بکار برده ، به عبارت دیگر او قائل به وجدان و روحانیت حیات انسانی می باشد که از او تجربه حرکتی بوجود آمده است - ۵۶ غریب امید دارد که نظریه ارتقاء برگسون در تابوت مذهب میخ آخری باشد

۵۷

و قتیکه اقبال با برگسون ملاقات کرد گفت این حدیث رسول اکرم ﷺ می باشد که زمان را ناسزا مگو که من زمان هستم - برگسون به شنیدن این حدیث متحیر شد - ۵۸

نظریه برگسون برخلاف علوم مادی و علوم طبیعی است - این برای اقبال باعث توانائی بود - پرفسور جگن نات آزاد در مقاله خود ، بُعد و قرب ذهنی برگسون و اقبال را معین کرده و آن تحریکات تأثیر پذیری ها و اشتراکات را بیان می کند - او میگوید اقبال و برگسون هر دو یک بعد ذهنی را عیان کرده اند و از مادیت دوری جسته و میکانیکی حیات و عدم استمرار زمان را بررسی نموده و گفته است که این فکر بین اقبال و برگسون هم آهنگی دارد - ۵۹

در نظر برگسون تجربیات شعوری محض گذشته است که به تسلسل حال عمل پیدا میشود - او این عمل را بررسی کرده میگوید : وحدت شعور این حیثیت را هم دارد که او مستقبل را روان کرده است - زندگی عمل صورت خیالی است و بلا مقصد - صورت عمل گاهی شعوری و گاهی بدون شعور و قابل توضیح نمی باشد - زیرا مکان بجای خود متناهی است ، در اینصورت غیر محدود است و در ماوراء این مکان محض وجود کسی نیست - به عبارت دیگر اگر این ماده موجود نباشد ، این کائنات به یک نقطه محیط است - ۶۰

بر فرضیه اینشتن که نظریه اضافیت می باشد ، اقبال عینیت در آن دیده بود که درباره این عینیت اقبال با اینشتن اختلاف زیادی دارد - زیرا اقبال مانند برگسون قائل به حقیقت زمان است ، بدین جهت نظریه اینشتن که ابطال زمان در آن دیده می شود با

نظریہ علامہ تفاوت دارد۔ بہر حال اقبال قسمت های مثبت را قبول و بقیہ را رد کردہ است۔

پس یہ نظر من ذہن اقبال مقلدانہ نیست بلکہ تخلیقی و اورتباطی است۔ اولاً خود نظریات را وضع کردہ و بہ تشریح پرداختہ است و از متفکرین قدیم و جدید استفادہ نمودہ است۔

علامہ اقبال در عہد جدید دفاع از مذهب کردہ و در زبان جدید اصطلاحات مذہبی بکار بردہ است۔ بنابراین افکار، اقبال از نظریات جدید متفکرین آگاهی داشتہ و با تعصب آنرا بیان نکرده است۔ بصلاحیت ذہنی و فکری خود استناد کردہ و نتایج فکر و شعر او تفسیر یک نقطہ ایہان است کہ از قرآن سرچشمہ گرفتہ است۔

حواشی

- ۱۔ دکتر این مری شمل۔ شہر جبریل، ترجمہ دکتر محمد ریاض گلوب پبلشرز لاہور ۱۹۸۳ صفحہ ۳۹۳
- ۲۔ دکتر قریشی اشتیاق حسین۔ "فلسفہ اقبال کے نفسیاتی منابع" خطبات سالانہ ۱۹۶۶ دانشگاه پنجاب لاہور قسمت آخر۔
- ۳۔ علامہ اقبال سر محمد، سید نذیر نیازی "تشکیل جدید الہیات اسلامی" بزم اقبال لاہور ۱۹۸۳ صفحہ ۹
- ۴۔ نجلا، عز الدین، محمود حسین مترجم "اقبال کا علم کلام" سید علی عباس جلالپوری، مکتب فنون لاہور
- ۵۔ دکتر شمل۔ شہر جبریل صفحہ ۳۹۲
- ۶۔ ایضاً۔ صفحہ ۳۹۲
- ۷۔ انور، دکتر عشرت حسن، مترجم دکتر شمس الدین صدیقی "اقبال کی مابعد الطبیعیات" اقبال آکادمی پاکستان لاہور ۱۹ صفحہ ۸، ۹
- ۸۔ ایضاً صفحہ ۹
- ۹۔ تشکیل جدید الہیات اسلامی، صفحہ ۱۰۶
- ۱۰۔ ابصار احمد، دکتر۔ اسلامی تعلیم۔ جولائی۔ اوت ۱۹۸۳ صفحہ ۱
- ۱۱۔ جاوید نامہ، صفحہ ۱

- ۱۲۔ ایضاً
- ۱۳۔ جاوید، قاضی۔ وجودیت، نگارشات لاہور صفحہ ۳۸
- ۱۴۔ ندوی، مولانا ابوالحسن۔ نقوش اقبال، کراچی صفحہ ۵۵
- ۱۵۔ کلیات اقبال اردو صفحہ ۳۲۸
- ۱۶۔ ایضاً صفحہ ۳۳۲
- ۱۷۔ نذیر نیازی، سید، "اقبال کے حضور میں" اقبال اکادمی پاکستان لاہور ۱۹۸۱ صفحہ ۶۰۔
- ۶۱
- ۱۸۔ کلیات اقبال اردو صفحہ ۳
- ۱۹۔ ایضاً، صفحہ ۲۱
- ولایت پادشاہی، علم اشیاء کی جہانگیری
- یہ سب کیا ہیں؟ فقط اک نکتہ ایمان کی تفسیریں
- ۲۰۔ کلیات اقبال فارسی، صفحہ ۲۰
- ۲۱۔ تشکیل جدید الہیات اسلامی۔ مقدمہ
- ۲۲۔ خان، دکتر یوسف حسن، "روح اقبال" مقدمہ
- ۲۳۔ سعید احمد اکبر آبادی، مولانا "خطبات اقبال پر ایک نظر" اقبال اکادمی پاکستان صفحہ ۱۹
- ۲۴۔ غلام مصطفیٰ خان، دکتر "اقبال و قرآن" اقبال اکادمی پاکستان، لاہور (کہ مینی پر آیات قرآن و اشعار اقبال میاشد) "برہان اقبال" اقبال اکادمی پاکستان مولف پرفسور محمد منور (اقبال بحضور قرآن و مقالات دیگر)
- ۲۵۔ کلیات اقبال فارسی صفحہ ۱۲۳
- ۲۶۔ ایضاً صفحہ ۹۳۸
- ۲۷۔ نکیلسون: The Concept of Personality in Sufism
- ۲۸۔ عبدالباری ندوی، "تجدید تصوف و سلوک" طبع اول ۱۹۴۹ میلادی صفحہ ۱۶۰
- ۲۹۔ کلیات اقبال فارسی صفحہ ۷۴۱
- ۳۰۔ مجدد الف ثانی۔ مکتوبات امام ربانی صفحہ ۵۸
- ۳۱۔ فاروقی، دکتر برہان احمد "حضرت مجدد کا نظریہ توحید" لاہور
- ۳۲۔ ایضاً صفحہ ۷۴
- ۳۳۔ صفحہ ۷۴۔ ۷۵
- ۳۴۔ وحید عشرت، دکتر "ابن سینا کا تصور ہستی" مقالہ شعبہ فلسفہ، دانشگاه پنجاب لاہور
- ۳۵۔ مجدد الف ثانی "مکتوبات امام ربانی" صفحہ ۱۱۱
- ۳۶۔ ایضاً صفحہ ۱۱۱
- ۳۷۔ ایضاً صفحہ ۱۱۳

- ۳۸ - ایضاً صفحہ ۱۱۳
- ۳۹ - ایضاً صفحہ ۵۸
- ۴۰ - عید اللہ ، دکتر سید (مرتب) "متعلقات خطبات اقبال" اقبال آکادمی پاکستان ۱۹۷۷ صفحہ ۹۴
- ۴۱ - تشکیل جدید الہیات اسلامی صفحہ ۱۱۴۔
- ۴۲ - عید اللہ ، دکتر سید ، "متعلقات خطبات اقبال" ۱۱۴
- ۴۳ - تشکیل جدید الہیات اسلامی صفحہ ۱۱۴ - ۱۱۵
- ۴۴ - لطیف احمد شیروانی ، Iqbal Academy Pakistan 1977
- ۷۰ - Speeches, writings and statements of Iqbal, صفحہ ۷۰
- ۴۵ - انور ، دکتر عشرت حسن ، "اقبال کی مابعدالطبیعیات"
- ۴۶ - عطاء اللہ ، شیخ ، "اقبالنامہ" شیخ محمد اشرف ج ۱ ، صفحہ ۴
- ۴۷ - کلیات اقبال فارسی صفحہ ۹۲۹
- ۴۸ - صدیقی ، دکتر افتخار احمد (ترجمہ) "شذرات فکر اقبال" بزم اقبال لاہور صفحہ ۱۰۵
- ۴۹ - معنی ، عبدالواحد ، "مقالات اقبال" شیخ محمد اشرف لاہور ۱۹۶۳ میلادی - صفحہ ۲۳۹ - ۲۴۰
- ۵۰ - دکتر محمد معروف ، Iqbal...thought
- اقبال آکادمی پاکستان - لاہور ۱۹۸۷ میلادی
- ۵۱ - ایضاً مقدمہ
- ۵۲ - طارق عبدالرحمن ، "جہان اقبال" ملک دین محمد ، دارالاشاعت ، لاہور ۱۹۴۹ صفحہ ۱۹ - ۲۰
- ۵۳ - ایضاً - نگاہ کتید بہ مقالہ اقبال و نیچہ
- ۵۴ - دکتر شمل ، شہیر جبریل ، گلوب پبلشرز - لاہور ۱۹۷۷ میلادی صفحہ ۴۰۶ - ۴۰۷
- ۵۵ - پیام مشرق - دیباچہ صفحہ (ز)
- ۵۶ - فلسفہ اقبال بزم اقبال (مرتب) مقالہ اقبال و برگسون از بشیر احمد دار صفحہ ۱۰۳
- ۵۷ - ایضاً صفحہ ۱۰۴
- ۵۸ - زندہ رود جلد سوم - دکتر جاوید اقبال چاپ شیخ غلام علی ایند سنز لمیٹد - لاہور ۱۹۷۴ میلادی صفحہ ۴۹۶
- ۵۹ - بزم اقبال لاہور (مرتب) "صحیفہ اقبال" بزم اقبال لاہور ۱۹۸۷ میلادی صفحہ ۲۹۹ - ۳۰۰
- ۶۰ - تشکیل جدید الہیات اسلامی صفحہ ۴۵ - ۴۶

تحقیقی درباره اقبال شناسی

حسن شادروان

بنام خداوند جان و خرد
کز آن برتر اندیشه برنگذرد

۱- خلاصه جهان بینی اقبال:

مقدر است که مسجود مهر و مه باشی - ولی هنوز ندانی چها توانی کرد
اگر ز میکده من پیاله ای گیری
زمشت خاک جهانی بیای توانی کرد
این بار گفتگو از سخنگویی است پُرآوازه و شگفت آور از طراز بلند بالایان و تکرار
ناپذیران سخن پارسی، سخن از علامه فقید و فرزانه دوران - محمد اقبال است، اقبالی
که شهید جستجو است -

زبان بینی زسیر بوستانم
اگر جانت شهید جستجو نیست
نایم آنچه هست اندر رگ گل
بهار من طلسم رنگ و بونیست

اوراکه شرف عرفان و بن بامداد فرهنگ و ادب اسلام است بارزترین انکاره حکمت
و کامل ترین شاخص اندیشه ورزی در راه اعتلای ذهن انسان عصر حاضر می شمارند
شخصیت شگرف این اسطوره پارسا و این آشنای جان جهان را به آسمان روزان بهاران
مانند کرده اند گاه زلال و آبی و شفاف، گاه بغض آلود و اُبر آگین، و گاه نافته در رگبار
غرنده باران، می گوید:

خیز و خلاق جهان تازه شو
شعله در بر کن خلیل آوازه شو
با جهان نا مساعد ساختن
هست در میدان سهرانداختن

و نیز گوید:

عجم بحر نیست نا پیدا کناری
که در وی گوهرالماس رنگ است

ولیکن من نرانم گشتی خویش

به دریائی که موجش بی نهنگ است

اقبال - او با صدای خاک و آب و آواز رودها و سکوت کوهها و آهنگ حیات آشنا بود
او اعجوبه ای بود بازتاب و بر انگیزخته از روح تاریخی و فرهنگ جهان شمول اسلام
که درهنگامه جباریت ظلمانی تاریک انگلستان در شبه قاره هند و در سیاه ترین سالهای
قرون وسطی از غیبت انسان در زمانه اش به خروش آمده و چنان شعله ای گداخته و
سوزان از آتشفشان آگاهی سر برکشید که دلیرانه به جستجوی جایگاه شریف انسان
در نظام الهی و اسلام بمصدق «و لقد کرّمنا بنی آدم» پرداخت که در عصر حاضر بدیع
بوده است، اقبال به شخصیت شریف انسان در نظام جهان این چنین می نگرد -

ای فلک مشّت غبار کوی تو

ای تهاشا گاه عالم روی تو

طرح عشق انداز اندر جان خویش

تازه کن با مصطفی پیمان خویش

از محبّت میشود پاینده تر

زنده تر سوزنده تر تابنده تر

علامه اقبال بی گمان بزرگترین منظومه سرای عرفانی و حکمی همه اعصار و نامدار
ترین شاعر شعر فلسفی و مذهبی و غزل پرداز فرهنگ و ادب شبه قاره بویژه پاکستان
است - میراث فرهنگی و عرفانی او که زیور مثنوی و غزل گرفت سالهاست که
آبخور پرسش ها و سرگشتگی های انسان است و تعالیم هوشمندانه اش آموزنده
دانائی ها و توانائی ها است که در پر تو دیوان او میتوان در عسرت و پریشانی زمان و
تهاجم طوفان ها و تلاطم زمانه خویشتن را آرامش داد، علامه عزیز به رغم تشرع و
ردای آستین فراخ و مقدس استادی که می پوشید سرکش و نقّاد و شوریده و بالنده
بود و به رغم سماعی که میگذارد پرهیزگار و وارسته و آزاده بود، کم نظیر در، شریعت،
و بی بدلیل در طریقت، و اسوه ای در شرافت درکنار احاطه حیرت انگیزش بر
دانشهای اسلامی و عرفانی دستی چیره و پُرتوان در فرهنگ ملی خود داشت و در بیان
اندیشه ها و احساسش نه فقط از تاریخ باستانی ملت خویش بلکه از نامهایی چون
رستم و خضِر، موسی و ابراهیم، صدیق و از وازه هائی چون گدازیدن، سوزش،
پرگار و پریرین - پیوست و پیمانه و وسعت آباد سپهر ولاله و شاهین و عقاب و شیر و

نهنک و امواج دریا سود می جست :

گرچه بحرم موج من بی تاب نیست
برکف من کاسه گرداب نیست
بر درت جانم نیاز آورده است
هدیه سوز و گداز آورده است
موج ادراک تسلسل زندگیست
می کشان را شور و غلغل زندگیست

نهال ادراک اقبال از میانه عمر کوتاهش پس از شصت بهار برمیهد آنگاه که عشق صاعقه آسا بر پیش جان جهان بینش می تابد و او ققنوس وار از خاکستر خویشتن شعله برمی کشد و با دانش شور انگیز عرفان حماسه (از خویش گسستن) و درعشق مستر شدن و از عشق به تمامی هستی رسیدن را میآغازد تا مگر از حرکت ذهنی انسان را از جهادی تارسیدن به آنچه در وهم ناید باز گوید و تفسیر کند

رشته ای با لم یکن باید قوی
تا تو در اقوام بی همتاشوی
آنکه ذاتش واحد است و لاشریک
بنده اش هم در نسازد با شریک
ساز او در بزم ها خاطر نواز
سوزاو در رزمها آهن گداز

اقبال با یقین و ایقان به شریعت و ایمان عقلانی و عرفانی که گواه باور عمیق او از حاکمیت مطلق الله و پروردگار مهربان بود ذهن بالنده و بویای خویش را به دستیابی اسرار و رموز خلقت سپرد و برای باز شناسی و بیان جهان و قوانین آن و روابط و مناسبات معنوی انسان و کائنات به ابداع دستگاه فکری عارفانه ای پرداخت و بدآنها ارزش بیش تازه ای نهاد و با این خطر کردن پرواز در دور ترین افق های ذهن حد و کران مندی تخیل بشری را درهم شکست - او گوید :

چون علی (ع) درساز بانان شعر - گردن مرحب شکن خیر بگیر
اصل تضاد درونی اشیاء و کمال طلبی جهان و آنچه در آن هست را در شعر عرفانی
اسلام (اعم از ارمغان حجاز - پیام مشرق - اسرار خودی و رموز بیخودی، جهان بینی

تازه ای بر مبنای اصالت انسان بنیاد کرد، و "فلسفه خودی" را اعلام نمود، خودی که ریشه آن در خداست:

بر تراز گردون مقام آدم است
اصل تهذیب احترام آدم است
از محبت چون خودی محکم شود
قوتش فرمانده عالم شود

✱

پنجه او پنجه حق میشود
ماه از انگشت او شق میشود
هر زمان اندر تنش جانی دگر
هر زمان او را جو-حق شأنی دگر

اقبال در ۹ نوامبر سال ۱۸۷۷ م = (۱۲۹۴) زاده شد
و در سال ۱۹۳۸ (۲۰ صفر ۱۳۵۷ هـ) به اوج ملکوت اعلا، پرواز کرد.

او در این فاصله بیش از هزارها بیت شعر فارسی و اردو در قالب مثنوی و رباعی و غزل سرود که شمار بسیاری از آنها از شاهکارهای بی مانند ادب پارسی است و گوهر و اعتبار اندیشه بشریت است. او برای سرودن غزلهایش دست کم از ۱۰ وزن سود جست و باید کلیات دیوان او را (مجمع الحکم و نسخه شفای بهاران غرب زده) نامید.

شرق را از خود برد تقلید غرب
باید این اقوام را تنقید کرد
قوت مغرب نه از جنگ و رباب
نی ز رقص دختران بی حجاب
محکمی او را نه از لادینی است
نی فروغش از خط لاتینی است
علم و فن را ای جوان شوخ و شنگ
مغز می باید نه ملبوس فرنگ

در قلمرو مفهوم و تصاویر این غزلها که جوشش خون است و شمشیر "لا" و اقبال

از شعر رنگی بر آنها افشاندۀ ضمیر ناهشیار شاعر حضوری بی‌واهمه و خلّاق دارد - و بر پهنه تخیلی که از ازل تا ابد و کیهانشان و کائنات را دربر گرفته است -

شعور شاعرانه و حساسیت‌های حیرت‌انگیز اقبال رنگین‌کمانی از تمامی وزن‌های شعر و موسیقی و آهنگ‌های کلام و حرکت و هیجان و شور زندگی را در پهنه حیات گسترانیده است که جان‌مایه جاویدانه آنها هیچ چیز نیست مگر عشق

عشق سوهان زد مرا آدم شدم
عالم کیف و کم عالم شدم
عشق مور و مرغ و آدم را پس است
عشق تنها هر دو عالم را پس است
عشق ورزی از نسب باید گذشت
هم ز ایران و عرب باید گذشت

شگفتا که هم عصرانش از شعله‌های ارغوانی آتش غزلش که بنام "انسان و حیثیت لگد مال شده اش" سروده شد سود نجسته و درک نکردند - اقبال آه سرد می‌کشد و گوید:

عصر من داننده اسرار نیست.

یوسف من بهر این بازار نیست

او حضور منتشر عشق و آزاد اندیشیدن را در هستی و کائنات انبات کرد -

از شور و شیدانی شگرف اقبال و از عشق و انسان و زیبایی‌ها و شگفتی‌های جهان آفرینش آن گونه که او دریافت، غزل‌های پرشورش حکایت تواند کرد - اما پیش از آن باید گفت که در آفریده‌های شاعرانه اقبال منطق زبان فرو می‌ماند - اندازه‌های کلام می‌شکنند و مفاهیم و تصاویر مجرد اعتباری تازه می‌یابند -

او ترجمان راستی، زیبائی‌های درون، و پندارهای آنسوی واقعیت است او نقاش شگفتی‌های و رای تصور است، آن جا که با مولانا آنسوی افلاک سفر می‌کند سفری روحانی و در آسمانها سید جمال الدین اسد آبادی را امام و "حلیم پاشا" را ماموم می‌بیند، از پیر خود و راهبر خود میپرسد -

من به رومی گفتم این صحرا خوش است
 درکهستان شورش دریا خوش است
 من نیابم از حیات اینجا نشان
 از کجا می آید آواز اذان؟
 گفت رومی این مقام اولیاست
 آشنا این خاکدان با خاک ماست
 رفتم و دیدم دو مرد اندر قیام
 مقتدی تاتار و افغانی امام
 سید السادات مولانا جلال
 زنده ازگفتار اوسنگ و سفال

درنگاه جذّاب و شگرف عرفانی اقبال سنگ و ریگ هم بشوق دیدار یار روشن میشود
 و بازار کیوان و کهکشان میدان سماع و رقص ستاره است - او حکایت جدانی ها را از
 حنجره بریده شاهین و عقاب و لاله های جگر خون صحرا میشوند از دریا موج می
 انگیزد و خواب را گردن میزند تا به اخلاق خورشید ببیوند
 دیده بینای علامه اقبال به روشنی می بیند که سروقیام می کند ، سیزه پیاده میرود ،
 غنچه سواره میرسد ، باغ سلام می کند و آنگاه که عطش نور در شبه قاره جان تشنه
 اش را می خلد با بیانی نامتعارف فریاد میزند اندرین شهر "قحط خورشید است" :

مسلم هندی شکم را بنده نی
 خود فروشی ، دل زدین بر کنده ای
 در مسلمان شان محبوبی نماند
 "خالد" و "فاروق" و "ایوبی" نماند

آنچه در این پژوهش از نظر محققین گرام و سروران عظام من می گذرد - از سوز و
 گداز عشق اقبال شاعر پاکباز و پاک نهاد پاکستان عزیز نمونه هائی است که از لابلای
 دیوان کامل او برگزیده ام ، و به اکادمی اقبال تقدیم میدارم یاد آن پارسای فرزانه و
 یگانه دوران و فرهنگ و ادب پرور بزرگ تاریخ اسلام پیوسته گرامی باد و راهش پر
 رهرو - امید است روابط فرهنگی دو ملت برادر و مسلمان ایران و پاکستان روز بروز
 مستحکمتر گردد -

درود باد به روح مظهر اقبال که بود حکمتش آموزگار پاکستان

پایان سخن - سخن من است - اقبال پایانی ندارد - روانش جاوید و جاویدش^۲
جاویدان باد -

۱ - افغانی نبود بلکه سید جلالا لدین از اسد آباد همدان بوده است

۲ - مراد دکتر جاوید ، فرزند فرزانه اش میباشد

Author	Editor	Translator	Illustrator	Designer	Printer	Publisher	Distributor	Address	Phone	Telex	Post Office	City	Country	Year	Price	Pages	Size	Weight	Material	Notes
...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...

Author	Editor	Translator	Illustrator	Designer	Printer	Publisher	Distributor	Address	Phone	Telex	Post Office	City	Country	Year	Price	Pages	Size	Weight	Material	Notes
...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...

Author	Editor	Translator	Illustrator	Designer	Printer	Publisher	Distributor	Address	Phone	Telex	Post Office	City	Country	Year	Price	Pages	Size	Weight	Material	Notes
...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...

MOS Journal of ISLAMIC SCIENCE

— A UNIQUE — BI-ANNUAL — PUBLICATION —

SPECIAL DISCOUNT FOR FOREIGN SUBSCRIBERS

40% OFF THE REGULAR RATE TO:

- Private & Religious Institutions and Organisations.
- Educational Centres and Libraries.

— 25% OFF THE REGULAR RATE TO:

- Students

PUBLISHING SINCE: 1985 1405H.

FREQUENCY : Biannual

PAGES: 128

SIZE: 17.5cm x 26 cm

PLACE ORDERS TO YOUR
LOCAL DISTRIBUTORS OR
WRITE DIRECTLY TO:

CIRCULATION DEPARTMENT,
THE MUSLIM ASSOCIATION FOR
THE ADVANCEMENT OF SCIENCE,
FARIDI HOUSE, SIR SYED NAGAR,
ALIGARH-202 001 (INDIA)

SUBSCRIPTION RATES

Group of Countries	Individuals			Institutions		
	1-Yr.	2-Yrs.	3-Yrs.	1-Yr.	2 Yrs.	3-Yrs.
	US\$	US\$	US\$	US\$	US\$	US\$
HIG	12 (20)	22 (38)	30 (54)	50 (60)	90 (110)	130 (160)
MIG	10 (18)	18 (34)	24 (48)	40 (50)	70 (90)	100 (130)
LIG	08 (16)	14 (30)	18 (42)	30 (40)	50 (70)	70 (100)
INDIA	Rs. 60/-	Rs. 110/-	Rs. 160/-	Rs. 100/-	Rs. 190/-	Rs. 280

Rates subject to change

Figures within Parantheses indicate AIR MAIL charges and without parantheses SURFACE MAIL charges.

High Income Group (HIG):

U.S.A., Canada, West European countries, Japan, Saudi Arabia, Kuwait, U.A.E., South Africa, Libya, etc.

Middle Income Group (MIG):

East European Nations, Nigeria, Iraq, Jordan, Egypt, Syria, Malaysia, Indonesia, Turkey, Iran, etc.

Low Income Group (LIG):

Bangladesh, Sri Lanka, Pakistan, Sudan, etc.

BACK ISSUES AVAILABLE ON PAYMENT.
RATES MAY BE QUOTED ON INQUIRY.

فقر در روشنی کلام اقبال

پروفسور محمد منور

معنی لغوی فقر تنگدستی و مفلسی و ناداری است - لذا فقیر آن کسی است که تنگدست و مفلس و نادار است - در قرآن کریم لفظ فقر و فقیر و فقرا بارها آمده است :

”الشيطان يعدكم الفقر ويأمركم بالفحشاء“^۱ (شیطان بوعده فقر و ترس بی چیزی شمارا بکارهای زشت وادار می کند) -

”رب اني لما انزلت الي من خير فقير“^۲ ای پروردگار من به خبری که تو نازل فرمائی محتاجم) -

”يا ايها الناس انتم الفقراء الى الله، والله هو الغني الحميد“^۳ (ای مردم شما همه بخدا فقیر و محتاجید و تنها خداست که بی نیاز و غنی و دارای صفات ستوده است) - اینطور در بعضی از احادیث نبوی نیز کلمه فقر آمده است - مثلاً (فقر از کفر دور نیست) - ”کاد الفقران يكون كفرا“ و بدین سبب در عالم تنگدستی و مفلسی امکان دارد که فکر و نظر انسان گمراه شود، و دراین عالم نه فقط اعتقاد بنفس نزلزل پذیرد، بلکه از خط اعتقاد خود نیز دور افتد -

میر تقی میر گفته بود:^۴

ترجمه شعر:

در هجر تو فکر پریشان من
چه جاها که نرفته است !

این امر هم باید رعایت شود، قول دیگر نیز به رسول اکرم ﷺ منسوب است - و آن اینستکه ”الفقر فقری“ (فقر برای من باعث افتخار است) - این گفتار روشن است که رسول اکرم ﷺ نمیتوانستند فقری را سبب افتخار خویش بدانند که با کفر ارتباط داشته باشد - چنانچه مفهوم این فقر اینستکه پیامبر اکرم ﷺ روش زندگی متمولانه و باعیش و آسایش را نمی پسندیدند و در مقابل، زندگی ساده درویشانه را شعار و دثار خویش ساخته بودند - این انتخاب خود حضرت بود - معلوم است که پیامبر اکرم ﷺ هیچگاه مالی نیانداخته و چیزی که داشتند به راه خدا ایثار کردند - معنی ایثار اینستکه

ضرورت دیگران را بر ضرورت خویش ترجیح دهید - تاریخ گواه است که در آخرین سالهای زندگی مبارک پیامبر اکرم ﷺ بیشتر سرزمین های عرب جزو دولت اسلامی گردیده بود، و علاوه بر غنائم بصورت های گوناگون زکوة و خراج و هر نوع مال و منال نزد پیامبر اکرم ﷺ می آوردند - اما پیغمبر ﷺ تا همه اموال را تقسیم نمی فرمودند قرار نمی گرفتند - دستهای دختر پیامبر ﷺ حضرت فاطمه (س) از آسیا گردانی تاول و میخچه شده بود - پیامبر با وصف درخواست دختر شان نخواستند مستخدمی برای کک ایشان استخدام کنند -

ما اینرا نیز میدانیم که در اوایل بعثت پیامبر اکرم ﷺ اکابر قریش در خدمت رسول خدا حاضر شدند و گفتند: شما برخلاف بت ها سخن نگوئید و از بردگان طرفداری نکنید در ازاء آن ما هر چه مال و دولت میخواهید در اختیارتان می گزاییم - حضرت فرمودند: "خواه شما در یک دستم آفتاب را بنهید و در دست دیگرم مهتاب، من از تکمیل این مسئولیت که خداوند برای آن مرا مبعوث کرده است نمی توانم روگردان شوم" -

باید گفت که فقر دو نوع است: نوع اول بعثت احوال نامساعد مثل بلا و حادثه برآمد مستولی شود - نوع دوم آنستکه باوصف مهیا بودن همه اسباب تمول، آدمی خود به رضا و رغبت خویش آنرا انتخاب نماید - مسلم است فقری که انتخاب خود آدم است برای روح و قلب و مغز اضطراب و عذاب ندارد - برعکس این فقر آدمی را شعور تسخیر ارزانی میدارد و او را از شادمانی و سرور سرشار می کند بدین سبب است که حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی (رح) در کتاب "غنیة الطالبین" می نویسد:

"این در خور شأن فقیر است که فقر خود را آن اندازه ای دوست داشته باشد که دولت مند دولت خود را - ثروتمند بغایت میکوشد که در ثروتش خدشه وارد نشود همینطور برای فقیر لازم است که فقر خود را از نقصان و زوال حفظ نماید" گویا به زبان حضرت علامه اقبال:

فقر چیست ای بنندگان آب و گل

یک نگاه راه بین یک زننده دل

فقر ذوق و شوق و تسلیم و رضا است

ما امیتیم این مشاع مصطفی است ۶

همین قسمت دوم یعنی فقر اختیاری صورت اصطلاح گرفته است - لذا از معنای لغوی خود دور افتاده است - قول دیگری هم به پیامبر اکرم ﷺ منسوب است -

“ليس الغنى عن كثرة العرض ولكن الغنى غنى النفس”

(امیری به مال و ثروت نیست به دل است) در این امر ارشاد حضرت علی^۳ بیشتر موضوع را روشن می سازد - “ان الله تعالى في خلقه مثنويات فقر و عقوبت فقر فمن علامة الفقر اذا كان مثنوية ان يحسن خلقه، يطيع ربه ولا يشكو حاله ويشكر الله على فقره - ومن علامة الفقر اذا كان عقوبة ان يسوء خلقه و يعصى ربه - ويكثر الشكاية و يتسخط القضاء”^۴ - (خداوند - فقر را برای مخلوقات خود هم وسیله انعام و هم وسیله عقوبت و سزا قرار داده است - صورت فقر انعامی این باشد که آدمی خوش خلق و از خدا می ترسد و گله و شکوه ای از حال خویش نمی کند - بلکه برعکس همیشه به شکر گزاری خداوند مشغول است که او را از فقر نواخت و اما از طرف دیگر در صورت فقر عقوبتی آدمی بدخلق می شود و از فرمان خدا سرپیچی می کند و همیشه از احوال خویش شکایت دارد و از تقدیر خداوندی ناراضی است -

فقری که مورد بحث ما است، فقر انعامی، اختیاری، انتخابی و اصطلاحی است که در کلام علامه اقبال آمده است - فقری که در سرشت آدمی جوهر غنا و درویشی به ودیعت گزارد و او را از بند حرص و هوس متاع دنیوی آزادی می سازد، و باشان بی نیازی خداوند می نوازد - این واضح است شخصی که از دست روزگار مفلس شده باشخصی که با رضای خویش تهی دستی را پذیرفته تفاوت می کند - باوصف اینکه او صاحب مال و منال بود و یا امکان داشت که صاحب مال شود، او با دولت مندیش یا امکان دولتمندشدنش از دولت اجتناب کند - حقیقتاً اجتنابش انکار است، از گرفتار شدن بدام هوس - ولی این عالم آزادی و بی نیازی بسهولت بدست نمی آید - این منزل را فقط اهل عزم و همت میتوانند طی کنند - چنانکه علامه اقبال میگوید:

ترجمه شعر:

انسان اگر همت و حوصله داری، آن فقر را طلب کن که اصلش حجازی است -

از این فقر در آدمی شان بی نیازی خداوند پیدا می شود -

شخصی که این فقر غیور را بدست آورد در حقیقت غازی بی سازو برگ و تیغ و سنان است -

فرماندهی مومن در همین فقر است از خداوند این فقیری را طلب کن^۸ -
از مطالعه اشعار بالا روشن است که حضرت علامه فقرانه درمعنای لغوی، بلکه درمعنای اصطلاحی بکار برده اند - در زبان فارسی مترادف کلمه فقر درویشی است و فقیر را درویش می گویند - حضرت دانا گنج بخش هجویری درکشف المحجوب^۹ قولی از حضرت جنید بغدادی را نقل می کند:

”یا معشر الفقراء انکم تعرفون بالله و تکرمون الله“ - (ای شما که درویشانید شما را بخداوند شناسند و از برای خدا کرامت کنید)^{۱۰}

لیکن باید آگاه باشید که نظریات علامه اقبال دفعتاً پخته نشده بود - درافکار او تدریجاً تحول به وجود آمد - زمانی قائل به قومیت متحده هندی بود، اما بعد از آن ترانه های قومیت اسلامی بلکه ملی نیز سرود و نیز این چنین نظریه اش در مورد عشق است - در اشعار ابتدائی اقبال جلوه های عشق سهل پسند رایج عام را می بینیم - چنانچه او باوجود زنده بودن ”حالی“ و ”اکبر الله آبادی“ در آن زمان ”داغ“ را برای استادی خویش انتخاب کرد - تبدیل شدن عشق به یک بارگاه مقدس حالتی است که اقبال خیلی دیر به آن رسید، و آن مقامی انتهائی بود که اقبال نعره زد:

”عشق رسول خداست، عشق کلام خداست“

همینطور مسائل دیگر نیز هست، مثلاً خودی و تقدیر و غیره - منظور از این گفتار این بود که افکار علامه اقبال ساخته و پر داخته به او داده نشده بود - اگر چنین بود مفاهیم مقرر و اصطلاحات معین را در آغاز کلامش مشاهده می کردیم - اما اینطور نبود افکارش مانند درختی بتدریج نمو کرد و زندگی را با تفکر و غور بسر آورد - روزها را در عالم اضطراب و شها در عالم بی قراری سپری کرد - به این کیفیت بی قراری قلبی والتهاپ فکری، او خود نام سوز و ساز رومی و پیچ و تاب رازی می دهد - فقر اوهم همین حال را داشت - چنانچه درآغاز کار کلمه فقر نیز درکلامش بمعنای معمولی و عمومی خود بکار برده شده است - در این مورد تبدیل معنوی روشن را نخستین بار دریک منظومه در قسمت سوم ”بانگ درا“ می بینیم - نام این نظم ”خطاب به جوانان سلام“ است در بیت زیر این نظم حالت تغیر را نشان میدهد -

ترجمه شعر:

درشان امارت دیدگاه : الفقر فخری دیده می شود
به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبارا ۱۲

بعد از منظومه "بانگ درا" در کلام او فقر و مشتقات آن بیشتر بکار برده شده است -
در "ضرب کلیم" و "ارمغان حجاز" که تخلیقات اواخر دوران زندگانش می باشد،
فقر به معنای اصطلاحی نسبتاً بیشتر بکار رفته است - مثل صوفیان و درویش او
خودش را نیز فقیر می گوید :

سرود رفته باز آید که ناید
نسیمی از حجاز آید که ناید
سر آمد روزگار این فقیری
دگر دانای راز آید که ناید ۱۳

دیدم علامه اقبال در راه حصول فقر حقیقی که او را فقر مجازی می گوید ، شرطی در
نظر گرفته است : "همت ہے اگر" اگر همت دارید (بشرط همت داشتن) - او میداند
که این هدف به آسانی به دست نمی آید - دل و دماغ و ذهن و ضمیر را از فشار جبلت
های بی لجام رها کردن، باوجود قادر بودن و تسلط بر ذات خویش ، پسند و ناپسند را
تابع تربیت خویش نمودن کار بسیار مشکلی است ، فقط از دست اهل عزم و همت بر
می آید -

فقر قران احتساب هست و بود
نی رباب و مستی و رقص و سرود
فقر مومن چیست ؟ تسخیر جهات
بنده از تأثیر او مولا صفات
فقر کافر خلوت دشت و در است
فقر مومن لرزه بحر و بر است! ۱۴

باید دانست که نام فقر ترک دنیا و رهبانیت نیست - رسول خدا ﷺ تارک دنیا
نبودند - پیامبر ﷺ چه مدت بخاطر غور و تأمل خلوت نشین شده باید گفت در تفکر
بسر بردند - اما آن مرحله مطالعه ذات بود - غور و تأمل با ترک دنیا فرق دارد - علامه

در شیستان حرا خلوت گزید

قوم و آئین و حکومت آفرید ۱۵

فقرای اسلام نیز همین حال را داشتند - خلوت نشینی آنان موقتی بود - پیامبر گرامی اسلام فرمودند "تفقه ثم اعتزل" علم را خوب کسب نائید ، آنگاه خلوت گزینید - آن فقرای اسلام که حضرات صوفیه نامیده شد ند ، همین اصول را بکار می بستند - اوقاتی را این حضرات در تنهایی و خلوت مرحله مطالعه ذات و تزکیه نفس را طی می کردند - سپس سراپا هدایت یافته بیرون می آمدند - قول حضرت غوث الاعظم شیخ عبدالقادر گیلانی "روح" است :^{۱۶} "حقوق الاسلام حتی تصلوا الی الایمان ثم حققوا الایمان حتی تصلوا الی الایقان ، فحينئذ تروه مالم ترون من قبل اليقين، يريكُم الاشياء كما هي على صورتها ، يصير الخبر معانيه"^{۱۷}

(اسلام را در معنای حقیقی اش، اسلام بسازید - تا اینکه به ایمان برسید - سپس ایمان را به معنای راستش بسازید تا به یقین برسید - در این حال چیزهایی را خواهید دید که قبل از یقین ندیده بودید - یقین صورت اشیاء را بشا طوری می نماید که اصل صورت آنها هست - این قسم سخن خبری برای شما مبدل به سخن نظری خواهد شد -

در قران کریم آمده است :

"قالت الاعراب اٰمنا قل لم تو منوا و لكن قولوا اسلمنا ولما يدخل الایمان فی قلوبکم" (اعراب بنی اسد وغیره) گفتند ما ایمان آوردیم - بآنها بگو شما که ایمانتان به قلب وارد نشده بحقیقت هنوز ایمان نیاورده اید^{۱۸}

سپس فرق بین عزلت و خلوت را بیان کرده است - عزلت نیز خلوت است، ولی خلوت معنی بسیط دارد - عزلت معنی محدود دارد - خلوت از اغیار (دیگران) است ، عزلت از نفس خویش و از هر آن شئی که بجانب امیال نفسانی می کشد و از خدا غافل می سازد^{۱۹} منظور از این گفتار این بود که فقرای اسلام که در زمان خود از فقها و

علمای برگزیده بودند، اگر خلوت و عزلت را اختیار کردند بخاطر تکمیل دانش و آگاهی آنها بود و در تبعیت از پیامبر اکرم ﷺ پس از طی مرحله عزلت و خلوت مثل زر ناب خالص می شدند و از کوره بیرون می آمدند - و اسلام خویش را ایان و ایان خویش را به ایقان مبدل ساخته خارج شدند تا بایقین کامل به مردم دنیا آموزش دینی بدهند و آنها را از مقام آداب و عادات انسانی آگاه سازند - حضرت جنید به حواله احمد بن حواری فرموده است: (او به احمد بن حواری احترام بسیار می گذاشت) "من عمل بلا اتباع رسول الله فعله، باطل"^{۲۰۰} (هر عملی بدون تبعیت از رسول ﷺ کاری باطل است) و همچنین قول حضرت بازید بسطامی نیز چنین است: "لنظروا تم الی رجل اعطی من الکرامات - حتی یرتقی فی الهواء فلا تغتروا به حتی تنظروا کیف تجذونه عند الامر والنهی و حفظ الحدود لاذاب الشریعة"^{۲۰۱}

(حتی اگر شخصی صاحب کرامات شود که بتواند به بلندی ها پرواز کند، بازهم فریب او را نخورید - اول باید ببینید که عمل این شخص درباره اوامرونها چیست - او حدود آنها را نگاه می دارد یا خیر؟ به شریعت احترام می گذارد یا خیر؟ همه مشاهیر فقرای اسلام اهل مطالعه و دانش وسیع بودند - حضرت داتا گنج بخش درباره آنها می نویسد:

"طریقه تصوف را اصلیت قوی و فرعی مثمر و جمله مشایخ ایشان از اهل علم بودند - و جمله مریدان را بر آموختن علم باعث بوده اند"^{۲۰۲}

یعنی آن ها عالم بودند و برای اولاد آدم درجه و مقام مصلح و استاد و مرشد داشتند - از اینرو مردمانی بودند که بسیار مشغله داشتند، رهبرانی نبودند که در بند خانقاه ها گرفتار باشند - خانقاه برای آنها مدرسه بود، تربیت گاه بود - در عالم اسلام ممکن است افرادی هم باشند که فقط تارک دنیا بودند، اما آنها واجب الاتباع نبوده و نیستند - شمار آنها در بین شیوخ و مشاهیر به ندرت است - فقراء اسلام از این ارشاد معروف پیامبر اکرم ﷺ آگاه بودند - "لارهبانیه فی الاسلام" (رهبانیت در اسلام نیست) -

حضرت مجدد الف ثانی درباره شیخ عبدالهادی شنید که عزم خلوت نشینی دارد - برای او یک نامه نوشت:

”شا می خواهید که گوشه نشینی اختیار کنید - بدون شک خلوت نشینی آرزو و روش صدیقین است، به شا تبر یک می گویم - شا عزلت و گوشه نشینی اختیار کنید، اما رعایت حقوق مسلمانان را از دست ندهید“^{۲۳}

اگر از این دید نگاه کنیم می بینم که این فقرا برای زندگانی اجتماعی مسلمانان ستون فقرات بودند - آنها اعتقاد امت مسلمان را محکم داشتند و اعتقاد بر اعتقاد را استحکام بخشیدند - هیچگاه درباره دین و شریعت امور خلاف را حمایت نکردند - لذا فقرای اسلام کجا و راهبی کجا - حضرت علامه میفرمایند:

ترجمه شعر:

مسلمانی تو شاید چیز دیگری است
که درنگاه تو فقر و رهبانی یکی است
فقر از سکون پرستی راهب بیزار است،
کشتی فقیر همیشه باطوفان ها رو بروس
از روزی که مسلمان این فقر را از دست داد
نه دولت سلمانی (رض) برایش ماند و نه سلیمانی^{۲۴}

در سطر آخر از حضرت سلیمان و حضرت سلمان رض فارسی ذکر شده است - حضرت سلمان فارسی رض از نزدیکترین اصحاب پیامبر بودند که از اصحاب صفه نیز شمرده می شدند - حضرت سلیمان پیغمبر خدا است - حضرت سلمان درویش بودند و حضرت سلیمان پادشاه بودند نه فقط بر انسان ها بلکه برجن و پریزاد فرمانروائی داشتند - گنج های وسیع دنیا را در اختیار داشتند - لیکن علامه اقبال زوال دولت سلمان و سلیمان را نتیجه زوال فقر قرار داده است - گویا اگر بر میزان فقر بسنجیم سلیمانی و سلمانی باهم متضاد نیستند - زیرا که اساساً نزد فقرا نام گرسنگی و هوس قلب و نظر، افلاس است - قول یکی از مشاهیر این است :

”مفلس آن نیست که ذات ندارد - مفلس آنستکه مراد ندارد“

خواه گنجها انباشته باشد، خواه هیچ مایه دنیوی نداشته باشد، فرقی در بین نیست - حضرت علامه میفرماید:

درنگاه امت درجه احترام آنها بحدی بود که وقتی پادشاهی در حضور این صوفیان و شیوخ حاضر می شد در نظر مردم بر عزتش افزوده می گشت، از طرف دیگر صوفیانی که در محضر سلاطین و حکام و وزراء تعلق می گفتند یا آنکه اشتیاق رفتن به دربار شاهان را داشتند، از حیثیت آنها کاسته می شد - علامه اقبال در این باره می گوید:

چون به کمال می رسد فقر دلیل خسروی
است

۳۵ مسند کیقباد را درته بوریا طلب

همین مضمون در این قطعه نیز دیده میشود

خلافت، فقر باتاج و سریر است
زهی دولت که پایان ناپذیر است
جوان بختنا! مده از دست این فقر
که بی او پادشاهی زود میر است ۳۶

در "بال جبرئیل" در قطعه مسجد قرطبه این اشعار سروده شده است:

ترجمه شعر:

آه آن مردان حق! آن شهبسوار عرب
حامل "خلق عظیم" صاحب صدق و یقین
این رمز غریب از دولت ایشان فاش شد
که دولت اهل دل به فقر است به شاهی ۳۷
نیست

مثل اینکه قبلاً گفته شد، تابه منزل (مقام) فقر رسیدن کار هر کسی نیست - اما امت بهر حال شدیداً محتاج مردم باعزم و همت بی غرض و صاحب علم و بصیرت میباشد، که برای دیگران مثال روشنی باشند و به انسان در رهانیدن از بند تن و هوس های مادی تا اندازه ای کمک کنند - افرادی این چنین در گذشته به تعداد زیادی برای امت آمده و در هر کشوری دیده شده است - درمیان این افراد ادبای عالی مرتبه، شعرا، فقها، محدثین، و مفسرین نیز بوده اند - وتذکره ها درباره اوصاف نیک آنها نوشته شده

است - اما هم آهنگی قول و فعل، گفتار و کردار لازم است تا بتوانند بردلها حکومت کنند - بدیختی و بدشاسی بزرگ عصر حاضر اینستکه اخلاق فقط همانند مضمون غور و فکر باقی مانده است و با کردار و عمل هیچ پیوندی ندارد - خوبی و بدی فقط بحث فیلسوفانه است و تلقین کنندگان نیکی خودشان از حسن قلب و نیت گریزان هستند - اولاً باکمال بی پروائی اهانت به قول و فعل خویش مینمایند و حتی امکان زندگی خصوصی خویش را الزاماً از حدود نصایح اخلاقی که به دیگران میدهند مستثنی میدارند - در صورتیکه اخلاق و آدمیت فقط عمل فکر و زبان نیست، بلکه این هدیه قلب و جان است -

این فقرا امت آنچنان ظاهر و باطنشان باهم یکی بود که مردم خود بخود بطرف ایشان جلب می شدند - من از مطالعه تاریخ اسلام به این نتیجه رسیده ام، که امت ملازمت و خدمت پادشاهان را بدین سبب کرده است که نیاز داشته تا کارهای انتظامی به انجام برسد وگرنه در امور افراط و تفریط بوجود می آمد - لیکن تعاون در امور مملکتی و ملازم و خدمت گزار حاکم شدن چیزی و عقیده مندی چیز دیگری است - حقیقت اینستکه مسلمانان قلباً همیشه ارادتمند فقرا بودند نه ارادتمند سلاطین و کعبه محبت آنها بارگاه فقرا بوده است - اگر از این رو نگاه کنیم امت شاه پسند نیست ، بلکه فقیر پسند است - اما آن اهل فقر کجا هستند ؟ فریاد حضرت علامه نیز همین است :

ترجمه شعر:

نه در ایران باقی مانده اند نه در توران

آن مردمی که فقر شان سبب هلاکت قیصر و کسری بود ۳۸

حضرت ابوبکر وراق ترمذی میفرماید "مردم سه قسم هستند اول امرا ، دوم علما، سوم فقرا - وقتی امرا فاسد شوند، کسب معاش رعایا فاسد می شود وقتی علما فاسد شدند طریق شریعت و بندگی به فساد کشیده میشود و وقتی که فقرا مفسد شوند، اخلاق و عادات مردم خراب می شود - امراء باظلم فاسد می شوند - علما به طمع و فقر به ریا ۳۹ - حال اگر هر سه گروه در جامعه (حکام - علما و فقرا) فاسد شوند، چه پیش خواهد آمد ؟

دیده میشود که علامه اقبال بر مولوی ها و صوفی های هم عصر خویش بارها باطنز حمله می کند - به این سبب که آنها خلوص کردار نداشتند - یا دنیا دار محض بودند، یا خانقاه نشین محض - مطلب این است که یا از معنا و مفهوم فقر بی خبرند، یا از اخلاص محرومند - نتیجه این شد که امت از رهبر اخلاقی و روحانی محروم گشت و سپس کوتاه نظر و پریشان افکار شد چنانچه گوید:

ترجمه شعر:

بیشه تحقیق از شیر مردان تهی شد
ای ساقی فقط غلامان صوفی و ملا باقی ۴۰
ماندند

حضرت عبدالقاهر بن عبدالله السهروردی می فرماید:

”من لا ینفعک لحظه لا ینفعک لفظه“ ۴۱

(اگر نظر کسی ترا فایده ندهد، لفظش نیز به توهیح سودی نمی رساند)

جذابیت نگاه از صفای قلب پدیدار می شود - اکتساب جذبه نیازمند حسن عمل است و حسن عمل در چشم مانند نوری می درخشد -

ترجمه شعر:

در فقر و امیری فرق زیادی نیست
این شمشیر بازی سپاه و آن شمشیر بازی نگاه است ۴۲
اگر نگاه شوخ نیست دلبری چیست
فیصله آن فقط بانگاه ممکن می شود ۴۳

تاریخ و جغرافی پیش نظر ماست - می بینیم که تعداد مسلمانان در مناطقی که مسلمین هیچگاه آنجا را فتح نکرده اند، مثل (اندونزی، ویتنام چین، فیلیپین، مالزی و بیشتر کشور های افریقائی) از مسلمانان آن مناطق کمتر نیستند که اسلام بازور در آنجا فاتحانه داخل شد - بیشتر علماء و محققین غرب مثل آرنولد، ترمنگهم، حتی و غیره معترفند که در این مناطق اسلامی غیر مفتوحه و غیر محروسه، اسلام فقط بتوسط بازرگانان و فقرا ارشاد شد - فقرا و دراویش نیز باعث جذب دل ها شدند و فقر بزرگانان نیز - فقر تجار و بازرگان این چنین که اینار می کردند و از حرص و بدمعاملگی

مبری و امانت دار بودند -

ترجمه شعر:

خاکی و نوری نهاده، بنده مولا صفات

دل بی نیازش از هر دو جهان غنی تراست ۴۴

مختصر آنکه فقر نام خوی و خصلتی است که آدمی را صاحب دل، بی نیاز و غنی می سازد -

آن فقر که بی تیغی صد کشور دل گیرد

از شوکت دارا به، از فر فریدون به ۴۵

فقر که بی تیغی صد کشور دل گیرد
از شوکت دارا به، از فر فریدون به

فقر که بی تیغی صد کشور دل گیرد
از شوکت دارا به، از فر فریدون به

فقر که بی تیغی صد کشور دل گیرد

از شوکت دارا به، از فر فریدون به

فقر که بی تیغی صد کشور دل گیرد

از شوکت دارا به، از فر فریدون به

فقر که بی تیغی صد کشور دل گیرد
از شوکت دارا به، از فر فریدون به

“منابع و مآخذ”

- ۱ - قرآن کریم، سوره ۲، آیه ۲۶۸
- ۲ - قرآن کریم، سوره ۲۸، آیه ۲۴
- ۳ - ایضاً، سوره ۳۵، آیه ۱۵
- ۴ - شاعری اردو زبان که مقامی شامخ در شعر و سخن اردو دارد [۱۱۳۵ تولد - ۱۲۲۵ وفات هجری قمری]
- ۵ - عین الطالبین (ترجمه اردو) مدنی، کتابخانه لاهور، صفحه ۵۴۴
- ۶ - پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟، صفحه ۸۱۶/۲۰
- ۷ - عوارف المعارف، ابوالنجیب عبدالقاهر عبدالله السهروردی، بیروت، صفحه ۱۶۱ -
- ۸ - ضرب کلیم، صفحه ۵۵۱، ۵۵۰، ۸۸۸۹/۵۵۰
- ۹ - کشف المحجوب اولین کتاب فارسی در شرح حال صوفیان می باشد که عثمان هجویری (داتا گنج بخش) آنرا نگاشته است -
- ۱۰ - کشف المحجوب، احمد ربانی ایدیشن لاهور، صفحه ۲۸
- ۱۱ - بال جبرئیل، صفحه ۳۸۶/۹۴
- ۱۲ - بانگ درا، صفحه ۱۸۰/۱۸۰
- ۱۳ - ارمغان حجاز، صفحه ۸۹۴/۱۲
- ۱۴ - پس چه باید کرد؟ صفحه ۸۱۸/۲۲
- ۱۵ - اسرار خودی، صفحه ۱۹/۱۹
- ۱۶ - الفتح الربانی و لفیض الرحمانی، قاهره، مطبع المصطفی بای، صفحه ۱۰۸
- ۱۷ - الفتح الربانی و الفیض الرحمانی، قاهره، مطبع المصطفی بای، صفحه ۱۵۸
- ۱۸ - قرآن کریم، سوره ۴۹، آیه ۱۴
- ۱۹ - عوارف المعارف، عبدالقاهر بن عبدالله السهروردی صفحات ۴۲۵ - ۴۲۴
- ۲۰ - التعرف، القاهرة، صفحه ۲۸
- ۲۱ - التعرف، القاهرة، صفحه ۲۹ (حاشیه)
- ۲۲ - کشف المحجوب، احمد ربانی، ایدیشن، صفحه ۱۰
- ۲۳ - مکتوبات امام ربانی، ترجمه اردو، دفتر اول، نولکشور گیس پرنشنگ، پرس لاهور، صفحه ۴۹۶
- ۲۴ - ضرب کلیم ۵۱۳، ۵۱۲/۵۱، ۵۰
- ۲۵ - پیام مشرق، صفحه ۹۰/۲۰
- ۲۶ - کشف المحجوب، احمد ربانی ایدیشن لاهور، صفحه ۲۵

- ۲۷ - قرآن کریم ، سورہ ۵۹ ، آیہ ۹
- ۲۸ - التعرف ، القاہرہ ، صفحہ ۹۶ - کشف المحجوب ، صفحہ ۴۷
- ۲۹ - مصباح الہدایۃ، ترجمہ فارسی عوارف المعارف ، شہاب الدین سہروردی ، نولکشور، صفحہ ۲۷۳
- ۳۰ - رسالہ قشیریہ ، ترجمہ اردو، دکتر پیر محمد حسن، صفحہ ۱۹:
- ۳۱ - عوارف المعارف ، عبدالقاہر بن عبداللہ السہروردی، بیروت ، صفحہ ۲۴۸
- ۳۲ - مصباح الہدایۃ، ترجمہ فارسی عوارف المعارف سہروردی (شیخ شہاب الدین) ، نولکشور، صفحہ ۲۹۷
- ۳۳ - رسالہ قشیریہ، ترجمہ اردو ، صفحہ ۴۲۱
- ۳۴ - پس چہ باید کرد، صفحہ ۲۱/۸۱۷
- ۳۵ - زیور عجم ، صفحہ ۱۱۵/۵۰۷
- ۳۶ - ارمغان حجاز، صفحہ ۷۹/۹۶۱
- ۳۷ - ہال جبرئیل ، صفحہ ۹۸/۳۹۰
- ۳۸ - ایضاً، صفحہ ۲۳/۳۱۵
- ۳۹ - نفحات الانس ، ترجمہ اردو ، نولکشور گیس پرنٹینگ پریس لاہور صفحہ ۱۴۰ -
- ۴۰ - ہال جبرئیل، صفحہ ۱۲/۳۰۴
- ۴۱ - عوارف المعارف، عبدالقاہر بن عبداللہ السہروردی، صفحہ ۱۲۰
- ۴۲ - ہال جبرئیل ، صفحہ ۱۷/۳۰۹
- ۴۳ - ہال جبرئیل، صفحہ ۴۸/۳۴۰
- ۴۴ - ہال جبرئیل، صفحہ ۹۷/۳۸۹
- ۴۵ - زیور عجم، صفحہ ۲۳/۴۱۵

مفاهیم انسانی در شعر اقبال

دکتر علوی مقدم

در آغاز باید گفت وقتی از انسان سخن به میان می آید، نباید جنبه صوری و ظاهری او را در نظر گرفت بلکه باید از انسان به عنوان یک آفریده برتر بحث کرد و با وسعتِ نظر بیشتری به او نگریست، یعنی نباید از انسان تنها به عنوان یک موجود که به خور و خواب نیاز دارد و دارای خشم و شهوت است سخن گفت بلکه باید از اوبه عنوان یک موجود متعالی، بحث کرد.

باید از انسان به عنوان موجودی سخن گفت که یک تنه در مقابل آسمان و زمین قد علم کرد و امانتی را که آنها قادر به پذیرش آن نبودند، پذیرفت و شکوهمندترین چیز یعنی عشق را قبول کرد و با پذیرش آن امانت، آسانی دارای چهره شکوهمند با ارزشی شد.

در این مقال، از ظواهر انسان و گوشت و پوست و خون و انسان سیاه و سفید و سرخ و آسیائی و اروپائی و افریقائی، بحث نمی شود بلکه از انسان برتر و مفاهیم عالی این انسان سخن گفته می شود، از انسانی که همچون دیگر انسانها بیش از دوگوش ندارد، اما گوشهایش گیرنده ای است بسیار قوی، ضعیف ترن فریادها را از هر گوشه جهان می شنود و سعی می کند که به کمک بشتاید، بحث می کنیم، از انسانی سخن می گویم که مانند همه دودست و دویا بیشتر ندارد ولی با همان دستها، سعی می کند که غریقی را از اعماق اقیانوسهای پرخطر زندگی برهاند و با همان پاهایی احساس خستگی به کمک درماندگان برود.

در این نوشته از انسانی سخن می گوئیم که اندیشه اش آن چنان والا است که خود را در قبال بشریت مسؤول حس می کند و هیچ گاه آرام و قرار ندارد، نمی تواند آرام و ساکت بنشیند، می کوشد تا پرده از ریاکاریها و دوروییها و سیاهکاریها و زشتکاریها بردارد.

در این مقال از انسان والا و مفاهیم عالی که این انسان، از آنها سخن می گوید، بحث می کنیم. از اقبال سخن می گوئیم که علاوه با سر و کار داشتن با عقل و

تفکر، باعواطف و احساسات هم سروکار داشته و شاعری نیست که جنبهٔ احساسی کلامش برجستهٔ عقلانی او بچربد - بلکه او شاعری است که بازبان شعر و حرهٔ کلام علیه پیدادگرها قیام کرده و برضد فساد و ظلم اعلان جهاد داده و خواسته است بشریت را به دنیای ایده آل سوق دهد -

اقبال، شاعری است مسؤول و متفکری است متعهد و می خواهد از حرهٔ شعر بر علیه فساد استفاده کند و به سود اکثریت مردم اجتماع سخن بگوید -

او همچون شاعران درباری و تملق گویان ریائی نیست که بامردم ورنجهای مردم آشنا نباشد، او شاعری نیست که جز پسند ممدوح هدفی نداشته باشد، او شاعری نیست که جز فضائل و مناقب ممدوح چیزی نگوید او شاعری لذت جو و خوش گذران نیست که در اشعارش میل به خوش گذرانی و کامرانی موج زند، او شاعر درباری نیست که در ناز و نعم بسربرد و در انتظار دریافت صلهٔ بیشتر باشد تا وسائل عیش و عشرت خود، را فراهم سازد، او شاعری نیست که در برابر دریافت مستمری، سلطان را بستاند و شعر خود را به او اهداء نماید، او شاعری نیست که شعر سرانی، را وسیلهٔ خوش آمد گویی ممدوح بداند و شعر برایش وسیلهٔ به دست آوردن مال و منال بیشتر باشد -

اقبال شاعری است که باحمس مسؤولیت قلم به دست گرفته و شعر سروده و سخنگوی رسای مردم دیار خود شده و خواسته است که مردم زمان خود را بیدار کند و آنان را به سوی آینده ای برتر رهمون شود -

اقبال نقش یک آگاه کننده داشته، نقش پیامبری داشته که برای ارشاد دیگران برانگیخته شده و نقش انسانیش را ایفاء کرده، شاعری بوده که شعرش در زندگی مردم تأثیر داشته، شاعری نبوده که عدمش به ز وجود باشد، همچون برخی از شاعران یاهو سرا نبوده که هم خود را گول می زنند و هم اجتماعی را به مسخره می گیرند -

شعر اقبال، حامل اندیشه و دربردارندهٔ پیامی بوده است، او با احساس قوی و عواطف عالی، از موقعیت خطیر خود بخوبی آگاه بوده است و شاعر راستینی است که صفات والای انسانی را درخود جمع داشته، اینست که یک انسان برتر شمرده می

اقبال، شاعر راستینی است که از هیا هو و بازار گرمیها بیزار است، او در این اندیشه است که برای مردم جامعه اش جهانی بهتر بسازد، اقبال به هموعان خود عشق می ورزد - شاعری است که چون به خلوت می رود، آن کار دیگر نمی کند، چون کوهی در برابر ناروائیهای اجتماع خود مقاومت می کند و در مقابل نا درستیها می ایستد و قد علم می کند - او در شعرش از انسان و انسانیت سخن گفته، احساسات حاد انسان گرایانه را در شعر وارد ساخته و برای مجالس شایان صاحبان زر و زور شعر نسوده و با دنیای انسانیت رابطه داشته است، او دریافته است که غیر از زلف یار و چشم و ابروی دلدار هم، مضامین دیگری هست که بتوان از آنها سخن گفت -

اقبال، از عدالت سخن گفته، از واقعیت ها بحث کرده و به دنیای حقایق پا گذاشته و شعر را چون آینه ای دانسته که هر کس می تواند چهره خود را در آن به بیند و به معایب و محاسن خود واقف گردد و به قول پروین اعتصامی:

شعر من آینه کردار است
ناید از آینه جز حرف درست

اقبال از فقر و ستم و درماندگی در شعر سخن گفته و در شعر خود داد خواهی کرده، از انسان ستمدیده بحث کرده، از ستمی که به انسان در روی زمین می رود نالیده است -

اقبال، محبت کردن به دیگران و سپیم شدن در اندوه دگران را برای انسانها ضروری می داند و در نظر او شکوهمند ترین چهره یک انسان اینست که از اندیشه محبت فارغ نباشد و دلش از محبت دیگران آکنده باشد - یک انسان آگاه وقتی که از درد ورنج انسانها سخن می گوید و به انسانهای رنج دیده و ستم کشیده کمک می کند، محیطی از عشق و محبت و شادمانی به وجود می آورد، گل شادی را در بوستان دل انسانها می کارد، گردغم را از چهره بینوایان پاک می کند، می کوشد تا که لبخند شادمانی بر لبان انسانها نقش بندد - شخص محبت کننده هم همواره سر مست و شادمان از انجام کارنیک خود خواهد بود، اشکی از چهره ای ستردن و دست محبتی بر سر کشیدن، والاترین احساس انسانی است، احساسی است که قلبها را می

لرزاند ، انسانی را به انسان دیگر پیوند می دهد ، تضادِ میانِ انسانها را از میان می برد -

اقبال به عشق و محبت ارج می نهد و بر آنست که هر چیز از عشق و محبت استحکام می پذیرد

از محبت می شود پاینده تر

زنده تر سوزنده تر تابنده تر ۱.

اقبال به اندازه ای به محبت اهمیت می دهد که همچون مولانای روم که گفته است:

أَسْتَبْنِ حَنَانَهُ مِنْ هَجَرِ رَسُولٍ

گریه می کرد همچو اربابِ عقول ۲

اقبال هم گفته است:

من چه گویم از تولّایش که چیست؟

خشک چو بی در فراق او گریست

و در جای دیگر هم دربارهٔ محبت گفته است:

از محبت چون خودی محکم شود

قوتش فرمانده عالم شود ۳

اقبال به شیوهٔ مولانا به محبت توجه کرده و محبت را از ضروریاتِ زندگی دانسته و زندگی بی محبت را ماتم دانسته و جهان را ماتمکده -

از محبت جذبه هاگردد بلند

ارج می گیرد از او نا ارجمند

بی محبت زندگی ماتم همه

کاروبارش زشت و نا محکم همه ۴

اقبال به محبت و به دست آوردن دلِ انسانها بیش از اندازه اهمیت می دهد و می

گوید:

دل به دست آور که در پهنای دل

می شود گم این سرای آب و گل ۵

اندیشهٔ انسان دوستانهٔ اقبال در اشعارش موج می زند، آن عشق و محبتی که بدون توجه به رنگ و پوست و نژاد در اشعار اقبال هست به آدمی نهیب می زند و می گوید که انسان باید همنوع خود را دوست بدارد و هرکاری که از دستش برمی آید برای او انجام دهد، آدمی وقتی توانائی دارد باید از کمک کردن به دیگران کوتاهی نکند - اقبال از نیروی عشق و محبت ناآگاه نیست و از خلال اشعارش ارزش والای محبت هویداست، او آب حیوان را از ظلمات دل که جایگاه عشق است طلب می کند -

اقبال با اندیشه های والایش می کوشد که در بهتر ساختن زندگی دیگران سهیم باشد و محبت و عشق را جایگزین غم و اندوه دیگران کند -

مولانا اقبال، عشق را سرچشمهٔ حیات می داند و برای عشق، مقامی والا قائل است -

عشق آیین حیات عالم است

امتزاجِ سالات عالم است

عشق از سوز دل ما زنده است

از شرار لاله، تابنده است ۶

عشقی که اقبال از آن داد سخن می دهد، به قول مولوی از عشق هایی نیست که از پس رنگی باشد - اقبال بر آنست که آدمی باید از نیروی دانش و علم برخوردار باشد تا بهتر بتواند به خواسته هایش برسد، اینست که اقبال، برای علم و هنر مقامی والا قائل است و علم و هنر را در ساختن شخصیت والای انسانی مهم می داند و انسان والا را آن کس می داند که جامهٔ علم و هنر در بر داشته و بتواند با چراغ علم، ظلمات جهل و نادانی را روشن سازد -

اقبال علم را اکسیری می داند که مس وجود آدمی را طلا می کند و در برخی از تعبیرات، اقبال با تمثیلی می گوید: همان طوری که شاخ بی بار سزاوار سوختن است، انسان بی دانش هم سزاوار نابودی است -

ولی اقبال دانشی را می پسندد که آدمی را به سعادت برساند و در این باره به استقبال مولوی نیز رفته و شعری از او را تضمین کرده است -

ای که باشی در پی کسبِ علوم
با تو می گویم پیامِ پسرِ روم
علم را برتنِ زنی ماری بود
علم را بر دلِ زنی یاری بود ۷

مولانا اقبال ، علم غربیان و تمدنِ مادیِ مللِ مغربِ زمین را که به پیشرفتِ
انسانیت کمک نمی کند ، چنین نکوهش می کند :

دانشِ افرنگیان تیغی به دوش
درهلاکِ نوعِ انسانِ سختِ کوش
آه از افرنگ و از آیینِ او
آه از اندیشهٔ لادینِ او ۸

اقبال علمِ مادیِ امروزی و علم و فنونِ غربی که آدمی را از حقیقتِ دور می
سازد و سعادتِ برای آدمی تأمین نمی کند و گاه هم بدبختی و بیچارگی ، ایجاد می
کند ، سخت می نکوهد -

سوزِ عشق از دانشِ حاضرِ مجوی
کیفِ حق از جامِ این کافرِ مجوی
دانشِ حاضرِ حجابِ اکبر است
بت پرست و بت فروش و بتگراست ۹

اقبال معتقد است که چون مسلمانان علمِ حق را رها کردند و پشت سرانداختند ،
از سعادت و نیکیبختی هم دور شدند

علمِ حق را در قفا انداختی
بهرنانی نقداین درباختی ۱۰

ومللِ شرق را که از خود خالی شده و شیفته و مفتونِ غربیان گشته ، نکوهش می
کند و البته مقصودِ وی نه آنست که بالکلِ علوم و فنونِ روز را تخطئه کند و آنها را
ناپسند بداند بلکه هدفِ وی آنست که بگوید مللِ شرق باید دنبالهٔ علوم و فنونِ غربی
را که زادگاهِ اصلیش مشرقِ زمین است بگیرند تا عقب ماندگیِ خود را جبران کنند و
خود را به دیگران برسانند -

مثل نی خود را ز خود کردی تھی

برنواى دیگران دل می تپى ۱۱

اقبال، فرزندِ خلفِ عرفانِ گذشته ایران است و ما می دانیم که مبارزه بانفس در عرفان ایران، نقش اساسی دارد، اقبال تحت تأثیر همان مکتب والای انسانی، می خواهد به همان مقصدی برسد که عرفانِ گذشته ایران رسیده بود، یعنی اقبال می خواهد جهانی بسازد پاک و خالی از پلیدیها - اینست که اقبال نه تنها معتقد است که باید انسانها به کمک دیگران بشتابند بلکه باید همواره به کوشش های دیگران نیز ارج گذارند و تنها خود را نبینند بلکه نسبت به یکدیگر فروتن باشند و فخر و غرور نسبت به دیگران نداشته و از عجب و خود خواهی دوری گزینند و خود پسندی رامهار کنند، زیرایکی از بزرگ ترین عوامل باز دارنده از پیشرفت برای یک جامعه حس خود خواهی و خود پسندی است، اقبال به انسانهای خودبین و خود پرست هشدار می دهد و در ضمن آوردنِ تمثیلاتی به انسانها اندرز می دهد و به آنان که خود خواهند و به خود می بالند، تپیب می زند و می کوشد تا خود بینی و فخر فروشی انسانها از میان برود -

اقبال، از وطمع رانکوهش می کند و بر آنست که آزمندی، موجب پریشانی وسیه روزی انسان می شود - او این نیروی اهریمنی را می نکوهد و آن را از آفات خان و مان برانداز می داند و برای رهایی از آن، راهپائی را پیشنهاد می کند و اعتقاد دارد که طمع، غولی است که دندان و چنگال تیزی دارد، باید با آن مبارزه کرد و آن را نابودش کرد و دندانِ آن را باید از ریشه کند -

اقبال، مبارزه بانفس را لازم می داند و بر آنست که باید زمام نفس در اختیار انسان باشد و همیشه مهار آن را به دست داشته باشد و در واقع نفس، مطیع انسان باشد و نه فرمانده انسان

نفسِ تو مثلِ شترِ خود پروراست

خود پرست و خود سوار و خود سیراست

مرد شو آورِ زمام او به کف

ناشوی گوهر اگر باشی خرف ۱۲

اقبال بخوبی می داند که اگر انسانها طالب جهانی بهتر باشند و آسایش بیشتری بخواهند باید با اهریمنِ نفس که طمع زاییده آنست، مبارزه کنند، اقبال می گوید کسی که عنانِ اختیارش را به دستِ حرص می سپارد، درحقیقت خویش را فنا می کند -

اقبال می گوید، طمع از نفس حیوانی سرچشمه می گیرد، اینست که باید مبارزه بانفس سرلوحه زندگی هر فردی باشد، نفسی که سرآغاز همه لغزشها و افتادنیهای آدمی است، نفسی که مبارزه با آن را پیامبر خدا، جهاد اکبر خوانده است -

اقبال، نفس آدمی را خودبین و حقیقت گش می داند، پس نه تنها باید بانفس مبارزه کرد بلکه باید آن را کشت، زیرانفس در درون انسان ترکانازی می کند، پس انسان باید این دیو نفس را مغلوب و منکوب کند -

اقبال پیروی از هواهای نفسانی را نکوهش می کند و به انسانها می گوید که مرد حق فقط از راه حق پیروی می کند

مرد حق از کس نگیرد رنگ و بو
مرد حق از حق پذیرد رنگ و بو ۱۳

اقبال هدف اصلی از بعثتِ انبیاء را ایجاد حریت و مساوات و اخوت، درمیان انسانها دانسته و برآنست که پیامبران آمدند تا مفاهیم عالی انسانی را درمیان مردم رواج دهند -

بود انسان درجهان انسان پرست
ناکس و ناپسودمند و زیر دست
سطوتِ کسری و قیصر رهزنش
بندها در دست و پا و گردنش ۱۴

تا اینکه باظهور پیامبران:

تازه جان اندر تن آدم دمید
بنده را باز از خداوندان خرید ۱۵

زادین او مرگِ دنیای کهن
مرگ آتشخانه و دیر و شمن
حریت زاد از ضمیر پاک او
این می نوشین چکید از تاکِ او ۲۶

مولانا اقبال در مثنوی "پس چه باید کرد ای اقوام شرق" انسان آزاد را می ستاید و به انسانها درس آزادی می دهد:

مردِ حُر محکم ز وردِ لائِخَف
ما به میدان سر به جیب اوسر به کف
مردِ حُر از لاله روشن ضمیر
می نگردد بنده سلطان امیر
مردِ حُر چون اشتران باری بُرد
مردِ حُر باری بُرد خاری خورد ۱۷

اقبال بردگی و بندگی را سخت نکوهش می کند

آدم از بی بصری بندگی آدم کرد
گوهری داشت ولی نذر قیاد وجم کرد
یعنی از خوی غلامی زسگان خوارتر است
من ندیدم که سگی پیش سگی سرخم کرد ۱۸

اقبال حریتِ اسلامی را در حادثه جانسوز کربلا دانسته و می گوید:

رمز قرآن از حسین آموختیم
ز آتش او شعله ها اندوختیم ۱۹

اقبال کوشش را لازمه زندگی دانسته و معتقد است که اگر آدمی سعی و عمل را از خود دور کند، کالبد بی جانی خواهد داشت و انسان باید برای رسیدن به مقصود هرگونه رنج و مشقتی را تحمل کند، زیرا تن آسانی هیچ کس را به سرمنزول مقصود

نرسانده است، او برآنست که انسانهای تیره روز و فقیر و مسکین آنچه بر آنها وارد شده خود به خویشتن کرده و روی همین اصل است که اقبال در شعر خود از انسان شایسته ای که از کوشش خود در ساختن جهانی بهتر کمک بگیرد و باصطلاح انسانی باشد که بتواند روی پای خود بایستد، بحث کرده و این مضمون را در اشعار خود آورده است و به کمک الفاظ و کلمات، ارزش اراده و سعی و عمل را هرچه بهتر نمایان ساخته است -

اقبال در شعر خود، مساوات اسلامی را بخوبی بیان کرده و برآنست که در پیشگاه قرآن و در برابر اسلام همه برابرند

پیش قرآن بنده و مولایکی است

۲۰ بوریسا و مسند دیبایکی است

مولانا اقبال، حکمت را "خیر کثیر" دانسته و همان طور که قرآن مجید گفته است:

"يُوتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا" ۲۱

اوهم گفته است: ۲۱

گفت حکمت را خدا خیر کثیر

۲۲ هر کجا این خیر را بینی بگیر

اقبال هدف اصلی حیات را، اعلای کلمه الله، دانسته و تلمیحی زیبا از آیه:

"وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً" در شعر خود به کار برده و گفته است:

قلب را از صبغة الله رنگ ده

عشق را ناموس و نام و تنگ ده

طبع مسلم از محبت قاهر است

۲۳ مسلم از عاشق نباشد کافر است

مولانا اقبال در تفسیر سوره "اخلاص" ذیل آیه "الله الصمد" به انسانها

درس بی نیازی می دهد و بدین تعبیر مطلب را بیان می کند:

مسلم استی بی نیاز از غیر شو
 اهل عالم را سراپا خیر شو
 پیش منعم شکوه گردون مکن
 دست خویش از آستین بیرون مکن
 چون علی در سازبانانِ شعیر
 گردنِ مَرَحَب شکن خیر بگیر
 رزق خود را از کفِ دونان بگیر
 یوسف استی خویش را ارزان بگیر ۲۴

باتوجه به آیه: "قَالَ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا" ۲۵
 که از قول ملکه سبا قرآن سخن گفته و ملکه سبا که خود پادشاهی بودو شاهان را می
 شناخت، گفت: "پادشاهان چون به منطقه آبادانی در آیند، آن منطقه را به فساد و
 ویرانی می کشانند" اقبال هم گفته است:

رایبِ حق از ملوک آمد نگون
 قریه ها از دخل شان خوار و زیون ۲۶

در شعر اقبال اوضاع اجتماع منعکس است و او به عنوان یک شاعر متفکر اوضاع
 اجتماعی را در شعر خود منعکس ساخته و به خوانندگان نمایانده است که جامعه بشری
 به غیر از تکنولوژی و صنعت و پیشرفت ماشین، به چیزهای دیگر هم نیاز دارد و آن
 چیزها همان ارزشهای اخلاقی و مذهبی است که اگر وجود نداشته باشد، انسانها
 همچون آدمکهای کوکی درپهنه اجتماع از سر و کول هم بالا می روندو سرنوشتی جز
 بدبختی و بیچارگی نخواهند داشت و دراین صورت است که جامعه دچار هرج و مرج
 اخلاقی خواهد شد و ناهمبستگی درمیان جوامع پدید خواهد آمد و مسأله عدم مساوات
 اجتماعی -

اقبال درزبور عجم ملتبهای شرقی را آگاه می کند و به آنان نهیب می زند که از
 خوابِ گران برخیزید و شیفته و فریفته زرق و برقِ فرنگ و فرنگیان نشوید

ای غنچه خوابیده چو نرگس نگران خیز
 کاشانه مارت به تاراجِ غان، خیز

از ناله مرغ چمن از بانگ اذان خیز
از گرمی هنگامه آتش نفسان، خیز
از خواب گران خواب گران خواب گران خیز
از خواب گران خواب گران خیز ۲۷

اقبال می گوید: ظاهر فریبنده دنیای غرب جز دلاویزی و ظاهر فریبی چیزی،

نیست -

فریاد زافرننگ و دلاویزی افرنگ
فریاد زشیرینی و پرویزی افرنگ
عالم همه ویرانه زچنگیزی افرنگ
معمار حرم باز به تعمیر جهان خیز
از خواب گران خواب گران خواب گران خیز
از خواب گران خواب گران خیز ۲۸

درنظر اقبال، خودشناسی کلید همه شناخت هاست، زیرا کسی که خود را شناخته باشد، شناخت حق و شناخت دیگران و شناخت جهان پیرامونش، همه برایش حل شده خواهد بود -

او همچون دیگر عارفان، دل، را مرکز عشق و هستی می داند و برای دل ارزش و اعتبار قائل است؛ زیرا دل مرکز عواطف و احساسات پاک انسانی است، همان عواطفی که عرفا طالب آنند، اقبال برآنست که تابش عشق در دل و روان آدمی مانند خورشیدی است که در سرزمین تن، نورافشانی می کند، او می گوید اگر از آینه دل زنگ بزداییم، می توانیم رخسار خویش، را تابان نگاه داریم، یعنی با این عشق و محبت که سرچشمه اش در دلهاست می توان به سعادت و روشنایی، دست یافت -

مولانا اقبال که گاه، فرق گوناگون اسلامی را، اندرز می دید و به آنان می گوید: باید اختلافات سطحی مذهبی را کنار گذاشته و قرآن مجید را ملاک قرار دهند و دیگر بدعتها را رها سازند:

ای که از اسرار دین بیگانه ای
بایک آیین سیاز اگر فرزانه ای

من شنید ستم زنیاض حیات

اختلافِ تُستِ مقراضِ حیات

از یک آیینی مسلمان زنده است

بیکر ملت زقرآن زنده است ۲۹

اقبال، عقیده دارد که زندگی میدانِ مبارزه است، آدمی باید تا قدرت دارد کوشش کند، باسختی ها مبارزه کند، زیرا کوشیدن و به هدف رسیدن، نشانهٔ زنده بودن است، اصولاً کوشنده در زندگی موفق و رستگار است، انسان کوشنده و بااراده می تواند جهانی ایده آل برای خود بسازد.

دریاب جهاد هم، اقبال جهادی را می پسندد که هدفِ خدایی در آن باشد و محرک، دین و ایمان باشد و هدف، توسعهٔ قدرت نباشد، هدف بهره کشی نباشد.

هر که خنجر بهر غیر الله کشید

تیغ او در سینه او آرمید ۳۰

و در همین باره در مثنوی رموز بیخودی، نیز گفته است:

تیغ بهر عزتِ دین است و بس

مقصِد او حفظِ آیین است و بس ۳۱

اقبال از نیروی عقل، غافل نیست و می گوید: دنیایِ احساسات، هم باید باجراغ عقل و استدلال روشن کرد و بدونِ توشهٔ عقل نباید در راه هدف، قدم گذاشت، زیرا آدمی بدون چراغ عقل نه تنها به هدف نمی رسد بلکه گاه ممکن است که فرسنگها هم از هدف دور شوند.

اقبال می گوید اگر می بینید که آدمی با آن استعداد شگرف، بازهم گرفتار بدبختی ها و ناملاهیات است، علتی دارد و اقبال بر آنست که انسان خود، اختر خویش را بد می کند و در نتیجه نباید از فلک هم، چشم نیک داشته باشد، زیرا این تخمِ کردار بد خود انسان است که بوستان وجودش را مبدل به شورستان کرده است.

اقبال دربارهٔ همنشینی و معاشرت با افراد، به ما انسانها هشدار می دهد، البته در بیشتر آثار ادبی فارسی، این هشدار به چشم می خورد، اقبال هم در این مورد خود

را مسؤول دانسته و به وسیله شعر، این اندیشه را به هموعانش، ابلاغ کرده و از آنها خواسته است که در زندگی، شخصی را برای دوستی، انتخاب کنند که به زندگی آنها معنی دهد و آدمی را به سعادت و خوشبختی برساند. نه اینکه لذت زندگی کردن، را هم از آدمی بگیرد و او را به نابودی بکشاند. سرانجام اقبال می گوید که آدمی باید چشم و گوش خود را خوب باز کند و فردی را برای معاشرت برگزیند که آدمی را از مسیر زندگی دور نسازد بلکه اگر بیراه برود دست او را بگیرد و راه درست را یدو بنماید.

اقبال معتقد است که همنشینی با افراد ناپاب و بی سروپا، جز عمر تلف کردن چیز دیگری دربر ندارد و سرانجام هم به سقوط منجر می شود، اینست که می گوید: ای اشرف مخلوقات، ای موجودی که خود را عقل کل می دانی، خوب به اطرافت بنگر و به پیرامونت نظاره کن و جستجو کن تا شخص قابل اعتدای را برای همنشینی خود برگزینی که پشیمان نگردی.

اقبال در مثنوی "رموز بی خودی" گفته است: حال که خدا، امت اسلامی را "خیر امت" خوانده، این امت هم باید از پیامبر بزرگوار خود، پیروی کند و دستورات او را به کار بندد.

طرح عشق انداز اندر جان خویش
تازه کن بامصطفی پیمان خویش ۳۲

مولانا اقبال نه اشتراکیت را مایه سعادت بشریت می داند و نه سرمایه داری را. او هر دو را نکوهش می کند و بر آنست که مرام اشتراکی هدفی جز تن پروری ندارد و به جنبه های مادی زندگی توجه دارد.

رنگ و بو از تن نگیرد جان پاک
جز به تن کاری ندارد، اشتراک
دین آن پیغمبر حق ناشناس
بر مساوات شکم دارد اساس ۳۳

اقبال، اخوت جهانی کارل مارکس را، عملی نمی داند و به اخوت روحانی پای بند است:

نااخؤ را مقام اندر دل است
بیخ او در دل نه در آب و گل است ۳۴

اقبال سرمایه داری و ملوکیت را هم مایه خوشبختی نمی داند
هم ملوکیت بدن را فریبی است
سینه بی نور او از دل تپی است ۳۵

اقبال به زبان فارسی، ارج نهاده و آن را شیرین تر از زبان هندی دانسته و در
مثنوی اسرار خودی گفته است:

گرچه هندی در عذوبت شکر است
طرز گفتار دری شیرین تر است ۳۶

نظر اقبال درباره شعر و ادبیات هم به ادبیات متعدد و شاعر مسوول متوجه می
باشد -

سینه شاعر تجلی زارِ حُسن
خیزد از سینای او انوارِ حُسن
از نگاهش خوب گردد خوب تر
فطرت از افسون او محبوب تر ۳۷

به هر حال، اقبال یک مبارز دانا و بینا دل است، صحنه زندگی را خوب نقاشی
کرده همچون یک منتقد اجتماعی است که حاکم ستمگر را محکوم می کند، تباهی و
ستم را نادرست می داند، او ستمگرانی که هستی انسانها را تاراج می کنند گوشمالی
می دهد و آنان را نکوهش می کند، او متوجه درد های مردم جامعه اش، هست، او یک
شاعر واقعی است، او یک غمخوار حقیقی است که به درد هموعان خود، توجه دارد
و اندوه هموعان خود را به پرده تصویر می کشد -

- ۱ - مثنوی اسرار خودی در ص ۱۴ کلیات اقبال، انتشارات کتابخانه سنائی -
- ۲ - اسرار خودی در ص ۱۷ کلیات -
- ۳ - اسرار خودی در کلیات ص ۱۹ -
- ۴ - بندگی نامه در کلیات ص ۱۸۷ -
- ۵ - رموز بیخودی در کلیات ص ۷۷ -
- ۶ - مثنوی رموز بیخودی در ص ۸۱ کلیات -
- ۷ - کلیات اقبال ص ۴۵ -
- ۸ - کلیات ص ۴۱۰ -
- ۹ - کلیات ص ۴۷ -
- ۱۰ - کلیات ص ۴۶ -
- ۱۱ - کلیات ص ۴۸ -
- ۱۲ - کلیات ص ۳۰ -
- ۱۳ - کلیات ص ۳۱۴ -
- ۱۴ - مثنوی رموز بیخودی، کلیات ص ۷۰ -
- ۱۵ - کلیات ص ۷۱ -
- ۱۶ - کلیات ص ۷۱ -
- ۱۷ - کلیات ص ۳۹۹ -
- ۱۸ - کلیات ص ۲۳۹ -
- ۱۹ - کلیات ص ۷۵ -
- ۲۰ - کلیات ص ۷۳ -
- ۲۱ - سوره بقره آیه ۲۶۹ -
- ۲۲ - کلیات ص ۳۱۲ -
- ۲۳ - کلیات ص ۴۳ -
- ۲۴ - کلیات ص ۱۰۶ -
- ۲۵ - سوره نعل آیه ۲۴ -
- ۲۶ - کلیات ص ۳۰۶ -
- ۲۷ - کلیات ص ۱۴۰ -
- ۲۸ - کلیات ص ۱۴۱ -

۲۶ - کلیات ص ۸۶ -

۳۰ - مثنوی اسرار خودی در کلیات ص ۴۴ -

۳۱ - کلیات ص ۷۵ -

۳۲ - کلیات ص ۵۵ -

۳۳ - کلیات ص ۳۰۵ -

۳۴ - کلیات ص ۳۰۵ -

۳۵ - کلیات ص ۳۰۵ -

۳۶ - کلیات ص ۱۱ -

۳۷ - کلیات ص ۲۵ -

A quarterly journal published by Sarwaz-e-Tajrish, Tehran, Islamic Republic of Iran. Contains articles on Qur'anic studies, Hadith (tradition), Islamic philosophy and ethics (moralism), law and social sciences, Islamic literature, contemporary Islamic thought, etc. and reviews on books on related topics. Founded in 1981, the journal is in the third year of publication.

Subscriptions from all over the world are invited to continue to the journal.

All contributions and editorial correspondence should be sent to:

The Editor, Al-Tawhid, P.O. Box 4152-4811, Tehran, Islamic Republic of Iran.

Published by:

Quran Distribution Service
P.O. Box 719, London SE26 6PS, England

Subscription Rates (inclusive of postage)

For 1993	Annual Subscriptions	
£ 7.50	Individuals	Back copies
£ 7.50	Individuals	
£ 10.00	Institutions & Libraries	
£ 12.00		



AL-TAWHĪD

A Quarterly Journal of Islamic Thought and Culture

A quarterly journal published by Sāzmān-e Tablighāt-e Islāmī, Tehran, Islamic Republic of Iran. Contains articles on Qur'ānic studies, ḥadīth (tradition), Islamic philosophy and 'irfān (mysticism), fiqh and uṣūl (law and jurisprudence), Islamic history, economics, sociology, political science, comparative religion, etc., and reviews on books on related topics. Launched in 1983, the journal is in the third year of publication.

Scholars from all over the world are invited to contribute to the journal.

All contributions and editorial correspondence should be sent to:

**The Editor, Al-Tawhīd (English), P. O.Box 14155-4843,
Tehran, Islamic Republic of Iran.**

Distributed by:

**Orient Distribution Services
P.O.Box 719, London SE26 6PS, England**

Subscription Rates (inclusive of postage):

	Per copy	Annual Subscription
Institutions & Libraries	£ 3. 75	£ 15.00
Individuals	£ 2. 50	£ 10.00
Back copies	£ 4. 00	

تضمین غزل علامه اقبال

دکتر اسماعیل حاکمی

همچو بلبل نغمه خوانم در گلستان شما
 بال و پر بگشوده ام سوی شبستان شما
 هر زمان آید به گوشم بانگ دستان شما
 "چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما
 ای جوانان عجم جان من و جان شما"
 نیست غیر از عاشقی در زندگانی پیشه ام
 خون گرم عشق جوشد در رگ و در ریشه ام
 باده مهر و محبت باشد اندر شیشه ام
 "غوطه ها زد در ضمیر زندگی اندیشه ام
 تا به دست آورده ام افکار پنهان شما"
 ای دریا آن شکوه و حشمت دیرین گذشت
 همتی یاران که آن توقیر و آن تمکین گذشت
 شیوه مردانگی، رسم و ره و آیین گذشت
 "مهر و مه دیدم، نگاهم برتر از پروین گذشت
 ریختم طرح حرم در کافرستان شما"
 ای مسلمانان فغان از مکر و از نیرنگ و زرق
 دشمن حق را فرود آرید شمشیری به فرق
 ضربتی کاری به فرق دشمنان دون چو برق
 "فکر رنگینم کند نذر تهی دستان شرق
 پاره لعلی که دارم از بدخشان شما"
 اهرمن را عاقبت نیروی یزدان بشکنند
 دست ایزد بی گمان بازوی شیطان بشکنند
 قدرت مردان حق دیوار زندان بشکنند
 "میرسد مردی که زنجیر غلامان بشکنند
 دیده ام از روزن دیوار زندان شما"
 گر که مرد راه عشقی باز بگشا چشم دل
 چشم دل بگشا که تا آخر نگردی منفعل
 حیف باشد گامی در پیش حق باشد خجل

در غم اقبال

کریم شهبهانی

در غم اقبال

کریم شهبانی

اگر شهری به سوک فردی از ابدال می‌گرید
جهانی در غم علامه اقبال می‌گرید
سرشک غم بیار ای دیده برفق‌دان آن عارف
که برمرگش دل از اتدوه مالا مال می‌گرید
چوبدر عارض او را محاق خاک شد حائل
بنومبیدی دلم در وقت اسنهلال می‌گرید
دریغ کاروانسالار رفت و کاروان مانده
جرس بشکسته، فاقه پی شده جمال می‌گرید
عجوز دهر را بازبب وزیر تاکی آرایش
بدست و پای این بت یاره و خلخال می‌گرید
از این فرزند کُش مادر فریباتر نمی‌بینم
که زادوگشت و زین ماتم بصد جنجال می‌گرید
زمرغی کز قفس نالد عجب نبود ولی اینجا
قفس از دوری آن مرغ زرین بال می‌گرید
نه تنها زده‌شرد برجان و دل مرگش محبان را
بتلخی زین مصیبت بین چنان غسال می‌گرید
به "اسرار و رموز" مالکان آنگه شوی واقف
که بینی دیده عارف به قیل و قال می‌گرید
"پیام آمد زمشرقی" ای جوانان عجم چون شد
ضرب تبغ نادر خیبر و کرنال می‌گرید

کشم چون سرمه در چشم "ارمغانی کز حجاز" آمد
 که چون خودبین خداین شد براین احوال می گرید
 اگر بلبل بشاخ گل "زبور" عشق می خواند
 به بتدار فنای این خط و این خال می گرید
 کسی "جاوید" نامش ماند در گیتی که از بینش
 بحال مردم دلپسته برامیال می گرید
 پس از پنجاه سال از مرگ آن فاضل نه من گریم
 که شرق و غرب هر دم در غم اقبال می گرید



اخبار فرهنگی

۱- تشکیل انجمن فارسی پاکستان

پس از کوشش های بسیار انجمن زبان فارسی پاکستان در اقبال آکادمی پاکستان تشکیل شد و اولین جلسه آن با حضور جناب دکتر جاوید اقبال و دوستان فرهنگ و ادب فارسی و اساتید دانشگاه در مرکز اقبال آکادمی پاکستان برگزار گردید. در این جلسه آقای سید سجاد حیدر وزیر تعلیم به ریاست عالی انجمن، دکتر عبدالشکور احسن و پرفسور محمد منور ثبات ریاست و آقای دکتر اکرم به دبیر کلی، و دکتر خواجه حمید یزدانی نایب دبیر انجمن انتخاب شدند کمیته تهیه اساتذمه آقایان دکتر صدیق شبلی و دکتر وحید قریشی و دکتر اکرم شاه و خانم دکتر خالده آفتاب و خانم دکتر شهبین مقدم صغیاری انتخاب شدند و قرار است جلسه آینده در ماه آوریل ۱۹۸۸ میلادی برای تصویب اساسنامه تشکیل گردد.

۲- سمینار تصورات انقلابی اسلامی در فکر اقبال

این سمینار با همکاری خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران به ریاست جناب دکتر سجاد حیدر وزیر تعلیم پاکستان در سالن الحمراء تشکیل گردید. در این سمینار هیات فرهنگی ایران به سرپرستی دکتر سید جعفر شهبیدی و دکتر شیخ الاسلام رئیس دانشگاه علامه طباطبائی، دکتر حاکمی و دکتر مصطفوی استادان دانشگاه تهران شرکت داشته و سخنان مبسوطی راجع به فکر انقلابی اسلامی علامه محمد اقبال بیان نمودند. جناب آقای علی قمری سرکنسول محترم جمهوری اسلامی ایران، لاهور مہبان خصوصی این جلسه بودند.

۳- خوشنویسی کلیات فارسی اقبال

هنگام بازدید جناب دکتر سید محمد خانمی وزیر ارشاد اسلامی اقبال آکادمی پاکستان توسط جناب پرفسور محمد منور رئیس آکادمی تقاضا شد تا کلیات فارسی اقبال به خط خوشنویسی توسط انجمن خوشنویسان ایران تهیه گردد. این پیشنهاد مورد قبول واقع شد و کلیات فارسی اقبال تحریر گردید و طی جلسه باشکوهی با حضور وزیر محترم تعلیم و جناب علی قمری سرکنسول و آقای صادق گنجی مسئول خانه

فرهنگ و جناب دکتر خوشرو نماینده وزیر ارشاد اسلامی و جناب دکتر جاوید اقبال و پرفسور محمد منور رئیس آکادمی اقبال کتاب تحویل اقبال آکادمی گردید -

۴- ایقان اقبال

ایقان اقبال را که درحقیقت آنرا ایقان اقبال باید خواند ، نوشته پر مغز جناب پرفسور محمد منور رئیس اقبال آکادمی پاکستان است که توسط خانم دکتر شهبین مقدم صفیاری ترجمه گردیده و برای چاپ آماده شده است - این کتاب یکی از ارزنده ترین کتب درباره تفکرات انقلابی علامه محمد اقبال می باشد -

۵- اهداء کتاب "جاویدان اقبال"

(زندگی نامه علامه محمد اقبال)

سرکنسول جمهوری اسلامی ایران ، لاهور تعداد ۴۰۰ جلد کتاب زندگی نامه اقبال (زنده رود) که توسط خانم دکتر شهبین مقدم صفیاری به فارسی ترجمه شده بود بمناسبت سال نو به استادان دانشگاه های ایران و پاکستان اهداء کردند -

۶- اهداء کتاب به کتابخانه اقبال آکادمی پاکستان

یکدوره کتاب تفسیرانفدیر باجلد طلاکوب و نفیس توسط جناب آقای علی قمی سرکنسول محترم جمهوری اسلامی ایران به کتابخانه اقبال آکادمی پاکستان اهداء گردید -

۷- اگهی تسلیت

در آخرین روزهاییکه اقبالیات از چاپ خارج می شد خبر یافتیم که اقبال شناس بزرگ ایران غلامرضا سعیدی جهان را بدرود گفته است - ما این ضایعه اندویدار را به جهان علم و ادب مخصوصاً اقبال شناسان تسلیت می گوئیم - آکادمی اقبال

ماده تاریخ وفات از دکتر محمد حسین تسبیحی

سعیدی سید دست خداوند (۱۳۶۴هـ.ق)	بود تاریخ شمسی گر بدانی
سعیدی سید نخل تمنا (۱۳۰۹هـ.ق)	به هجری فوت او آمدنشانی
سعیدی سید خلق عظیمی (۱۲۸۸م)	به تاریخ مسیحی گل فشانی

۸- بزرگداشت حافظ در لاهور

در تاریخ ۱۳ - ۱۴ دسامبر ۱۹۸۸ سمینار حافظ شیرازی به مناسبت شصت و پنجمین سال درگذشت این فروغ جاودان ادب فارسی با همکاری رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی و یونسکو در لاهور تشکیل گردید و عده ای از علماء و دانشمندان حافظ شناس پاکستان و ایران و افغانستان - هند در این سمینار شرکت نموده و در باره مقام شامخ و والای لسان الغیب مطالبی بیان کردند -



۸۰

پاکستان میں شیعہ عقائد کی روشنی میں تبیین و تشریح
پاکستان میں شیعہ عقائد کی روشنی میں تبیین و تشریح
پاکستان میں شیعہ عقائد کی روشنی میں تبیین و تشریح
پاکستان میں شیعہ عقائد کی روشنی میں تبیین و تشریح
پاکستان میں شیعہ عقائد کی روشنی میں تبیین و تشریح
پاکستان میں شیعہ عقائد کی روشنی میں تبیین و تشریح
پاکستان میں شیعہ عقائد کی روشنی میں تبیین و تشریح
پاکستان میں شیعہ عقائد کی روشنی میں تبیین و تشریح
پاکستان میں شیعہ عقائد کی روشنی میں تبیین و تشریح
پاکستان میں شیعہ عقائد کی روشنی میں تبیین و تشریح



30721



Iqbaliat

(Persian)

Vol. IV, No1, 1989

Editor
Prof. Muhammad Munawwar

Iqbal Academy Pakistan
Lahore